

«شناخت مسیح یعنی شناخت منافع او»- این حرفِ بزرگ‌ترین اصلاح‌گران قرن شانزدهم است. جری بریجز در همین سنت باقی می‌ماند زیرا حقایق ایمان مسیحی را به همراه نتایج عملی آن در زندگی مسیحی پیوند می‌زند. تمرکز بر عیسی مسیح، یگانه رهانندهٔ شایسته و خداوند است. او برای هر ایمان‌داری آغازی شگفت‌انگیز است!»

— تیموتی جورج، رئیس دانشکدهٔ الهیات بیسن از دانشگاه سمفورد؛ ویراستار ارشد، *Christianity Today*.

«جری بریجز با وضوحی مجاب‌کننده، انجیل عیسی مسیح را تشریح می‌کند، به طوری که ما را قادر می‌سازد هدیهٔ عالی خدا به بشریت را برای خود درک نموده و از آن قدردانی نماییم. او با رویکردی کل‌نگر در پاسخ به پرسش‌های مهم زندگی، ما را به کتاب مقدس رهنمون می‌سازد، توجه ما را به صلیب معطوف می‌کند، ما را به رابطه با مسیح هدایت می‌کند و سبک زندگی متفاوتی را برای ما آشکار می‌سازد. کتاب انجیل برای زندگی حقیقی برای جستجوگران و مبتدیان طراحی شده و کتابی است که ارزش بارها خواندن را دارد.»

— استفن بی. کلوف، دی. مین، خادم پرزبیتری (PCUSA) و کشیش کالج ویتون (IL).

«جری بریجز کتابی نوشته با وضوح و دقتی شگفت‌انگیز که در درک انجیل خداوند عیسی به ما کمک می‌کند. همهٔ ما به این کتاب نیاز داریم. جری گفته که ما باید انجیل را هر روزه به خودمان وعظ کنیم. این کتاب به ما کمک می‌کند که با درک و ارتباطی بهتر به این هدف جامهٔ عمل بیوشانیم. دعا می‌کنم که همهٔ کارکنان و همکاران ما آن را بخوانند.»

— الن اندروز، رئیس U.S. Navigators

«جری بریجز با شفافیت، دلسوزی و فروتنی خود برکات آسمان را به حقایق این زمین می‌آورد- و همچنین به جاهای نرم دل ما که بیشترین نیاز به برکات و قوت احساس می‌شود.»

— دکتر برایان چپل، رئیس دانشکدهٔ الهیات Covenant.

«انجیل برای زندگی حقیقی به زبانی شفاف و مختصر کل انجیل را تشریح می‌کند، به گونه‌ای که نه تنها به ذهن ما آگاهی می‌بخشد بلکه روح ما را برای پرستش و ستایش خدا تشویق می‌کند. بدن مسیح به خاطر تشریح نقشهٔ نجات مدیون جری بریجز است.»

— رابرت ام. نوریس، شبان، کلیسای پرزبیتری چهارم، بیت‌صیدا، مریلند.

«جری بریجز به روش خاص خود کتاب مقدس را به ما تفهیم می‌نماید، به طریقی که در ذهن ما نقش می‌بندد. او مانند جان بنیان ما را در حالی می‌بیند که در آلودگی و فساد غرق شده‌ایم در حالی که تاجی از طلا بر سر داریم. مشکل ما به‌عنوان مسیحیان این است: ما به انجیل باور نداریم و آن را خوب درک نمی‌کنیم. به همین سادگی! به همین مهمی. کتاب انجیل برای زندگی حقیقی را به‌دقت بخوانید. به نفع شماست!»

— سینکلر بی. فرگوسن، خادم کلیسای

سنت جورج ترون، اسکاتلند.

انجیل

برای زندگی حقیقی

به همراه راهنمای مطالعه

انجیل

برای زندگی حقیقی

هر روز... به قدرت رهانند صلیب روی آورید.

جری بریجز

NAV PRESS 

Discipleship Inside Out™

NavPress خدمت انتشاراتی متعلق به سازمان بین‌المللی و مسیحی The Navigators می‌باشد که پیشوای رشد روحانی و شخصی است. این انتشارات متعهد شده که به رشد روحانی مردم و بهره‌مندی از زندگی هدفمند و امیدوار کمک کند و این کار را از طریق منابع شخصی و گروهی که ریشه کتاب مقدسی دارند، به فرهنگ مربوط هستند و کاملاً عملی می‌باشند، انجام می‌دهند.

برای کاتالوگ رایگان به سایت www.NavPress.com رجوع کنید
یا با شماره 1.800.366.7788 در ایالات متحده آمریکا یا 1.800.839.4769 در کانادا تماس بگیرید.

©2002, 2003, به قلم جری بریجز، تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این اثر را نمی‌توان بدون مجوز کتبی از NavPress چاپ کرد. صندوق پستی 35001، کلورادو اسپرینگز، CO 80935.
www.navpress.com

NAV PRESS و لگوی NAVPRESS علامت تجاری این انتشارات است. عدم وجود ® در ارتباط با نشانه‌های این انتشارات و سایر احزاب بیانگر فقدان ثبت این علامت‌ها می‌باشد.

شابک: 978-1-57683-507-4

طراح جلد ری مور

طراح جلد از تصاویر پانورامیک

گروه سازنده: دان سیمپسون، ژاکلین ایتون بلکلی، دارلا های‌تاور، پت راین‌هامر

برخی از توضیحات حکایتی این کتاب برگرفته از واقعیت هستند و با اجازه این افراد ذکر شده‌اند. بقیه توضیحات از شرایط واقعی گرفته شده و هرگونه شباهت با افراد زنده یا فوت کرده، تصادفی است.

به غیر از مواردی که ذکر شده، باقی نقل‌قول‌های این کتاب از ترجمه هزاره نو گرفته شده است. تمام حقوق محفوظ است.

بریجز، جری.

انجیل برای زندگی حقیقی / جری بریجز - New pbk. ed. p. cm
شامل منابع کتاب‌شناسی.

1. زندگی مسیحی BV4501.3.B75 2003 248.4--dc22

2003014813

چاپ شده در ایالات متحده آمریکا

8 9 10 11 12 13 14 / 15 14 13 12 11



و از جانب عیسی مسیح، آن شاهد امین و نخست‌زاده از میان مردگان و فرمانروای پادشاهان جهان. بر او که ما را محبت می‌کند و با خون خود ما را از گناهانمان رهانید، و از ما پادشاهی‌ای ساخت و کاهنانی برای خدا و پدر خود، بر او جلال و قدرت باد، تا ابد. آمین.

مکاشفه ۱: ۵-۶

این کتاب را با کمال احترام، محبت و شکرگزاری
تقدیم کسی می‌کنم که مرا محبت می‌کند
و از گناهانم آزاد نموده است.



فهرست مطالب



۱۱	مقدمه
۱۳	۱. غنای بی‌قیاس
۱۹	۲. چرا صلیب؟
۲۷	۳. لذت اطاعت
۳۳	۴. تحقق عدالت
۳۹	۵. جام خالی
۴۷	۶. بلاگردان
۵۵	۷. فدیة شده!
۶۳	۸. آشتی
۷۱	۹. عادل بودن در برابر خدا
۸۱	۱۰. مبادله عظیم پولس
۸۹	۱۱. عطای خدا
۹۷	۱۲. فرزندان خدا
۱۰۵	۱۳. دلگرمی و اطمینان
۱۱۳	۱۴. ما مانند او خواهیم شد
۱۲۱	۱۵. انجیل و تقدس
۱۲۹	۱۶. تا اقصی نقاط جهان
۱۳۷	راهنمای مطالعه فردی یا گروهی
۱۵۵	یادداشت‌ها
۱۵۹	نویسنده

مقدمه



چند سال پیش از کسی این جمله را شنیدم: «انجیل را هر روز برای خودمان موعظه کنیم.» با اینکه تا آن زمان تا حدودی این کار را می‌کردم، اما این جمله شفافیت و تمرکزی به کار من بخشید، بنابراین، موضوع این کتاب از این قرار است: هر روز انجیل را برای خود موعظه کنید. هدف آن پاسخ به سه پرسش است:

- انجیلی که باید به خودمان موعظه کنیم چیست؟
- چرا ما که خود ایماندار هستیم، باید آن را به خود وعظ کنیم؟
- چگونه این کار را انجام دهیم؟

این کتاب به‌عنوان یک رساله‌الهیاتی نوشته نشده است. بر اساس اصطلاحی که از دنیای دانشگاهی گرفته شده، این کتاب «انجیل ۱۰۱» است. بدین معنا که فقط برای نوایمانان طراحی نشده است. همه ما صرف‌نظر از اینکه از چه زمانی مسیح را می‌شناسیم، باید هر روزه خود را در انجیل غسل دهیم. دعا می‌کنم این کتاب در این زمینه به شما کمک کند. یکی از لذت‌های نوشتن مقدمه برای من این بوده که می‌توانم از کسانی که در این کار مرا یاری داده‌اند، قدردانی کنم. مهم‌ترین آن‌ها خانم تریسی برمنز است که با بخشندگی خود داوطلب شد تا کتاب را تایپ کند (حتی کامپیوتر هم تاپیست خوبی از من نمی‌سازد). تریسی، از تو ممنونم. از دکتر دن دوریانی، جیم و بت لوبی، مارک مک‌الموری و شبانم جوزف ویت تشکر می‌کنم به خاطر روخوانی متن کتاب و ارائه نظرات و پیشنهادات مفیدشان. از همسرم جین تشکر می‌کنم به خاطر صبوری و خواندن نسخه خطی کتاب تا به من اطمینان دهد که این حقیقتاً «انجیل ۱۰۱» است نه یک رساله‌الهیاتی. ویراستار و دوست خوبم؛ دان سیمپسون، همواره به من کمک کرده و تشویق نموده است. ممنونم دان. برای پروژه‌ای نظیر این کتاب، دعاهای دیگران امری ضروری بوده و من برای این کتاب بیش از هر چیز دیگری این نیاز را احساس کردم. هرچند تعدادی از دوستانم برایم دعا کرده‌اند، اما می‌خواهم به‌طور خاص از سی. جی. ماهانی و کارکنان کلیسای حیات عهد به خاطر دعاها و دلگرمی‌های بی‌وقفه‌شان تشکر کنم. شما زمان زیادی را برای این کتاب انتظار کشیده‌اید و هرگاه در این مسیر با سختی روبرو شدم، مرا ترغیب نمودید. از بقیه کسانی که دعا کردید نیز سپاسگزارم. مطمئنم که خدا دعاهای شما را پاسخ داده است.

غناى بی قیاس



دوست من به تازگی فهمیده بود پلاتینی که یازده سال پیش در رانش قرار داده بود، باید عوض شود. ماه گذشته، آژیوپلاستی داشت تا رگ مسدود شده‌ی قلبش را باز کند. با همهٔ این‌ها از روماتیسم هم رنج می‌برد. آیا این‌ها علایم پیری بود؟ به هیچ وجه. دوست من فقط ۵۶ سال داشت.

چند سال پزشکی به نام ساکات پک کتابی با یک عنوان سه کلمه‌ای نوشت: «زندگی سخت است.»^۱ حق با او بود. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که به خاطر گناه زیر لعنت است و نه فقط به خاطر نیروهای طبیعت و بیماری، بلکه بیشتر به خاطر اعمال گناه‌آلود انسان‌ها به ضد یکدیگر، دچار ویرانی شده است. هیچ‌کس از این امر مستثنی نیست. اگر در حال حاضر دردمند هستید و مشکل دارید، آرام باشید- دیر یا زود اتفاق خواهد افتاد! حتی وقتی سعی می‌کردم این فصل را بنویسم، یک سری عقب نشینی‌های آزاردهنده و دلسردکننده را تجربه کردم. و خودم را مورد انتقاد قرار دادم که «مسیحیان نباید مایوس شوند!»

گاهی اوقات به نظر می‌رسد که شرایط برای مسیحیان حتی سخت‌تر است. علاوه بر تمام ناکامی‌ها و دردهای زندگی که برای همه معمول است، دشمنی به نام شیطان داریم که «همچون شبیری غران در گردش است و کسی را می‌جوید تا ببلعد» (اول پطرس ۵:۸). حتی در موفقیت‌ها احساس تنش می‌کنیم. یکی از همکارانم در خدمت، اخیراً اعتراف کرد که حتی در حین خدمت مؤثر خود احساس درماندگی و اضطراب می‌کند.

اما پشت تمام مشکلاتی که با آن‌ها روبرو می‌شویم، بزرگ‌ترین مشکل یعنی گناهان‌مان نهفته است. نه گناهانی که مردم نسبت به ما مرتکب شده‌اند (شاید آن‌ها هم به همان میزان دردناک باشند) اما گناه‌مان نسبت به خدا. گناه با خود حس تقصیر، محکومیت و بیگانگی از خدا به همراه می‌آورد. همانطور که یک خانم مسیحی بزرگوار گفت: «می‌دانم که خدا عاشق من است، اما گاهی می‌پرسم آیا او مرا دوست دارد؟»

منظور او چه بود؟ چطور خدا می‌توانست عاشق او باشد اما او را دوست نداشته باشد؟ منظور این خانم این بود: «می‌دانم خدا عاشق من است و پسرش را فرستاد تا برای من بمیرد، اما به خاطر گناهان و نواقص تکراری‌ام، احساس می‌کنم او از من راضی نیست.» با این حال، این خانم تمام بزرگسالی خود را در خدمت تمام وقت مشغول بوده و یک مسیحی متعهد و برجسته است. او در احساساتش تنها نیست. تاریخ‌نویس کلیسا ریچارد لاولیس نوشته که «درون زندگی [بسیاری از مسیحیان] احساس گناه و ناامنی است... [و] و ایشان اطمینان خود را در زمینه پذیرفته بودن نزد خدا از صداقت، تجربه توبه خود در گذشته، عملکرد مذهبی فعلی یا گاهی ناطاعتی‌های آگاهانه و تعمدی، می‌گیرند.»^۲

چرا این موضوع صحت دارد؟ چرا بسیاری از ایمانداران از جمله کسانی که درباره تعهد مسیحی خود بسیار جدی هستند، در سکوت در ناامیدی به سر می‌برند؟ یک پاسخ این است که ما دیدی محدود از انجیل داریم و سعی می‌کنیم فقط از دری که از آن وارد مسیحیت شدیم، به آن نگاه کنیم. در این دیدگاه، انجیل فقط برای بی‌ایمانان است. وقتی مسیحی می‌شوید، به چیز دیگری نیاز ندارید مگر اینکه آن را با کسانی که پشت در ایستاده‌اند در میان بگذارید. اما چیزی که باید بشنوید چالش‌های شاگردی است.

دلیل دیگری برای افسردگی ما در سکوت این است که بسیاری از مردم دیدگاهی سودگرایانه نسبت به انجیل دارند. انجیل چه کاری می‌تواند برای من بکند؟ برخی فقط «بیمه آتش سوزی می‌خواهند»- آنها زندگی خوبی در این دنیا و آن دنیا می‌خواهند. بقیه به دنبال راه حلی برای مشکلاتشان یا راهی برای زندگی موفق‌تر هستند. این دیدگاه در یک پرچم کلیسا به خوبی به تصویر کشیده شده بود که چنین تبلیغ می‌کرد:

در کلیسای Valley، شما

- با دوستان و همسایگان جدید آشنا می‌شوید.
- پیام‌های مثبت و کاربردی می‌شنوید که هر هفته شما را بنا می‌کنند:
- چه احساسی درباره خودتان دارید.
- چگونه بر افسردگی غلبه می‌کنید.
- چگونه زندگی سرشار و مفیدی داشته باشید.
- یاد بگیرید چگونه مدیریت مالی داشته باشید بدون اینکه پول شما را مدیریت کند.
- رازهای زندگی خانوادگی موفق
- چگونه بر استرس غلبه کنید.^۳

دیدگاه سودگرایانه به انجیل یک نمونه تکی نیست. پرچمی با همان کلمات را جدیداً در جلوی میز من قرار داشت.

پس بين چالش‌هاى شاگردى از يك طرف و ديدگاه سودگرايانه انجيل از طرفى ديگر، انجيل را نمى‌توانيم راه‌حلى براى بزرگ‌ترين مشكل خود بدانيم- احساس گناه، محكوميت و بيگانگى ما از خدا. فراتر از آن، آن را به‌عنوان پايه و اساسى براى پذيرش روزانه خود با او نمى‌بينيم. در نتيجه، بسيارى از ايمانداران در فقر روحانى به سر مى‌برند.

چند سال پيش، شبان ما داستانى غيرعادى دربارهٔ صاحب مزرعه‌اى در جنوب تعريف كرد كه ۵۰،۰۰۰ دلار ارث براى غلام سابق خود به جاى گذاشته بود چرا كه اين غلام تمام زندگى‌اش را وفادارانه براى او خدمت كرده بود. در آن روزها، اين مبلغ قابل توجهى بود- شايد معادل يك ميليون دلار امروزي مى‌شد. وكيل آن زمين بر حسب وظيفه به پيرمرد خبر داد كه اين ارث به او رسيده و به او گفت كه اين پول را براى او در بانك محلى سپرده كرده است. چند هفته گذشت و كسى در مورد ارث به او زنگ نزد. سرانجام، بانكدار به او زنگ زد و دوباره گفت ۵۰،۰۰۰ دلار آماده است تا هر زمان كه خواست برداشت كند. پيرمرد جواب داد: «آقا، به نظر شما به اندازهٔ ۵۰ سنت هست كه بتوانم با آن يك كيسه آرد ذرت بخرم؟» اين غلام كه تا به حال پول زيادى در زندگى‌اش نديده بود، دركى از ثروتش نداشت. در نتيجه، وقتى مى‌توانست به راحتى آنقدر پول داشته باشد، به دنبال ۵۰ سنت بود.

اين داستان گرفتارى بسيارى از مسيحيان امروز را به تصوير مى‌كشد. پولس رسول گفت «اين فيض به من عطا شد كه بشارت غناى بى‌قياس مسيح را به غيريهوديان برسانم» (افسسيان ۸:۳). او به ثروت مالى اشاره نمى‌كرد بلكه به حقايق باشكوه انجيل اشاره مى‌نمود. او با استفاده از تصوير داستان غلام، اين مطلب را مى‌رساند كه هر يك از ما در انجيل به ۵۰،۰۰۰ دلار دسترسى داريم. اما اكثر ما اميد دارند كه مى‌توانيم به زحمت ۵۰ سنت ارزش از آن بگيريم. چرا اين موضوع صحت دارد؟ پاسخ اين است كه ما هم مانند آن غلام درك نمى‌كنيم كه چقدر ثروت در اختيار داريم.

من در دوره و بخشى از آمريكا بزرگ شدم كه واقعيت‌هاى بهشت و جهنم دائماً موعظه مى‌شد. در ذهنم هيچ شكى نداشتم كه بهشت و جهنمى وجود دارد. وقتى در نهايت به‌عنوان يك نوجوان به مسيح اعتماد كردم، تنها هدفم اين بود كه پس از مرگ از جهنم فرار كنم و به بهشت بروم. اما الان، براى من ارزشى گران‌بها دارد و براى لحظه‌اى هم تفاوت بين ابديت در آسمان و جهنم را دست كم نمى‌گيرم. اما اين فقط بخشى از انجيل است و به رابطهٔ امروز ما با خدا نمى‌پردازد.

اما در دوران ما، مساله‌اى بهشت و جهنم براى اكثر مردم پوچ است. به‌عنوان مثال، روابط مسالهٔ حساسى است. دانشجويى كه رابطهٔ خوبى با پدرش نداشته و الان هم با هم اتاقي‌اش رابطهٔ خوبى ندارد. كسانى كه از طبقهٔ متوسط هستند نگران مسائلى هستند كه قبل‌تر در پرچم كليسا به آن اشاره كرديم. مسالهٔ روابط قطعاً مهم است و حتى برخى از موضوعات پرچم كليسا حائز اهميت مى‌باشند. اما اين موضوعات «غناى بى‌قياس» مسيح را كه پولس دربارهٔ آن نوشت، كشف نمى‌كند. پولس احتمالاً امروز به ما نگاه مى‌كند و مى‌گويد

که ما ۵۰ سنت یا شاید چند دلار می‌خواهیم، در حالی که پنجاه هزار دلار در بانک داریم. و او می‌گوید دلیل آن این است که انجیل را واقعاً درک نمی‌کنیم. واقعیت مسیحیت امروز این است که اکثر مسیحیان مدعی، آگاهی بسیار اندکی از انجیل دارند، چه برسد به درک ارزشی که برای زندگی روزمره ما دارد. درک من این است که اکثر آن‌ها آنقدر از انجیل آگاهی دارند که از درهای پادشاهی وارد شوند. آن‌ها چیزی راجع به غنای بی‌قیاس مسیح نمی‌دانند.

پس چه کنیم و کجا به درک موثری از انجیل برسیم؟ کتاب حاضر به این مطلب می‌پردازد. کلمه انجیل اساساً یعنی «خبر خوش». و خبری است خوش درباره رابطه ما با خدا. همه ما دوست داریم خبر خوش دریافت کنیم، به خصوص اگر در مورد خبرهای بدی باشد که به تازگی دریافت کرده‌ایم. به‌عنوان مثال، اگر به تازگی به شما گفته‌اند که سرطان دارید، وقتی دکترها به شما می‌گویند این نوع سرطان به درمان پاسخ می‌دهد، خبر خوشی است. انجیل هم همین‌گونه است. خبر خوشی است که مستقیماً به خبرهای بد و نهایب زندگی ما پاسخ می‌دهد. کتاب مقدس به ما می‌گوید که ما مشکلاتی اساسی با خدا داشتیم، خداشناس و گناهکار بودیم؛ و بعد به ما می‌گوید که غضب خدا از آسمان «به ظهور می‌رسد بر هرگونه بی‌دینی و شرارت انسان‌هایی که با شرارت خود حقیقت را سرکوب می‌کنند.» در واقع، به ما می‌گوید که ما بنا به طبیعت خود محکوم به غضب خدا بودیم. (ر.ک. رومیان ۱: ۱۸؛ ۳: ۱۰-۱۲؛ افسسیان ۲: ۳).

به این موضوع فکر کنید! وقتی به‌عنوان یک بچه وارد این دنیا شدید، قبل از اینکه کار بدی انجام داده باشید، مورد غضب خدا بودید. بعدها می‌فهمیم که چرا این موضوع صحت دارد؛ اما الآن، این خبر بدی است.

ما با این جمله آشنا هستیم که می‌گویند: اول خبر خوش را بدهم یا خبر بد؟ خبر بد، آخر می‌آید و همیشه بدتر از خبر خوش است؛ اما کتاب مقدس این ترتیب را برعکس می‌کند. به ما خبر بد را می‌دهد که ما با خدا به مشکل خورده‌ایم و بعد خبر خوش را به ما می‌دهد که خدا راه‌حلی به ما داده که از مشکل‌مان پس فراتر است. پولس رسول سه بار در نامه‌هایش تصویری ترسناک از خبرهای بد درباره ما به تصویر می‌کشد و هر بار می‌گوید، «اما» در حقیقت، او می‌گوید: «خبر بد این است، اما این هم خبر خوش است.» و در پیام پولس، خبر خوش همیشه به خبر بد می‌چربد.

به یکی از مثال‌های افسسیان ۲: ۱-۹ توجه کنید. پولس بعد از اینکه می‌گوید ما بنا به طبیعت خودمان مورد غضب خدا هستیم، اما اکنون «خدایی که در رحمانیت دولتمند است... ما را با مسیح زنده کرد... در جایهای آسمانی با مسیح عیسی نشاند.» این یقیناً داستان از فرش به عرش رسیدن است. چه تفاوتی می‌تواند بالاتر از غضب خدا و نشستن در جایگاه جلال با پسر خدا باشد؟

این خبر خوش با مرگ ما شروع نمی‌شود. قطعاً به آن هم مربوط است اما اکنون هم برای ما خبری خوش است. مجبور نیستیم در رابطه خود با خدا احساس گناه یا ناامنی کنیم. شک نداریم که آیا او ما را دوست دارد یا خیر. می‌توانیم هر روز خود را با این آگاهی دلگرم‌کننده آغاز کنیم که خدا مرا پذیرفته، نه بر اساس عملکرد شخصی‌ام، بلکه بر اساس عدالت کامل عیسی مسیح. در فصل‌های بعدی، تلاش می‌کنیم عمق معنای این جمله را آشکار کنیم.

دوباره به داستان آن غلام فکر کنید. تصور کنید زمانی که این ارث به او رسید، نه تنها فقیر بود، بلکه به خاطر اجاره‌های عقب افتاده خود بدهی سنگینی داشت. او با ارث خود نه تنها می‌توانست بدهی‌های خود را پرداخت کند، بلکه می‌توانست خانه‌ای بخرد. این حقیقت انجیل است. ما بدهی سنگینی به خدا داریم قادر به پرداخت آن نیستیم. به هیچ وجه نمی‌توانیم آن را حل و فصل کنیم. انجیل به ما می‌گوید که عیسی مسیح بدهی ما را پرداخت کرد اما چیزهای بیشتری به ما می‌گوید. مثلاً اینکه دیگر دشمنان خدا و مورد غضب او نیستیم. ما اکنون پسران و دختران او، هم‌ارث با مسیح و از همه ثروت‌های بی‌قیاس او برخورداریم. این خبر خوش انجیل است.

چرا پولس رسول خبر بد شرایط ما را اینگونه طولانی مطرح کرد؟ تا زمانی که از نیاز شدید خود آگاه نشویم، نمی‌توانیم قدر خبر خوش انجیل را بدانیم. اکثر مردم، حتی کسانی که ایماندار هستند، هرگز به این فکر نکرده‌اند که وضعیت ما خارج از مسیح چقدر اسفناک است. تعداد اندکی به مفاهیم هولناک زیر غضب خدا بودن، فکر می‌کنند. و مهمتر از همه، هیچ یک از ما درک نمی‌کنیم که تا چه حد گناهکار هستیم.

عیسی داستانی درباره غلام پادشاه تعریف کرد که ده هزار قنطار به ارباب خود بدهکار بود (ر.ک. به متی ۲۱:۱۸-۳۵). یک قنطار معادل ۲۵ سال مزد یک کارگر بود. بنابراین، ده هزار قنطار معادل دستمزد دویست هزار سال یک کارگر بود- این مقدار پول آنقدر زیاد بود که پرداختش غیرممکن بود.

چرا عیسی از این مبلغ غیرواقعی استفاده کرد، در حالی که می‌دانست که در زندگی واقعی، پرداخت چنین بدهی سنگینی برای غلام پادشاه غیرممکن است؟ عیسی برای بیان مقصود خود عاشق استفاده از مبالغه بود. در این داستان، این مبلغ هنگفت نشان‌دهنده بدهی روحانی هر یک از ما به خداست. این بدهی گناهان‌مان است. این مبلغ برای هر کدام از ما مبلغ حیرت‌آوری است. به هیچ طریقی نمی‌توانیم آن را بپردازیم.

در مورد انجیل نیز همین‌گونه است. عیسی بدهی ما را کامل پرداخت کرد. او چیزی بیش از پرداخت بدهی انجام داد. میراثی ابدی برای ما به جا گذاشت که ارزش آن بیش از ۵۰,۰۰۰ دلاری است که آن غلام به ارث برد. به همین دلیل، پولس درباره «غناى بی‌قیاس مسیح» نوشت. خدا از ما می‌خواهد که از این غناى بی‌قیاس لذت ببریم، حتی در میان مشکلات و شرایط دلسردکننده.

هدف این کتاب این است که این غنای بی‌قیاس را کشف کند؛ اما برای قدردانی از آن‌ها، باید نگاهی اجمالی به شرایط گناه‌آلود خود بیاندازیم. هرچند در زمانی زندگی می‌کنیم که مردم دوست ندارند دربارهٔ گناه صحبت کنند، تنها کسانی که سنگینی این بدهی روحانی را درک می‌کنند، می‌توانند قدر کاری را که مسیح برای ایشان انجام داد، بدانند. بدون اعتقاد راسخ و قلبی به گناهان‌مان، نمی‌توانیم علاقهٔ شخصی به انجیل داشته باشیم. علاوه بر این، این اعتقاد باید در زندگی مسیحی ما رشد کند. در حقیقت، یکی از نشانه‌های رشد روحانی آگاهی بالا نسبت به گناهکار بودن ماست.

یکی از نویسندگان سالخورده‌تر در مورد موضوع انجیل چنین نوشت:

«بهترین آمادگی برای مطالعهٔ این آموزه [یعنی حقیقت انجیل] نه توانایی ذهنی بالاست و نه تحصیلات عالی‌ه. بلکه وجدانی است که وضعیت واقعی ما را به‌عنوان گناهکاران در پیشگاه خدا احساس می‌کند.»^۴

در فصل آینده، نگاهی به وضعیت گناه‌آلود خود می‌اندازیم تا برای کشف این ثروت بی‌قیاسی که در مسیح داریم، بهتر آماده شویم.

فصل دو

چرا صلیب؟



مرگ عیسی مسیح قابل توجه‌ترین واقعه کل تاریخ است. او قرن‌ها قبل از این اتفاق، آن را با جزئیاتی شگفت‌انگیز توسط انبیای عهدعتیق پیش‌بینی کرده بود. و پدیده مافوق‌طبیعی‌ای که در نتیجه این واقعه پدید آمد، به شکل چشمگیری آن را از سایر مرگ‌های قبل و بعد از آن متمایز نمود.

کتاب مقدس به ما می‌گوید که در طول واقعه مصلوب شدن عیسی، خورشید تا ساعت ۳ عصر در وسط آسمان تیره و تار شد و کل زمین به تاریکی فرو رفت. در همان لحظه مرگ عیسی، پرده ضخیم معبد یهودیان که قدس‌القداس را جدا می‌کرد (اتاق اندرونی که به معنای نمادین خدا در آن ساکن بود)، از بالا تا پایین به دستی نامرئی پاره شد. زلزله‌ای سنگ‌ها را شکافت و قبرهای نزدیک را بازکرد. مردگان از قبرها قیام کردند و بعدتر به مردم اورشلیم ظاهر شدند (ر.ک. متی ۲۷:۴۵، ۵۱-۵۳).

عیسی سه روز بعد از مرگ برخاست و در طول چهار روز، در موقعیت‌های مختلف بر شاگردانش ظاهر شد- یکبار به پانصد نفر ظاهر شد. سرانجام، شاگردان او را دیدند که بر ابرها به آسمان بالا می‌رود.

امروز که حدود دو هزار سال از مرگ مسیح می‌گذرد، صلیب در کل دنیا به‌عنوان نماد ایمان مسیحی شناخته می‌شود. همچنین، نقش مهمی در طراحی معماری یا تزئین بسیاری از ساختمان‌های کلیسا دارد. کشیش‌های مسیحی در نیروهای مسلح بر یونیفورم‌های خود نماد صلیب دارند که نشان‌دهنده خدمت‌شان است. علاوه بر این، صلیب در جواهرات مختلف طراحی شده و اغلب با سنگ‌های گران‌بها پر می‌شود. خیلی وقت‌ها، مردم صرفاً به خاطر زیبایی صلیب می‌اندازند و هیچ اعتقادی به اهمیت و مفهوم آن ندارند.

اما در زمان مرگ مسیح، صلیب نشانه شرم و وحشتی باورنکردنی بود؛ یکی از تأسف‌بارترین و پست‌ترین ابزار مجازات تلقی می‌شد و در مورد برده‌ها و پست‌ترین افراد به کار می‌رفت. اگر انسان‌های آزاد به خاطر جرایم مهمی مثل خیانت یا شورش محکوم به

این مرگ می‌شدند، این حکم به ایشان داده نمی‌شد مرگ آنکه با خفت و خواری در دستۀ بردگان قرار می‌گرفتند و با شلاق خوردن آزادی خود را از دست می‌دادند.^۱

نتیجه‌ای که از همه این‌ها می‌گیریم چیست؟ چرا مرگ مسیح به تنهایی واقع‌های شگفت‌انگیز محسوب می‌شد؟ و چگونه ممکن بود که پسر ازلی خدا، که همه چیز به واسطه او و برای او آفریده شد (ر.ک. کولسیان ۱: ۱۵-۱۶)، در طبیعت بشری خود متحمل یکی از ظالمانه‌ترین و پست‌ترین مرگ‌هایی شد که به دست انسان‌ها ابداع شده بود؟

می‌دانیم که مرگ عیسی بر روی صلیب به شکل غافلگیرانه رخ نداد. او بارها آن را برای شاگردانش پیش‌بینی کرده بود (به‌عنوان مثال ر.ک. لوقا ۱۸: ۳۱-۳۳). او با وجود مرگ قریب‌الوقوع خود بر روی صلیب، چنین گفتیم «چه بگوییم؟ آیا بگوییم، ”پدر! مرا از این ساعت رهایی ده“؟ اما برای همین منظور به این ساعت رسیده‌ام.» (یوحنا ۱۲: ۲۷). عیسی گفت آمده تا بمیرد.

اما چرا؟ چرا عیسی آمد تا بمیرد؟ پولس و پطرس رسول پاسخ این سؤال را به شکلی واضح و مختصر بیان کردند. پولس نوشت: «مسیح مطابق با کتب مقدس در راه گناهان ما مرد» و پطرس نوشت: «زیرا مسیح نیز یک بار برای گناهان رنج کشید، پارسایی برای بدکاران، تا شما را نزد خدا بیاورد» (اول قرنتیان ۱۵: ۳، ۱؛ اول پطرس ۳: ۱۸).

مسیح برای گناهان ما جان داد. عیسی مسیح، پسر ازلی خدا، طبیعتی بشری به خود گرفت و به جای ما مرگ وحشتناکی را متحمل شد. دلیل و منطق صلیب همین است. او دردی را که ما مستحقش بودیم، چشید. به جای ما مرد تا جریمه گناهان‌مان را پرداخت کند.

گناه آدم

تا وقتی از طبیعت و عمق گناه‌مان چیزی نفهمیم، صلیب را درک نخواهیم کرد. برای درک این مسأله، باید به زمان باغ عدن برگردیم.

وقتی خدا آدم و حوا را در باغ عدن گذاشت، یک ممنوعیت ساده برای ایشان تعیین کرد. آن‌ها نباید از میوه درخت معرفت نیک و بد می‌خوردند. چرا خدا محدودیت‌هایی مثل «دزدی نکنید» یا «قتل نکنید» را تعیین کرد؟ پاسخ این است که خدا آدم و حوا را به صورت خود خلق کرد (ر.ک. پیدایش ۱: ۲۷). و این شامل صورت اخلاقی او نیز می‌شود. به عبارت دیگر، آدم و حوا به لحاظ اخلاقی بی‌عیب خلق شدند. آن‌ها کاملاً بی‌گناه بودند، بنابراین نیازی نبود محدودیت‌های اخلاقی برای ایشان وضع شود.

اما خدا خواست اطاعت آنان را آزمایش کند، پس یک محدودیت برای ایشان تعیین کرد: آن‌ها نباید از میوه درخت ممنوعه می‌خوردند. این درخت هیچ چیز ذاتاً بدی نداشت. خدا می‌توانست هر درختی را از باغ انتخاب کند. اطاعت نیز کار سختی نبود. بسیاری از درختان

چرا صلیب؟

باغ چشم‌نواز و خوش‌خوراک بودند. تصور آزمایش آسان‌تر آدم و حوا دشوار است. خودداری از خوردن میوه ممنوعه، سخت و اذیت‌کننده نبود، فقط یک اطاعت ساده می‌طلبید. با این حال، وقتی مار نیکویی و راستی خدا را زیر سوال برد، آدم و حوا تسلیم شدند. در این مورد، آن‌ها صورت اخلاقی خدا را از دست دادند؛ دیگر کاملاً مقدس نبودند. بلافاصله شروع به گناه کردند، آدم خدا را ملامت کرد («این زن که به من بخشیدی تا با من باشد...») و حوا هم همینطور، او مار را مقصر دانست. در مفهوم الهیاتی، ناطاعتی آن‌ها و از بین رفتن صورت اخلاقی خدا، تحت عنوان سقوط شناخته شده است.

سقوط آدم و از بین رفتن صورت اخلاقی خدا، نه تنها به گناه، بلکه تباهی اخلاقی یا فساد منجر گردید. اکنون، اراده انسان که با اراده خدا کاملاً همسو بود، به سوی اراده شیطان متمایل گردید. الهی‌دانان به این تمایل سرسختانه به شرارت، گناه اولیه می‌گویند که میلی درونی است و در انحراف طبیعت سقوط کرده بشری ریشه دارد. پولس به آن طبیعت گناه‌آلود می‌گوید (در برخی ترجمه‌های کتاب مقدس نَفْس نامیده شده است).

نتایج گناه آدم و حوا از اخراج ایشان از باغ و حضور خدا فراتر رفت. خدا آدم را ریاست فدرال یا نماینده قانونی نژاد بشر تعیین کرد. در نتیجه، سقوط او باعث شرم و تباهی کل نسل او شد. یعنی، تمام مردم (به جز عیسی) بعد از آدم و حوا با طبیعتی گناه‌آلود به دنیا آمدند. داوود در مزمور ۵۱:۵ از همین واقعیت سخن گفت: «براستی که تقصیرکار زاده شده‌ام، و گناهکار، از زمانی که مادرم به من آستین شد!» گناهکار بودن داوود در رحم مادرش به این دلیل نبود که عمل گناه‌آلودی مرتکب شده، بلکه او به ذات گناه‌آلود به هنگام بسته شدن نطفه اشاره می‌نمود.

پولس رسول این موضوع را چنین شرح داد: «پس، همان‌گونه که گناه به واسطه یک انسان وارد جهان شد، و به واسطه گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامنگیر همه آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند» (رومیان ۵:۱۲). توجه داشته باشید که به نظر می‌رسد جمله پولس قطع شده، قبل از اینکه فکر خود را به پایان برساند. منظور پولس از جمله «مرگ دامنگیر همه آدمیان گردید» چیست؟ می‌توانیم به راحتی فرض کنیم که او داشت در مورد گناهان فردی هر یک از ما صحبت می‌کرد، اما چیز دیگری در فکر داشت. او از این حقیقت سخن می‌گفت که آدم نماینده قانونی تمام نسل‌ها بود. به این مفهوم، کاری که آدم کرد، ما هم کردیم. بنابراین، نتایج گناه او، از نظر تقصیر و گناه اولیه، دامنگیر ما نیز شد.

پولس در رومیان ۵:۱۸-۱۹ اینطور نوشت: «یک نافرمانی به محکومیت همه‌ی انسان‌ها انجامید» و «به واسطه‌ی نافرمانی یک انسان، بسیاری گناهکار شدند». در الهیات پولس واضح است که آدم از سوی خدا تعیین شد تا از جانب همه‌ی آیندگان تصمیم بگیرد. به همین دلیل من و شما مانند داوود با گناه اولیه به دنیا آمدیم و ذاتاً مورد غضب خدا هستیم.

گناه ما

از زمان آدم زندگی انسان به انحطاط کشیده شد. از آنجایی که همه ما طبیعت گناه‌آلود داریم، به خاطر گناهان شخصی خود، وضعیت‌مان را بدتر می‌کنیم. ما هر روز گناه می‌کنیم، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه و چه ارادی و چه غیرارادی. ما ایمانداران انجیلی، عموماً از گناهان زشت‌تر جامعه خود دوری می‌کنیم؛ در حقیقت، کسانی را که مرتکب چنین اعمالی می‌شوند قضاوت می‌کنیم. اما در ورای این‌ها، در زندگی خودمان نیز مرتکب انواع گناهان «پالوده شده» می‌شویم مانند، خودخواهی، طمع‌کاری، غرور، خشم، حسد، اعتقاد به تقوای خود و روحیه انتقادگری نسبت به دیگران.

علاوه بر این، به ندرت درباره کلام عیسی فکر می‌کنیم. اینکه بزرگ‌ترین فرمان این است که «خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نما...» و دومی شبیه آن است: «همسایه‌ات را همچون خویش‌ت محبت نما.» (متی ۲۲:۳۷، ۳۹)

آیا تا به حال به این فکر کرده‌اید که محبت به خدا با تمامی دل، جان و فکر به چه معناست؟ فکر نمی‌کنم هیچ یک از ما بتوانیم عمق این فرمان را کامل درک کنیم، اما این‌ها چند جنبه مشهود می‌باشند:

- محبت به خدا از سایر اشتیاق‌ها و آرزوها فراتر است (ر.ک. خروج ۲۰:۳).
- شما مانند داوود مشتاقید به زیبایی او چشم بدوزید و خواهان مشارکت با او باشید (ر.ک. مزمور ۴۲:۴).
- شما مانند عیسی از تعمق بر کلام او لذت می‌برید و صبح زود برای دعا کردن بلند می‌شوید (ر.ک. مزمور ۹۷:۱۱۹، مرقس ۱:۳۵).
- همیشه مشتاقید که اراده او را انجام دهید، اهمیتی ندارد که این کار چقدر سخت می‌تواند باشد (ر.ک. مزمور ۸:۴۰).
- جلال خدا بر هر کاری که انجام می‌دهید، حکم‌فرما و انگیزه‌بخش است - خوردن، آشامیدن، کار کردن، بازی کردن، خرید و فروش، خواندن و صحبت کردن و حتی به جرات می‌گوییم، رانندگی شما (ر.ک. اول قرنتیان ۱۰:۳۱).
- شما به خاطر شرایط ناسازگار هرگز دلسرد یا مأیوس نمی‌شوید، زیرا مطمئن هستید که خدا همه چیز را به خیریت شما تمام می‌کند (ر.ک. رومیان ۸:۲۸).
- حاکمیت او را در تمام وقایع زندگی خود تشخیص می‌دهید و در نتیجه موفقیت و شکست را از دستان او دریافت می‌کنید (ر.ک. اول سموئیل ۷:۲؛ مزمور ۷۵:۶-۷).
- شما همیشه راضی هستید، چون می‌دانید که او هرگز شما را ترک و رها نمی‌کند (ر.ک. عبرانیان ۱۳:۵).

چرا صلیب؟

- اولین درخواست در دعای ربانی این است: «نام تو متبارک باد.» این دعا مهم‌ترین دعایی است که می‌توانید بکنید (ر.ک. متی ۹:۶).

توصیف مأموریت بزرگ مشخصاً کامل نیست، اما کافیت، زیرا به همه ما نشان می‌دهد که چقدر در اطاعت از آن قاصر هستیم. اکنون بیاید به دومین فرمان عیسی نگاهی بیاندازیم: همسایه خود را همچون خویشتن محبت کن. مفهوم آن این است که:

- همسایگان خود را با همان محبتی که نسبت به خود دارید، عزیز بشمارید.
- در رفتار خود با ایشان هرگز خودخواهی، بدخلقی، زودرنجی یا بی‌تفاوتی نشان ندهید.
- به سلامت و بهزیستی ایشان توجهی خالص نشان می‌دهید و تلاش می‌کنید منافع، حرمت و سلامت ایشان را بهبود بخشید.
- هرگز با احساس برتری و غرور با ایشان رفتار نمی‌کنید و درباره قصور و شکست‌هایشان صحبت نمی‌کنید.
- هرگز از اشتباهات ایشان اظهار تنفر نمی‌کنید، بلکه همیشه آماده بخشش هستید.
- همیشه طوری با آن‌ها رفتار می‌کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند.
- توضیح اول قرن‌های ۱۳-۴-۵: همیشه صبور و مهربان هستید، هرگز حسد و تکبر، غرور یا رفتار بی‌ادبانه ندارید و سودجو نیستید. به راحتی خشمگین نشده و حتی در ذهن‌تان از کارهای بدی که در حقتان انجام شده، کینه به دل نمی‌گیرید.^۲

آیا حالا به مفهوم و اهمیت اطاعت از این دو فرمان پی بردید؟ اکثر ما در طول روز به آن‌ها فکر هم نمی‌کنیم، چه برسد که بخواهیم از آن‌ها اطاعت کنیم. در عوض، از گناهان مهم و علنی دوری کرده و وظایف مسیحی پذیرفته شده را انجام می‌دهیم. با این حال، عیسی گفت که همه شریعت و انبیا به این دو حکم وابسته است.

حتی در مورد گناهان وحشتناک، اغلب به حسن تعبیر رجوع می‌کنیم تا شدت آن‌ها را کم کنیم. با تعدادی از دوستانم دور میزی نشسته بودیم و از رهبری مسیحی شنیدم که می‌گفتم «من با کسی وارد رابطه شدم.» البته همه ما منظور او را متوجه شدیم اما بعداً با خود گفتم کاش حضور ذهن داشتم و به او می‌گفتم: «باب، به چشمان من نگاه کن و بگو "من زنا کردم."» ما باید گناه را به زبان کتاب مقدس خطاب کنیم، نه با اصلاحات امروزی که از فرهنگ خودمان قرض گرفته‌ایم.

برای کشف عمیق‌تر این مساله، باید تشخیص دهیم که طبیعت گناه‌آلود و سقوط کرده ما بر تمام کارهای ما تاثیر گذاشته و آن‌ها را آلوده می‌کند. بهترین اعمال ما آلوده به

گناه است. به همین دلیل اطاعت ما کامل و بی‌عیب نیست و ناپاک است زیرا در مقایسه با آنچه شریعت عادلانه خدا می‌طلبد، همچون «پارچه‌ای کثیف» است (اشعیا ۶۴:۶).

اگر توجه خود را به گناهان تکی محدود کنیم و طبیعت گناه‌آلود خود را نادیده بگیریم، هرگز نمی‌فهمیم چقدر عمیقاً آلوده گناه هستیم. وقتی داوود دعای به یاد ماندنی مزمور ۵۱ را کرد- پس از آنکه با بت‌شعب مرتکب زنا شد و شوهرش را کشت- ریشه اعمال شنیع خود را به دلیل اصلی آن ربط داد- از رحم مادر.

شاید در حال حاضر فکر می‌کنید که «چرا اینهمه به گناه توجه کنیم؟ فقط باعث می‌شود که احساس گناه کنم. فکر می‌کردم درباره غنای کاوش‌ناپذیر مسیح به ما می‌گویی.» دلیل من این است که بفهمیم جایی برای پنهان شدن نداریم. نمی‌توانیم وظایف مسیحی خود را بهانه‌ای برای رابطه خود با خدا کنیم، هرچند شاید مفید باشند و اخلاقیات بیرونی ما همچون الگو و سرمشق باشند؛ اما باید با عزا اعتراف کنیم که «خطایای ما از سرمان گذشته و تقصیرات مان سر به فلک زده است» (عزرا ۹:۶)

علاوه بر این، حتی درک عمیق و نافذ نسبت به گناهکار بودن مان، حق مطلب را در مورد مصیبت ما ادا نمی‌کند. نیاز ما نباید با احساس نیاز سنجیده شود، بلکه با آنچه خدا برای رفع نیازهای ما انجام داده است. شرایط ما آنقدر وخیم بود که فقط مرگ پسر خدا بر صلیب ظالمانه و شرم‌آور برای حل این مشکل کافی بود.

خیلی از مردم به اشتباه فکر می‌کنند که خدا گناهان ما را می‌بخشد فقط به این دلیل که مهربان است. هیچ چیز از این حقیقت فراتر نمی‌رود. صلیب نه تنها درباره گناه، بلکه قدوسیت خدا نیز با ما سخن می‌گوید.

قدوسیت خدا

وقتی درباره قدوسیت خدا صحبت می‌کنیم، معمولاً به پاکی اخلاقی و بی‌حد و حصر او فکر می‌کنیم. این درست است، اما قدوسیت شامل مفاهیم دیگری نیز می‌شود. معنای اصلی کلمه قدوس «جدا شده» است و وقتی در مورد خدا به کار می‌رود، به این معناست که از ازل از هرگونه گناه جدا و مبرا است. او گناه نمی‌کند و نمی‌تواند در گناه بماند و در مخلوقات اخلاقی خود از گناه چشم پوشی کند. او مانند پدر بزرگ آسانگیری نیست که چشمک بزند یا ناطاعتی شیطنت‌آمیز نوه‌اش را نادیده بگیرد.

در عوض، کتاب مقدس به ما تعلیم می‌دهد که قدوسیت خدا با نافرته ازلی و تغییرناپذیر به گناه پاسخ می‌دهد. به بیان واضح، خدا از گناه متنفر است. مزمونویس گفت: «خودستایان در برابر دیدگانت نتوانند ایستاد؛ تو از همه بدکاران نفرت می‌کنی.» و «خدا داور عادل است، خدایی که هر روزه به خشم می‌آید.» (مزمور ۵:۵؛ ۷:۱۱). از این رو می‌بینیم که خدا همیشه از گناه نفرت دارد و در برابر آن غضب نشان می‌دهد.

چرا صلیب؟

بنابراین، صلیب نمود غضب خدا نسبت به گناه و محبتش نسبت به ماست. صلیب قدوسیت خدا و قصد و اراده‌اش برای مجازات گناه را نشان می‌دهد، حتی به قیمت جان پسرش. همچنین، مظهر محبت اوست زیرا پسرش را برای تحمل مجازاتی فرستاد که ما لایق آن بودیم.

پس در پاسخ به سؤال «چرا صلیب؟» باید بگوییم قدوسیت خدا ایجاب می‌کرد که صلیب مجازات گناهان ما باشد و محبت خدا آن را فراهم کرد تا ما را از گناهانمان نجات دهد. تا وقتی که چیزی از قدوسیت و عمق گناه خود ندانیم، نمی‌توانیم به اهمیت و معنای واقعی صلیب پی ببریم. و این کامل نبودن اطاعت ما به دلیل حضور دائمی و قدرت ماندن در گناه می‌باشد که ما را به‌عنوان ایمانداران، بیش از پیش به وابستگی مطلق به فیض خدا که از طریق پسرش، خداوندمان عیسی مسیح به ما بخشیده شده، سوق می‌دهد.

حال که می‌خواهیم به کار مسیح در حق ما پردازیم، باید به خاطر داشته باشیم که این گناه ماست که آن را ایجاب نمود. زیرا فقط در پشت پرده تاریکی گناهانمان است که می‌توانیم درخشندگی جلال صلیب را مشاهده کنیم. و وقتی به جلال صلیب خیره می‌شویم، درمی‌یابیم که مسیح با کار بزرگی که برای ما کرد، نه تنها مشکل گناه ما را حل نمود، بلکه آن «غناى کاوش‌ناپذیری» که در فصل اول به آن اشاره کردم را برای ما محفوظ نگاه داشت.

لذت اطاعت



اگر در خانواده‌ای پرجمعیت بزرگ‌شده باشید، می‌توانید به راحتی نمونه‌هایی از رقابت خواهر برادری را به خاطر آورید. گاهی قربانی بودید و گاهی محرک؛ اما در همه موارد، این رفتارها و واکنش‌هایی گناه‌آلود بودند. حتی اگر تنها فرزند یا یکی از دو فرزند (مثل من) خانواده بودید، روابط آزار دهنده با دوستان‌تان را به خاطر می‌آورید. هیچ یک از ما بدون گناه بزرگ نشدیم. حتی قبل از اینکه کلمه گناه را بشنویم، هر روز گناه می‌کردیم، حتی در چارچوب خانواده خودمان.

عیسی در خانواده‌ای بزرگ، پرورش یافت. متی چهار برادر ناتنی او را نام می‌برد: یعقوب، یوسف، شمعون و یهودا. سپس، از «همه خواهرانش» صحبت می‌کند (متی ۱۳: ۵۵-۵۶). کلمه همه به حداقل سه خواهر و شاید بیشتر اشاره دارد. پس عیسی در خانواده‌ای متشکل از چهار برادر و خواهران بسیار بزرگ شد که آن‌ها طبیعت گناه‌آلود داشتند. با این حال عیسی در میان آن‌ها هرگز گناه نکرد. او هرگز با برادران یا خواهرانش بداخلاقی نکرد و هرگز با کینه با ایشان رفتار ننمود و هر وقت یکی از آن‌ها بدرفتاری کردند، دنبال انتقام نرفت. او کاملاً و از هر لحاظ بی‌گناه بود، هم در ذات و هم در رفتارش.

هنگامی که عیسی به سن نوجوانی پا گذاشت، یکبار هم حتی در فکرش تسلیم وسوسه‌های بیشمار جوانی مانند غرور، شهوت، حسد یا طمع نشد. او به مراتب از یک الگوی نوجوان فراتر بود. او عاری از گناه بود.

او در بزرگسالی با وسوسه‌های بی‌رحمانه و خشن شیطان در بیابان روبرو شد و در برابر همه آن‌ها با موفقیت ایستادگی کرد (ر.ک. متی ۴: ۱-۱۱). او در اواخر زندگی‌اش در یکی از برخوردهایی که با مخالفین اصلی خود داشت (رهبران مذهبی یهود)، توانست بدون هیچ ادعا و خودنمایی بگوید: «من همواره آنچه را که مایه خشنودی اوست، انجام می‌دهم.» (یوحنا ۸: ۲۹). چنین ادعایی نه تنها باید در اعمال و گفتار بیرونی عیسی، بلکه در افکار درونی او نیز وجود داشته باشد (ر.ک. مزمور ۱۳۹: ۱-۴). حتی مهم‌تر از آن، باید در

انگیزه‌های او نیز باشد، زیرا خدا نه تنها افکار ما را می‌داند، بلکه انگیزه‌هایمان را نیز درک می‌کند (ر.ک. اول تواریخ ۲۸:۹؛ اول قرنتیان ۴:۵).

کمی بعد در همان دیدار، عیسی پرسید: «کدام یک از شما می‌تواند مرا به گناهی محکوم کند؟» (یوحنا ۸:۴۶). او از منتقدان خود خواست که جسارت به خرج دهند و حتی یک گناهی که مرتکب شده را نام ببرند؛ او به خوبی می‌دانست اگر ممکن بود با کمال میل این کار را می‌کردند. او از گفتن بی‌گناه بودن خود در حضور شاگردان ابایی نداشت، شاگردانی که بیست و چهار ساعت در روز به مدت سه سال با او زندگی و خدمت کردند و همه چیزهایی که گفت و انجام داد را شنیدند و دیدند.

یک داستان قدیمی وجود دارد دربارهٔ پسر بچه‌ای که اصرار داشت در طول جلسهٔ کلیسا روی نیمکت بایستد. مادرش بعد از چندین بار توبیخ و تذکر، او را به شدت تهدید کرد که اگر یکبار دیگر بایستد، می‌داند با او چه کند. پسر بچه همچنان که روی نیمکت پیچ و تاب می‌خورد به آهستگی به مادرش گفت: «من از بیرون نشسته‌ام، اما از درون ایستاده‌ام.» همهٔ ما تا حدودی با این پسر بچه هم‌ذات‌پنداری می‌کنیم. گاهی تمایلات درونی ما با رفتار بیرونی و ظاهری ما جور در نمی‌آید. از بیرون خیلی خوب رفتار می‌کنیم، اما در دل‌های ما گناه ساکن است؛ اما این موضوع در مورد عیسی هرگز صدق نمی‌کرد. او از طریق یکی از مزمورهایی که به او اشاره می‌کرد، گفت: «آرزویم، ای خدایم، انجام اراده توست؛ شریعت تو در دل من است» (مزمور ۸۰:۴). او نه تنها کاملاً از شریعت خدا اطاعت کرد، بلکه همیشه مشتاق این کار بود. در واقع، در اکثر ترجمه‌های دیگر کتاب مقدس، مزمور ۸۰:۴۰ این‌طور آمده است: «ای خدایم، من از انجام ارادهٔ تو شادمانم.» می‌توانیم بگوییم که عیسی نه تنها آرزو داشت ارادهٔ خدا را انجام دهد، بلکه از انجام آن شادمان بود. «خوراک من این است که ارادهٔ فرستندهٔ خود را به جا آورم» (یوحنا ۴:۳۴).

اگر در مورد آن فکر کنیم، می‌فهمیم که اطاعتی که از روی شادمانی و خوشی نباشد، اطاعت کامل نیست. این ویژگی اطاعت عیسی در سراسر زندگی‌اش بود، از تولد تا مرگ. تعجبی ندارد که در ابتدای خدمت خود و دوباره در پایان آن، صدایی از آسمان گفت: «این است پسر محبوبم که از او خشنودم.» (متی ۳:۱۷؛ ۱۷:۵)؛ اما اطاعت کامل او چه اهمیتی برای ما دارد؟

اطاعت فعال و غیرفعال

یوحنا ی رسول نوشت که پیراهن عیسی «درز نداشت و از بالا تا پایین یک پارچه بافته شده بود» (یوحنا ۱۹:۲۳). ما نیز باید کاری که مسیح برای ما انجام داد را این‌گونه درک کنیم. باید هر بار بخشی از کار او را ببینیم و مدنظر داشته باشیم که هر بخشی از آن به کل زندگی، مرگ و رستاخیز او پیوسته است.

جامه بی‌درز باید ما را به این موضوع هدایت کند که باید دو جنبه کلی کار مسیح را در نظر داشته باشیم: زندگی و مرگ او. در سال‌های اخیر، مسیحیان منحصرأ به مرگ مسیح تمرکز کرده‌اند تا حدی که از زندگی بی‌گناه او غافل شده‌اند. زندگی عیسی در اطاعت کامل، صرفاً پیش‌شرطی لازم از مرگش تلقی شده است؛ اما حقیقت این است که عیسی نه تنها برای ما جان داد، بلکه برای ما زیست؛ یعنی، تمام کاری که مسیح در زندگی و مرگ خود انجام داد، همگی به نیابت ما بود.

الهی‌دانان به لحاظ تاریخی از دو صفت فعال و غیرفعال استفاده کرده‌اند تا دو جنبه مهم اطاعت مسیح را از هم تمییز دهند. در این متن، این دو کلمه معنای گرامری عادی ندارند (صفت فعال، اعمالی است که انجام می‌دهیم و صفت غیرفعال، توصیف‌کننده اعمالی است که در مورد ما انجام می‌دهند). هیچ یک از آن‌ها نمی‌خواهند دو دوره تاریخ عیسی را مشخص کنند. در عوض به دو کار مسیح در ارتباط با شریعت خدا اشاره می‌کنند. شریعت حاوی فرایض و مجازات‌هاست. باید از فرایض کاملاً اطاعت کرد و برای کوچک‌ترین تخلف در این فرایض جریمه اعمال می‌شود.

شریعت خدا در کتاب مقدس رونوشتی است از ماهیت اخلاقی خدا. این شریعت است که به‌طور کامل در قلب آدم حک شده بود، زیرا به صورت خدا خلق شده بود. همان شریعتی که پولس رسول می‌گوید هنوز بر قلب‌های مردم نوشته شده، مهم نیست که چقدر تیره و تار شده باشد (رومیان ۲: ۱۴-۱۶). این قانونی جهانی است که برای مردم همه زمان‌ها کاربرد دارد. وقتی پولس رسول نوشت که مسیح «زیر شریعت به دنیا آمد» (غلاطیان ۴: ۴)، داشت به اراده اخلاقی و همگانی خدا اشاره می‌کرد. عیسی زیر شریعت به دنیا آمد زیرا آمد تا به جای ما از آن اطاعت کامل کند. او آمد تا کاری را انجام دهد که به خاطر طبیعت گناه آلود خود قادر به انجام آن نبودیم. در اطاعت کامل از اراده اخلاقی خداست که اطاعت فعالانه شکل می‌گیرد.

اما اطاعت عیسی دارای یک بُعد مهم دیگری است. او به‌عنوان نماینده ما نه تنها موظف به اطاعت از فرایض شریعت بود، بلکه به خاطر تخطی ما از آن، متحمل جریمه شد. او آزادانه و در اطاعت از پدرش این وظیفه را تقبل نمود. پس او فعالانه از اراده اخلاقی و همگانی پدرش اطاعت کرد که به آن شریعت خدا می‌گوییم و به‌طور غیرفعالانه از اراده خاصی که پدر برای او داشت، اطاعت کرد، یعنی تحمل جریمه گناهان ما. نویسنده عبرانیان به این اراده خدا برای عیسی اشاره کرد، وقتی گفت: «به واسطه همین اراده، ما یک بار برای همیشه، از طریق قربانی بدن عیسی مسیح تقدیس شده‌ایم» (عبرانیان ۱۰: ۱۰).

پس این رنج مسیح به جای ما بود که اطاعت غیرفعالانه او را شکل داد؛ اما نباید رنج او را به ساعت‌هایی که روی صلیب بود، محدود کنیم. در واقع رنج او از زمانی که جسم پوشید شروع شد، وقتی جلال الهی خود را کنار گذاشت و طبیعت بشری به خود گرفت و در معرض ضعف‌ها و ناتوانایی‌های جسمانی ما قرار گرفت.

او در خانواده‌ای ضعیف و در قومی تحت سلطنت امپراتوری بیگانه به دنیا آمد. گهواره او تشت خوراک حیوان بود. او به‌عنوان یک کودک بی‌گناه در خانواده‌ای متشکل از برادران و خواهران گناهکار به دنیا آمد که احتمالاً به دست آن‌ها رنج کشید. کتاب مقدس به طور خاص به ما می‌گوید که در طول سه سال از خدمت عمومی عیسی، برادرانش به او ایمان نداشتند و حداقل یک مرتبه او را مسخره کردند (ر.ک. یوحنا ۶:۱-۵). رهبران مذهبی یهود او را درست درک نکردند، مورد انتقاد و آزار قرار دادند. به کلام اشعیا نبی: «خوار و مردود نزد آدمیان، مرد دردآشنا و رنج‌دیده.» (اشعیا ۵۳: ۳)

در غلاطیان ۷:۶، پولس رسول به یک اصل اخلاقی همگانی اشاره کرد: «انسان هر چه بکارد، همان را خواهد دروید.» گناه پیامدهایی دارد؛ هم روحانی و هم دنیوی. به تعبیری، عیسی آنچه را که ما کاشتیم، درو کرد.^۱ کل زندگی او در اطاعتی توأم با رنج و رنجی توأم با اطاعت بود. او در تمام زندگی‌اش رنج کشید و مطیع بود، حتی در مواجهه با رنجی که متحمل گردید. البته رنج او بر روی صلیب به اوج خود رسید، اما حتی آنجا هم اطاعت کامل او را می‌بینیم، وقتی شب قبلش دعا کرد: «ای پدر من، اگر ممکن است این جام از من بگذرد، اما نه به خواست من، بلکه به اراده تو.» (متی ۲۶: ۳۹)

در حقیقت، عیسی حتی در مرگش فعال بود. مطابق با عبرانیان ۱۴:۹، «خویشتن را بی‌عیب به خدا تقدیم کرد.» او هم به‌عنوان کاهن اعظم و هم قربانی عمل کرد. حتی قبل از مرگش گفت: «من جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم... هیچ‌کس آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من به میل خود آن را می‌دهم.» (یوحنا ۱۰: ۱۵، ۱۸). در یک مفهوم، عیسی بر روی صلیب فعال بود، زیرا در آنجا جانش را داد.

این حقیقت دارد، اما بخش عمده تمرکز تعلیم کتاب مقدس بر کار مسیح پیرامون مرگش است. دلیل آن آسیب وحشتناکی است که گناه در رابطه ما با خدا به وجود آورد. گناه از عدالت خدا تجاوز کرد، خشم او را برانگیزانید، دشمنی او را تحریک نمود و ما را زیر لعنت برد. بعلاوه، ما را به لحاظ روحانی به مرگ رسانید، اسیر شیطان کرد و زیر سلطه خود برد (ر.ک. افسسیان ۱:۲-۳). در فصل‌های بعدی خواهید دید که چطور مرگ مسیح برای ما هر یک از این پیامدهای وحشتناک را پوشانید؛ اما قبل از آنکه در این زمینه بحث کنیم، باید یک حقیقت مهم دیگر را درک کنیم تا بتوانیم به غنای بی‌قیاس مسیح پی ببریم.

اتحاد با مسیح

در این فصل، بارها به این مطلب اشاره کردم که عیسی به جای ما زیست و مرد. بدین مفهوم که او به‌عنوان نماینده ما، وظیفه ما را بر دوش گرفت تا از شریعت خدا کاملاً اطاعت کرده و آن را تحقق بخشد. به آن اطاعت فعالانه او می‌گوییم. سپس، مسئولیت ناطاعتی ما را بر عهده گرفت و جریمه آن را کامل پرداخت کرد. به آن اطاعت منفعلانه می‌گوییم. نکته‌ای

که می‌خواهم بر آن تأکید کنم، این است که او مسئولیت و وظیفه ما را تقبل کرد و به جای ما اطاعت نموده و رنج کشید.

این امر چگونه ممکن است؟ عیسی چگونه هم در اطاعت از شریعت و هم تحمل پیامدهای ناطاعتی جایگزین ما شد؟ چگونه ممکن است که شخص بی‌گناه به خاطر گناهکار رنج بکشد؟ چگونه کسانی که دائماً ناطاعتی می‌کنند، می‌توانند همچون شخصی کاملاً مطیع تلقی گردند؟

عیسی از سوی خدای پدر نمایند قانونی ما گردید. در فصل ۲ دیدیم که آدم به‌عنوان رئیس فدرال یا نماینده‌ی قانونی کل بشر (البته به جز عیسی) تعیین گردید. به همین دلیل، همه ما از پیامدهای ناطاعتی او رنج می‌بریم. به همین نحو، عیسی نماینده قانونی همه قوم خود گردید- یعنی تمام کسانی که به او ایمان می‌آورند. این همان نکته‌ای بود که پولس مطرح کرد، زمانی که در رومیان ۱۹:۵ نوشت: «زیرا همان‌گونه که به واسطه نافرمانی یک انسان، بسیاری گناهکار شدند، به واسطه اطاعت یک انسان نیز بسیاری پارسا خواهند گردید.»

این نماینده قانونی که الهی‌دانان به آن ریاست فدرال می‌گویند، اساسی است که حیات و مرگ مسیح برای ما اثر کرد. اگر عیسی فقط برای خودش می‌زیست و جان می‌داد، هیچ منفعتی برای ما نداشت. فقط به این دلیل که به‌عنوان نماینده ما زیست و جان داد، کارش به نفع ما شد.

پولس بارها و بارها در نوشته‌های خود از اصطلاح در مسیح، در او و در خداوند استفاده می‌کند. او به این طریق به اتحاد ما در مسیح اشاره می‌کند، یعنی به طریقی روحانی و واقعی با مسیح متحد شده‌ایم، هم به لحاظ قانونی و هم حیاتی. اتحاد قانونی به چیزی که الآن در مورد آن صحبت کردیم، اشاره دارد؛ اینکه مسیح از سوی خدا به‌عنوان نماینده ما در حیات و مرگش تعیین شد. بر این اساس می‌توانیم بگوییم که مسیح به‌عنوان نماینده و جایگزین ما، برایمان زیست و مرد.

این اتحادی قانونی است که پولس رسول مدنظر داشت، زمانی که نوشت ما با مسیح مصلوب شدیم، با او مردیم، دفن شدیم و به لحاظ روحانی با او زنده شدیم و در نهایت با رستخیزش، با او متحد شدیم (ر.ک. غلاطیان ۲:۲۰؛ رومیان ۶:۴-۵، افسسیان ۲:۵). ، تمام کاری که مسیح در حیات و مرگ خود انجام داد، برای ما مؤثر است، زیرا ما به لحاظ قانونی با او متحد هستیم؛ بنابراین، می‌توانیم بگوییم که وقتی مسیح زندگی بی‌عیبی داشت، ما هم زندگی بی‌عیبی داشتیم. وقتی روی صلیب جان داد تا جریمه گناهان را بپردازد، ما هم بر روی صلیب جان دادیم. هر آنچه عیسی کرد، ما هم به دلیل اتحاد قانونی با او انجام دادیم. همانطور که گناه آدم ما را متهم ساخت؛ به دلیل اینکه او نماینده قانونی ما بود- زندگی بی‌گناه و مرگ مسیح ما گذاشته شد، زیرا او نماینده قانونی همه کسانی است که به او ایمان می‌آورند. مهم است که این حقیقت را درک کنیم، زیرا این تنها مبنایی است که کل کار مسیح

در حیات و مرگش برای ما مؤثر می‌گردد. تنها بر این اساس است که او فدیۀ ما می‌شود و از غنای بی‌قیاس در او برخوردار می‌شویم.

این بدین معنا نیست که کار مسیح برای همه مؤثر است، زیرا همه با او اتحاد ندارند. ما از طریق ایمان؛ یعنی اعتماد به او به‌عنوان نجات‌دهنده‌مان، با مسیح متحد می‌شویم؛ اما لحظه‌ای که به مسیح اعتماد می‌کنیم، در تمام آنچه در حیات و مرگش انجام داد، شریک شده و از آن‌ها برخوردار می‌گردیم.

چند پاراگراف قبل‌تر، گفتم که ما هم به لحاظ قانونی و هم حیاتی با مسیح یکی شدیم. در فصل ۱۵، به مفهوم یکی شدن حیاتی با مسیح خواهیم پرداخت؛ اما الآن، می‌توانیم این‌گونه بین این دو جنبه اتحاد با مسیح تفاوت قائل شویم: اتحاد قانونی ما با مسیح ما را مستحق تمام آنچه مسیح برایمان کرد، می‌گرداند، زیرا او به‌جای ما عمل نمود. اتحاد حیاتی ما با مسیح به این معناست که او از طریق روح‌القدس در ما کار می‌کند. اتحاد قانونی به کار عینی او خارج از ما اشاره دارد که از طریق ایمان از آن برخوردار می‌شویم. اتحاد حیاتی به کار فردی او در ما اشاره دارد که این هم از طریق ایمان انجام می‌شود، وقتی به روح او تکیه می‌کنیم تا در ما و از طریق ما عمل کند.

هرچند اتحاد ما با مسیح دو جنبه دارد، اما یک اتحاد است. ما نمی‌توانیم بدون داشتن اتحادی حیاتی، اتحادی قانونی داشته باشیم. اگر کاری را که مسیح برای ما کرد، با ایمان دریافت کنیم، کار او را در خود تجربه خواهیم کرد.

آیا تا به حال درباره این حقیقت فوق‌العاده که مسیح به جای شما و برای شما پاک زندگی کرد، فکر کرده‌اید؟ آیا درک کرده‌اید که وقتی خدا امروز به شما نگاه می‌کند، شما را پوشیده در اطاعت کامل و بی‌عیب پسرش می‌بیند؟ و وقتی می‌گوید: «این پسر محبوب من است که از او خشنودم»، شما را نیز در آغوش گرم خود می‌گیرد؟ میزان درک ما از این حقیقت، همان میزانی است که از غنای بی‌قیاس در مسیح بهره‌مند خواهیم شد.

تحقق عدالت



دو نفر به دنبال شخصی بودند تا به او تجاوز کنند؛ آن‌ها زنی جوان و زیبا در ماشین دیدند، درست همان هدفی که به دنبالش بودند. آن‌ها زن را تا مجتمعی دنبال کردند، او را ربودند و به یک زمین بازی خالی بردند و هر دو به او تجاوز کردند. فکر کردند اگر زن را زنده بگذارند، می‌تواند چهره آن‌ها را تشخیص دهد، پس تصمیم گرفتند او را به روشی وحشتناک و شرم‌آور بکشند.

برخی از ساکنین مجتمع صدای جیغ این خانم جوان را هنگام ربوده شدن شنیدند و شماره پلاک خودروی آن مردان را یادداشت کردند و به پلیس گزارش دادند. در عرض چند ساعت این دو مرد دستگیر شدند و چاقوی قاتل که هنوز خونین بود در ماشین آن‌ها پیدا شد.

کل جامعه به خاطر شنیع بودن چنین جنایتی عصبانی شده بودند، چرا که مجرمین به صورت اتفاقی زنی را که به تازگی قرار بود از دانشگاه فارغ‌التحصیل شود، کشته بودند. به خاطر وحشیانه بودن این جنایت و گناه مسلم این مردان که هر دو اعتراف کرده بودند، بازپرس بخش قضایی خواستار حکم اعدام شد.

این دو مرد به صورت جداگانه محاکمه شدند. هرچند وکیل مدافع تصدیق کرد که فرد اول مرتکب این عمل شده، اما سعی کرد ثابت کند که تحت تاثیر مردم دوم قرار گرفته و به لحاظ قانونی مجرم نیست. هیئت منصفه قانع نشدند و او را مجرم دانستند، اما سه عضو هیئت منصفه که گرد هم جمع شده بودند تا تعیین کنند آیا این مرد باید حکم اعدام بگیرد یا حبس ابد، نتوانستند به اتفاق تصمیم مشترکی در مورد اعدام بگیرند.

جامعه به خاطر اینکه هیئت منصفه نتوانستند حکم مرگ را صادر کنند، به خشم درآمد. صرف‌نظر از تصویری که در مورد اعدام وجود دارد، مردم آن جامعه احساس می‌کردند که عدالت زیر سؤال رفته است. آن‌ها معتقد بودند که این مرد جرمه‌ای که لایق آن باشد، دریافت نکرده است. آن‌ها خواهان عدالت بودند، نه رحمت.

ما هم چنین دیدگاهی نسبت به عدالت داریم، به خصوص در مواردی که جنایت وحشتناکی رخ داده است. می‌خواهیم عدالت انجام شود؛ اما در مورد شخص مجرم چطور؟ او امید به رحمت یا حتی اشتباه قضایی دارد. او نمی‌خواهد عدالت تحقق یابد. می‌خواهد کم‌ترین حکم ممکن برای او صادر شود یا حتی تبرئه شود.

عدالت خدا

اکنون به رابطه ما با خدا فکر کنید. کتاب مقدس به ما می‌گوید که همه ما در نهایت در برابر خدای قدوس و عادل با داوری مواجه خواهیم شد (مثلاً ر.ک. عبرانیان ۹:۲۷). وقتی به آن روز اجتناب‌ناپذیر فکر می‌کنیم، چه می‌خواهیم؟ آیا خواهان عدالت هستیم یا رحمت؟ همه ما به جز افرادی که متکبر هستند و فکر می‌کنند پارسا هستند، امید به رحمت داریم؛ اما معضل ما این است: عدالت خدا قطعی و غیرقابل انعطاف است.

عدالت خدا قطعی است. در دوم تسالونیکیان ۱:۶-۸، پولس رسول می‌گوید: «زیرا این عادلانه است که خدا... عوض دهد... او خدانشناسان... را کیفر خواهد داد.» (تأکید شده). و دوباره در رومیان ۱۲:۱۹ می‌نویسد: «خداوند می‌گوید: "انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد."» (تأکید شده). اگرچه عدالت خدا اغلب به تأخیر می‌افتد، با این وجود قطعی است.

عدالت خدا غیرقابل انعطاف نیز هست. عدالت را می‌توان پاداش یا جزا دادن به هرکس مطابق با آنچه کرده، تعریف کرد. عدالت یعنی ما دقیقاً آن چیزی را دریافت می‌کنیم که مستحق آن هستیم؛ نه چیزی بیشتر و نه چیزی کمتر. در نظام عدالت بشری ما، بین عدالت و رحمت تنشی وجود دارد. گاهی یکی از آن‌ها به ضرر دیگری غالب می‌شود؛ اما در مورد خدا هیچ تنشی وجود ندارد. عدالت همیشه غالب است. عدالت خدا باید تحقق یابد، در غیر این صورت حاکمیت اخلاقی او زیر سؤال می‌رود.

خدا رحمت خود را به بهای عدالت بالا نمی‌برد؛ و برای اینکه عدالتش را حفظ کند، همه گناهان بدون استثناء باید با مجازات روبرو شوند. برعکس باور عوام، در مورد خدا چیزی تحت عنوان بخشش محض وجود ندارد. فقط عدالت وجود دارد.

اجازه دهید مفهوم بخشش محض را کمی بیشتر تشریح کنیم. در مورد آن دو مرد جوان داستان ما، مرد دوم حکم اعدام گرفت. تصور کنید که استاندار به حکم اعدام عقیده نداشت و آن مرد را کاملاً عفو می‌کرد. هرچند استاندار اقتدار انجام این کار را داشت، اما عدالت را برانداخته بود. در این صورت خشم جامعه بیشتر می‌شد. آن‌ها حتی سعی می‌کردند به مجلس فشار وارد کنند تا استاندار را به خاطر این اشتباه قضایی به دادگاه بکشاند.

اکثر مردم هم از خدا چنین انتظاری دارند. آن‌ها فکر می‌کنند که خدا در مورد عدالت انعطاف‌ناپذیر خود سهل‌گیری کرده و همه ما را به خاطر امتیاز حاکمانه خود عفو می‌کند؛

اما خدا که طبیعتی بی‌نقص و کامل دارد، نمی‌تواند این کار را انجام دهد. او نمی‌تواند یکی از صفات پرجلالش مثل رحمت را پررنگ‌تر از صفت دیگرش (در این مورد، عدالت) گرداند. عدالت باید به انجام رسد؛ بنابراین راه‌حل معضل شخصی ما چیست؟ وقتی پشت میله‌های داوری خدا می‌ایستیم، باید چه انتظاری داشته باشیم؟

رضایت عیسی

پاسخ این معضل ما در صلیب نهفته است. عیسی با مرگ بر روی صلیب، عدالت خدا را از جانب ما به انجام رسانید. در فصل ۳، دیدیم که عیسی از شریعت خدا کاملاً اطاعت کرده و آن را تحقق بخشید. همچنین، دیدیم که او این کار را به‌جای ما و به نمایندگی ما انجام داد؛ بنابراین، خدا تمام کسانی که به مسیح ایمان دارند را از این دید نگاه می‌کند که از تمام شروط شریعت اطاعت نموده‌اند. می‌توانیم به‌درستی بگوییم که وقتی عیسی کاملاً از شریعت اطاعت کرد، ما نیز در نظر خدا از شریعت او اطاعت نمودیم.

اما شریعت هم شامل احکام است و هم مجازات: باید از احکام اطاعت نمود و برای کوچک‌ترین قصور در آن‌ها مجازات شد. جریمه، عنصر مهمی در هر قانون محسوب می‌شود، حتی در یک مسابقه‌ی ورزشی. هیچ قانونی وجود ندارد؛ حتی قوانین مسابقات، که قانون جریمه شامل آن نباشد. به‌عنوان مثال، کاملاً بی‌فایده است اگر ۲۰ مایل در ساعت سرعت مجاز برای رانندگی در محدوده‌ی مدارس در نظر گرفته شود، اما هیچ جریمه‌ای در ارتباط با آن وجود نداشته باشد، بی‌معناست.

در فصل دو دیدیم که هیچ یک از ما نتوانستیم از شریعت خدا اطاعت کنیم. ما در آدم سرپیچی کردیم و هر روز از زندگی‌مان به صورت فردی ناطاعتی کردیم. بنابراین، همه‌ی ما در برابر شریعت خدا محکوم هستیم، و کاملاً مستحق لعنت و مجازات آن هستیم؛ اما همان‌طور که عیسی به‌طور کامل از شریعت خدا به‌جای ما اطاعت کرد، جریمه‌ی کامل را نیز به‌جای ما پرداخت.

همان‌طور که آدم نماینده‌ی ما در باغ بود، مسیح نماینده‌ی ما بر روی صلیب بود. او جریمه‌ی کامل عدالت خدا را که ما مستحق آن بودیم، پرداخت کرد. او مجازات کاملی را که ما باید دریافت می‌کردیم، دریافت نمود. همان‌طور که کتاب مقدس می‌گوید: «حال آنکه به سبب نافرمانی‌های ما بدنش سوراخ شد و به جهت تقصیرهای ما له‌گشت؛ تأدیبی که ما را سلامتی بخشد بر او آمد و به زخم‌های او ما شفا می‌یابیم.» (اشعیا ۵۳: ۵، تأکید شده)

عیسی از طریق اتحاد خود با ما، وظیفه یافت که از شریعت خدا به‌طور کامل اطاعت کند و از ریز و جزء آن اطاعت نمود. از طریق همین اتحاد، عیسی مسئولیت ما را به‌خاطر اطاعت نکردن از شریعت به‌عهده گرفت و بهای کامل آن را پرداخت کرد. او عدالت خدا را از جانب ما به‌عنوان فدیة، کاملاً به‌جا آورد.

بنابراین، هر کسی که به مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده اعتماد دارد، می‌تواند بگوید: «عدالت خدا نسبت به من تحقق یافت.» در نظام قضایی ما، وقتی حکمی به طور کامل انجام می‌شود، عدالت به انجام می‌رسد. اگر کسی به ده سال زندان محکوم شده باشد، بعد از حبس می‌تواند به‌عنوان یک انسان کاملاً آزاد از زندان بیرون بیاید. عدالت دیگر ادعایی بر او ندارد، بلکه تحقق یافته است.

ما به‌عنوان ایمانداران باید همیشه مد نظر داشته باشیم که مسیح عدالت خدا را از طرف ما به انجام رسانید. دیگر نباید از عدالت کیفری خدا بترسیم. با این حال، بسیاری از ایمانداران هنوز با ترس از عدالت خدا زندگی می‌کنند. می‌دانیم که پیوسته گناه می‌کنیم و گاهی دانستن این موضوع ما را از پای درمی‌آورد. در این زمان‌ها، هنوز خدا را داور خود می‌بینیم که عدالت مطلق را اجرا می‌کند. نمی‌توانیم با ایمان درک کنیم که مسیح عیسی عدالت خدا را برای ما به کمال به اجرا درآورد.

یک روز صبح به هنگام دعا در خلوت، به گناهان خود فکر می‌کردم که به دلایلی آن روز برایم دردناک شده بود. با دلسردی گفتم: «خدایا، اگر مرا به جهنم می‌فرستادی، کاملاً حق داشتی.» فوراً با بیان این کلمات، فکری به ذهنم خطور کرد: «نه، این کار را نمی‌کردی، زیرا عیسی عدالتت را برای من به انجام رسانید.»

ما به‌عنوان ایمانداران باید چنین دیدگاهی داشته باشیم. نباید اجازه دهیم که اتهامات شیطان یا اتهام‌های وجدان‌مان ما را زیر عدالت تلافی نشده خدا ببرد. در عوض، باید با ایمان بر این حقیقت فوق‌العاده بایستیم که عدالت خدا از سوی خداوندان عیسی مسیح برای ما تحقق یافته است.

عدالت و رحمت

مرگ عیسی تحقق کامل عدالت الهی برای تمام کسانی است که به او اعتماد دارند. بر روی صلیب تنشی بین عدالت و رحمت وجود ندارد؛ در عوض، آن‌ها در هماهنگی کامل یکدیگر را ملاقات می‌کنند. عدالت هیچ خشونت را تحمل نمی‌کند و رحمت نمودی کامل دارد. در واقع، نه تنها عدالت هیچ خشونت را تحمل نکرده، بلکه تکریم و بزرگ شده است. جریمه خود را دریافت نموده و کاملاً جبران گشته است. بنابراین، ما ایمانداران می‌توانیم از طریق مسیح در رحمت وافر خدا لذت ببریم، و در عین حال طبیعت نقض‌ناپذیر عدالت مقدس او را حرمت نهمیم.

پولس رسول در انتهای بحث مفصل خود پیرامون رحمت خدا چنین می‌گوید: «و به چه ژرف است دولت و حکمت و علم خدا؛ تقدیرهای او بی‌قیاس است و راه‌هایش درک‌ناشدنی.» (رومیان ۱۱: ۳۳) تنها حکمت لایتناهی و محبت وافر خدا می‌توانست چنین نقشه‌ای طراحی کند که عدالت خود را اجرا نموده و نیاز ما به رحمت را نیز رفع نماید.

تحقق عدالت

بیایید همچنان که به این جنبه از غنای بی‌قیاس مسیح تکیه کرده‌ایم، به اتفاق پولس رحمت و حکمت خدا را جلال دهیم.

جام خالی



عیسی در باغ جتسیمانی این‌گونه دعا کرد: «ای پدر من، اگر ممکن است این جام از من بگذرد، اما نه به خواست من، بلکه به اراده تو.» کمی بعد، به هنگام دستگیری‌اش به پطرس گفت: «شمشیر خویش در نیام کن! آیا نباید جامی را که پدر به من داده است، بنوشم؟» (متی ۲۶:۳۹؛ یوحنا ۱۸:۱۱). واضح است که آن شب، این جام در نظر عیسی بسیار بزرگ بود؛ بنابراین، سؤالی که مطرح می‌شود، این است: چه چیزی در جام بود؟

ما معمولاً جام عیسی را به مصلوب شدن او ربط می‌دهیم. فکر می‌کنیم وقتی دعا کرد که این جام از او بگذرد، انگار درخواست می‌کرد که اگر ممکن است از آن مرگ وحشتناک و شرم‌آور بر روی صلیب در امان بماند. این تصور درست است و مطمئناً جام به مصلوب شدن او ربط داشت؛ اما هنوز به این سؤال جواب نداده‌ایم: چه چیزی در جام وجود داشت؟ هم در عهدقدیم و هم عهدجدید، جام خدا به داوری او ربط دارد. به‌عنوان مثال، در مزمور ۸:۷۵ چنین می‌خوانیم:

«زیرا در دست خداوند پیاله‌ای است
با شرابی پر جوش و آمیخته به چاشنی‌ها!
آن را فرو می‌ریزد، و شیران زمین
جملگی آن را تا آخرین قطره سرمی‌کشند.»

در اینجا می‌بینیم که جامی که خدا می‌ریزد و شیران تا آخرین قطره از آن می‌خورند، همان جام داوری خداست. همین مفهوم داوری در حقوق ۱۶:۲ بیان شده است. ارمیا ۱۵:۲۵ به شکلی خاص‌تر به این مسئله می‌پردازد. در این آیه، خدا می‌گوید: «پیاله شرابِ خشم را از دست من بگیر و آن را به تمام قوم‌هایی که تو را نزدشان می‌فرستم، بنوشان.» اینجا جام از خشم خدا پر شده است (ر.ک. به اشعیا ۱۷:۵۱، ۲۲).

در نهایت، همان‌طور که مکاشفه ۹:۱۴-۱۰ در مورد آینده می‌گوید، دوباره به جام خشم خدا اشاره می‌کند:

و فرشتهٔ سومی از پی آن دو آمد و به آواز بلند گفت: «اگر کسی آن وحش و آن تمثال او را بپرستد و نشان او را بر پیشانی یا بر دست خود بپذیرد، آن کس نیز از شراب خشم خدا که اینک پرمایه و خالص در جام غضب او ریخته شده، خواهد نوشید. آن کس نیز در حضور فرشتگان مقدس و در حضور بره با گوگرد مشتعل عذاب خواهد شد.»

پس می‌بینیم که جام، استعاره‌ای است که به داوری خدا و ریخته شدن خشم او بر قوم‌ها و ملت‌های گناهکار اشاره دارد.

خشم خدا

این مطلب ما را به موضوع دشواری در کتاب مقدس می‌رساند، موضوعی که در بدترین حالت از سوی برخی محققین انکار شده و در بهترین حالت از سوی اکثر ایمانداران نادیده انگاشته شده است: خشم یا غضب خدا. شاید از اصطلاح خشم خدا دوری می‌کنیم، بخاطر هیجانات خشن و رفتار مخربی که پیرامون کلمهٔ خشم وجود دارد، وقتی در مورد انسان گناهکار به کار می‌رود. ما تمایل نداریم چنین صفت و رفتاری را به خدا نسبت بدهیم. اما گمان می‌کنم دلیل اصلی ما از اجتناب یا نادیده گرفتن خشم خدا این است که فکر نمی‌کنیم گناهکار بودن ما، تضمین‌کنندهٔ درجاتی از داوری است. بی‌پرده بگویم، اکثر مردم فکر می‌کنند که بد هستند. شاید به یک توبیخ الهی یا تنبیه جزئی گاه‌به‌گاه لازم باشد و اکثر افراد با آن موافق باشند، اما ریخته شدن غضب الهی؟ این خیلی شدید است!

شاید دلیل دیگری که از این موضوع دوری می‌کنیم، این است که نمی‌خواهیم فکر کنیم همسایگان و بستگان نجیب، مهربان، اما بی‌ایمانان مورد خشم خدا هستند؛ بنابراین ناخودآگاه، مثل کبک سر خود را در برف می‌کنیم، گویی اگر چیزی را نادیده بگیریم، از بین خواهد رفت.

اما کتاب مقدس این انتخاب را به ما نمی‌دهد. بارها و بارها این موضوع را مطرح می‌کند که خشم خدا در داوری موقتی و ابدی عیان شده است. لئون موریس؛ محقق عهدجدید به‌نام این‌طور می‌نویسد: «در عهدقدیم، بیش از ۲۰ کلمه برای خشم خدا به کار رفته» و «مجموع آیتی که در مورد خشم خدا [در عهدقدیم] وجود دارد، بالغ بر ۵۸۰ مورد است.»^۱

در مورد عهدجدید چطور؟ برخی از مردم دوست دارند فکر کنند که حتی اگر خشم خدا واقعیتهایی در دوران عهدقدیم باشد، در تعلیم عیسی ناپدید می‌گردد و محبت و رحمت او تنها جلوه نگرش خدا نسبت به مخلوقات او می‌گردد. عیسی این مفهوم را به وضوح رد می‌کند. او در یوحنا ۳:۳۶ می‌گوید: «آن که به پسر ایمان دارد، حیات جاویدان دارد؛ اما آن که از پسر اطاعت نمی‌کند، حیات را نخواهد دید، بلکه خشم خدا بر او برقرار می‌ماند.»^۱ اما مهم‌تر از کاربرد کلمه خشم اشاره مکرر او به جهنم به عنوان جلوه ابدی خشم خداست (به عنوان مثال رجوع کنید به متی ۵:۲۲؛ ۱۸:۹؛ مرقس ۹:۴۷؛ لوقا ۱۲:۵).

ما با رجوع به نامه‌های الهامی پولس، چنین می‌خوانیم: «زیرا غضب خدا از آسمان به ظهور می‌رسد بر هرگونه بی‌دینی و شرارت انسان‌هایی که با شرارت خود حقیقت را سرکوب می‌کنند.» (رومان ۱: ۱۸). در این خصوص می‌خوانیم که خشم خدا برای روز داوری اندوخته شده است (ر.ک. رومیان ۲:۵). یاد می‌گیریم که بنا به طبیعت، مورد هدف خشم خدا هستیم و خشم خدا به خاطر گناه بر ما نازل می‌شود (ر.ک. افسسیان ۲:۴؛ کولسیان ۳:۶). در نهایت، کل متن مکاشفه درباره خشم و غضب آینده به ما هشدار می‌دهد (برای اشاره واضحتر به خشم خدا ر.ک. مکاشفه ۶:۱۶-۱۷؛ ۱۰:۱۴؛ ۱۹:۱۶؛ و ۱۵:۱۹).

حال که به هولناک بودن واقعیت خشم خدا پرداختیم و فهمیدیم که آن حالت غیرقابل کنترل که انسان به این کلمه نسبت می‌دهد، نیست، پس چگونه باید خشم خدا را درک کنیم؟ خشم خدا از نفرت شدید او نسبت به تمام گناهان نشأت می‌گیرد و اصطلاحی محسوس است و نشان می‌دهد که خدا تصمیمی انعطاف‌ناپذیر در خصوص مجازات نمودن آن دارد. شاید بگوییم که خشم خدا یعنی عدالت او در عمل و به هر کس سزا خواهد داد که به دلیل گناه، این سزا همیشه داوری است.

اما شاید بپرسیم چرا خدا به خاطر گناه ما تا این حد خشمگین است؟ زیرا گناه ما، صرف‌نظر از این‌که ممکن است چقدر برای ما کوچک یا بی‌اهمیت به نظر برسد، حمله‌ای به شکوه بی‌کران و اقتدار حاکمانه خداست. جورج اسمیتون الهی‌دان قرن نوزدهم چنین نوشت: «بدون این احساسات متلاطم که در ما یافت می‌شود و آشکارکننده ضعف بشری ماست، قانون‌گذار اعظم از روی کمال طبیعتش، به خاطر گناهان ما عصبانی است زیرا تخطی از اقتدار و شکوه غضب‌نشدنی اوست.»^۲

اینجاست که به جدی بودن گناه پی می‌بریم. همه گناهان تخطی از اقتدار خدا، خوار شمردن شریعت او و مخالفت از دستورات او به شمار می‌روند. دابلیو. اس. پلامر نوشت: «تا وقتی که گناه را دشمنی و ضدیت با خدا ندانیم، دید درستی نسبت به آن نخواهیم داشت. همه گناهان به ضد خدا هستند، بدین معنا که شریعت او نقض شده، اقتدار او خوار گردیده و حاکمیتش هیچ تلقی شده است.»^۳

خدا به خاطر بی‌عیب بودن طبیعت اخلاقی‌اش نمی‌تواند نسبت به گناه خشمگین باشد نه تنها به خاطر مخرب بودن آن برای انسان‌ها، بلکه مهم‌تر از آن به دلیل حمله به

شکوه و جلال الهی‌اش. این رفتاری کج خلقانه در مورد الوهیت نقض شده‌ است و صرفاً به این دلیل که احکامش رعایت نشده‌اند، نیست؛ بلکه در عوض واکنش ضروری خدا برای حفظ اقتدار اخلاقی در جهان اوست. هرچند، احساسات گناه‌آلود بشر که در خشم انسان دیده می‌شود، در خشم خدا وجود ندارد، اما دربرگیرنده خشمی است که به خاطر مخالفت با گناه و عزم او برای مجازات نمودن آن تا بالاترین حد است.

جام غضب

این قضیه ما را جامی که عیسی به هنگام مصلوب شدنش نوشید، می‌رساند. چه چیزی در جام بود؟ خشم خدا. آن جام خشمی بود که ما باید می‌نوشیدیم. عیسی به‌عنوان نماینده ما از جام غضب خدا را به جای ما نوشید. آن را تا آخرین قطره نوشید. آخرین قطره آن را هم مزه کرد و این کار را به‌عنوان فدیة برای ما انجام داد.

کتاب مقدس به ما می‌گوید، زمانی که عیسی روی صلیب بود، تاریکی سراسر زمین را از ظهر تا سه عصر فرا گرفت. در طول این سه ساعت وحشتناک، عیسی جام غضب خدا را به جای ما نوشید. در پایان این زمان فریاد زد: «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟» (متی ۲۷: ۴۶).

ما از تمام اتفاقاتی که در این سه ساعت وحشتناک رخ داد، هنگامی که عیسی خشم خدا را تحمل کرد، خبر نداریم. کتاب مقدس بخش اعظمی از آن را پنهان نموده است. می‌دانیم که رنج جسمانی که عیسی تحمل کرد، تنها تصویری ضعیف از رنج روح او بود. بخشی از آن رنج به خاطر طرد شدن از سوی پدرش بود؛ خدا او را به‌کلی ترک نمود. شب قبل از آن، به واسطه امداد الهی تقویت شده بود (ر.ک. لوقا ۲۲: ۴۳)، اما اکنون تنها رها شده بود. خدا به خاطر ما از پسر محبوب خود روی گردانده بود.

شاید با تفکر در مورد کلام پولس در دوم قرنتیان ۵: ۲۱ بهتر بتوانیم اتفاقی را که آن روز برای عیسی رخ داد، درک کنیم. «او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی پارسایی خدا شویم.» در اینجا مسیح به خاطر عمل قضایی خدا، به خاطر ما «گناه شد»؛ یعنی گناه ما بر او قرار گرفت. او به خاطر اتحاد و نمایندگی که بین او و قومش وجود دارد، به‌جای ما گناه شد و به همین ترتیب مجرم تلقی گردید و در نهایت به خاطر گناهان ما مجازات شد. همانطور که اشعیا نبی نوشت: «همه ما چون گوسفندان، گمراه شده بودیم، و هر یک از ما به راه خود رفته بود، اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد.» (اشعیا ۵۳: ۶).

عیسی به خاطر ما از سوی پدر طرد شد. او از جام غضب خدا نوشید تا داوری و مجازاتی را که ما مستحق آن بودیم، تحمل کند. همان‌گونه که پولس رسول نوشت: «او خود

گناهان ما را در بدن خویش بر دار حمل کرد» (اول پطرس ۲: ۲۴). خدای پدر، گناهان ما را (تک تک آن‌ها) را بر مسیح گذاشت و مسیح با میل خود آن‌ها را بر صلیب حمل نمود. اما وقتی به این فکر می‌کنیم که مسیح برای ما گناه شد، باید همیشه تمایز بین بی‌گناه بودن شخصیت مسیح و مسئولیت خود در حمل نمودن گناه و تحمل غضب خدا را مدنظر داشته باشیم. او گناهان ما را حمل نمود، اما بی‌گناه بود. هرچند به‌طور رسمی به نمایندگی ما گناهکار محسوب شد، اما شخصاً مورد محبت و شادی ازلی پدرش بود. حتی زمانی که عیسی بر روی صلیب گناهان ما را حمل می‌کرد و خشم کامل خدا را تحمل می‌نمود، در عین حال مورد محبت ازلی و جاودان پدرش بود. آیا این نباید باعث شود که در برابر چنین محبت بی‌نظیری، سر تعظیم فرود آوریم؟ اینکه پدر هدف شادی اعلی خود را به خاطر ما بر غضب تقلیل نیافته خود مورد هدف قرار داد؟

فرونشاندن خشم؟ یعنی چه؟

کتاب مقدس برای توصیف کاری که مسیح در زمان نوشیدن جام غضب برای ما کرد، از کلمه عجیبی استفاده می‌کند؟ فرونشاندن خشم. در حقیقت، اگر در جدیدترین نسخه‌های کتاب مقدس به دنبال این لغت (به انگلیسی propitiation) بگردید، آن را پیدا نمی‌کنید. از آنجایی که درک محدودی از این کلمه وجود دارد و شاید تلفظ آن راحت نباشد، مترجمین مدرن تلاش کرده‌اند کلمه یا عبارت دیگری را جایگزین آن کنند. به‌عنوان مثال نسخه جدید بین‌المللی - ترجمه‌ای که در متن اصلی این کتاب به کار رفته، به جای این کلمه، قربانی کفاره‌ای به کار برده است اما فرونشاندن خشم کلمه خوبی است و زمانی که برای توصیف کار مسیح برای ما به کار می‌رود، تمام ایمانداران صادق باید با شگفتی و حیرت آن را درک کرده و بر آن تعمق نمایند.

فرونشاندن خشم به چه معناست؟ مطابق با واژه‌نامه‌های امروزی، فرونشاندن خشم یعنی «تخفیف دادن» یا «تسکین دادن». من هر دوی این کلمات را قانع‌کننده نمی‌دانم زیرا به معنای آرام نمودن یا نرم کردن خشم خدایی رنج دیده است. علاوه بر این، کلمه تخفیف دادن، بار معنایی منفی دارد و به معنای تطمیع نمودن فرد متجاوز از طریق امتیاز دادن به بهای کنار گذاشتن یک اصل اخلاقی است.

نسخه جدید بین‌المللی، در مواردی که کلمات قربانی کفاره‌ای را جایگزین اصل این کلمه می‌کند، بدون استثناء پانوشتی اضافه می‌کند و می‌نویسد: «به عنوان کسی که خشم خود را کنار می‌گذارد و گناه را برمی‌دارد.»^۵ لئون موریس می‌گوید که این پانویس معنای حقیقی فرونشاندن خشم را تشخیص می‌دهد؛^۶ اما من قانع نشده‌ام، زیرا عبارت «کنار گذاشتن» ظاهراً انحراف خشم را توصیف می‌کند، مثل بوکسوری که مشت حریف خود را دور می‌کند.

در این مثال، حریف ناامید می‌شود که این ضربه به هدف مورد نظر نخورده است. بدیهی است که کار عیسی چیزی بیش از دور کردن خشم خدا از ما بود. به باور من کلمه خالی کردن، ماهیت کار کفارهای عیسی را به قدرت نشان می‌دهد. عیسی خشم خدا را خالی کرد. نه فقط خشم خدا را از ما دور کرد، بلکه آن را خالی نمود. عیسی آتش خشم خدا را به تمامی در بر گرفت. خشم خدا به ضد گناه به حدت بر پسر محبوب او وارد شد. او چیزی را نگه نداشت.

«حال آنکه رنج‌های ما بود که او بر خود گرفت و دردهای ما بود که او حمل کرد، اما ما او را از جانب خدا مضروب، و از دست او مصدوم و مبتلا پنداشتیم. حال آنکه به سبب نافرمانی‌های ما بدنش سوراخ شد، و به جهت تقصیرهای ما له گشت؛ تأدیبی که ما را سلامتی بخشد بر او آمد، و به زخم‌های او ما شفا می‌یابیم.» (اشعیا ۵۳: ۴-۵)

به کلمات پر رنگ: مضروب، مصدوم، مبتلا، سوراخ، له، تأدیب و زخم‌ها توجه کنید. آن‌ها خالی شدن خشم خدا بر پسرش را توصیف می‌کنند. در طول این ساعت‌های وحشتناک، وقتی عیسی روی صلیب بود، جام غضب خدا کامل واژگون شد. مسیح جام غضب خدا را خالی نمود. دیگر هیچ چیز برای آنان که به او ایمان می‌آورند، چیزی باقی نمانده است. جام خالی است.

فکر کردن به سر کشیدن آنی جام غضب خدا بود که باعث شد عیسی در باغ جتسیمانی چنین غم شدیدی را تجربه کند. به همین دلیل کتاب مقدس می‌گوید: «پس چون در رنجی جانکاه بود، با جدیتی بیشتر دعا کرد، و عرقش همچون قطرات خون بر زمین می‌چکید.» (لوقا ۲۲: ۴۴). به همین دلیل زمانی که عیسی روی صلیب بود، فریاد زد: «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟»

و سپس، در پایان آن ساعت‌های وحشتناک، عیسی بانگ برآورد: «تمام شد» (یوحنا ۱۹: ۳۰؛ همچنین ر.ک. به مرقس ۱۵: ۳۷).^۷ این فریاد از روی راحتی نبود، بلکه فریاد پیروزی بود. او کاری را که برای انجام آن آمده بود، به انجام رسانید تا قومش را از غضب خدا نجات دهد؛ و این کار را نه فقط با دور کردن خشم از ما، بلکه با خالی کردن آن در خودش، انجام داد.

به همین دلیل پولس توانست در مورد ما بنویسد که «به واسطه او از غضب نجات خواهیم یافت» و بگوید «زیرا خدا ما را نه برای غضب، بلکه برای کسب نجات به واسطه خداوندمان عیسی مسیح تعیین کرده است» (رومیان ۵: ۹؛ اول تسالونیکیان ۵: ۹). هیچ یک از کسانی که به عیسی ایمان می‌آورند از تجربه خشم خدا هراسی ندارند. خشم خدا بر پسرش خالی شد، زیرا او به جای ما ایستاد و گناهمان را بر دوش گرفت. فرونشاندن خشم به همین معناست.^۸

محبت خدا

حقیقت دیگری هم هست که باید درباره کار کفاره‌ای عیسی در نظر داشته باشیم. پدر به خاطر محبت عظیمی که نسبت به ما دارد، بانی این کار بود و یوحنا رسول نوشت:

«محبت خدا این‌چنین در میان ما آشکار شد که خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاد تا به واسطه او حیات داشته باشیم. محبت همین است، نه آنکه ما خدا را محبت کردیم، بلکه او ما را محبت کرد و پسر خود را فرستاد تا کفاره [فروشنادن خشم] گناهان ما باشد.» (اول یوحنا ۴:۹-۱۰).

گاهی کار مسیح به شکل نادرستی اینگونه به تصویر کشیده شده که عیسای مهربان و ملایم، خشم خدای انتقام‌گیرنده را آرام نمود، گویی عیسی نیاز داشت پدر را مجاب کند که خشم خود را بر ما نریزد. هیچ چیز نمی‌توانست از این حقیقت فراتر رود. خدای پدر پسرش را برای این مأموریت بزرگ رحمت و فیض فرستاد. هرچند عیسی داوطلبانه و با کمال میل آمد، اما از سوی پدر فرستاده شد.

کتاب مقدس همواره محبت پدر را دلیل مجاب‌کننده کار کفاره‌ای عیسی می‌داند: «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.» (یوحنا ۳:۱۶) «اما خدا محبت خود را به ما این‌گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.» (رومیان ۵: ۸) توجه کنید که پولس چگونه در آیه زیر خشم و محبت خدا را کنار هم قرار می‌دهد:

«ما نیز همچون دیگران، بنا به طبیعت خود محکوم به غضب خدا بودیم. اما خدایی که در رحمانیت دولتمند است، به‌خاطر محبت عظیم خود به ما، حتی زمانی که در نافرمانی‌های خود مرده بودیم، ما را با مسیح زنده کرد- پس، از راه فیض نجات یافته‌اید» (افسیسیان ۲:۳-۵).

جلال صلیب در همین‌جا نهفته شده است. عدالت و رحمت با یکدیگر آشتی کرده‌اند؛ غضب و محبت هر دو به‌تمامی نشان داده شده‌اند و همه این‌ها انجام شد تا بتوانیم غنای بی‌قیاس مسیح را تجربه نماییم.

این قضیه چه فروتنی و قدردانی عظیمی در ما ایجاد می‌کند! فروتنی به این خاطر که ما دلیل رنج باورنکردنی نجات‌دهنده خود بودیم و قدردانی به این خاطر که او آنقدر مشتاقانه و با محبت خشم خدا را تجربه کرد تا مجبور نباشیم آن را تحمل کنیم. وقتی به کار کفاره‌ای و عظیم مسیح فکر می‌کنم، ناگزیر می‌شوم که این کلام عالی و قدیمی از آپساک واتس را بخوانم:

انجیل برای زندگی حقیقی

وقتی بر صلیب شگفت‌انگیزی فکر می‌کنم
که شاه جلال بر آن جان داد،
بیشترین منفعتم را زیان دانستم،
و حقارت را بر تمام غرورم ریختم.

بلاگردان



بحران اقتصادی شدید که پس از سقوط کمونیسم در روسیه اتفاق افتاد، موج جدیدی از خشم و خصومت نسبت به یهودیان روسی ایجاد کرد. در زمان‌های بحران، مردم به دنبال بلاگردان بودند. در این مورد، همانگونه که بارها در تاریخ اتفاق افتاده، بلاگردان، قوم یهود بود.

بلاگردان، کسی است که باید بار گناهان، اعمال و اتفاقاتی را که پدید نیآورده، بپذیرد. در روسیه، دلیل بحران احتمالاً مسأله‌ای پیچیده بود؛ یعنی ناتوانی حکومت یا عدم تمایل برای گذر از یک اقتصاد غیر قابل کنترل به بازار آزاد. اما افسران روسی کلیدی، به جای اینکه خودشان را دلیل مشکل بدانند، یهودیان را ملامت کردند و آن‌ها را بلاگردان تصمیمات مصیبت بار خود گردانیدند.

اما بزرگ‌ترین بلاگردان تاریخ خداوند عیسی مسیح بود. در کتاب مقدس هرگز این کلمه در اشاره به او به کار نرفته اما در مورد بز نر در نظام قربانی عهدقدیم به کار رفته و همه این‌ها قربانی عظیم عیسی را در مرگش به تصویر کشید. هر سال، نظام پیچیده و پرجزئیات قربانی از سوی خدا و برای قوم یهود آغاز شد و در روز بزرگ کفاره به نقطه اوج خود رسید. در آن روز، دو بز نر انتخاب می‌شد و کاهن اعظم بر آن‌ها قرعه می‌انداخت. یکی از آن‌ها را می‌کشتند و خونش را بر تخت رحمت در قدس‌الاقداص می‌ریختند، جایی که خدا به صورت نمادین در آن ساکن بود. مرگ این بز نر به‌عنوان قربانی برای خدا نماد قربانی کفاره‌ای خداوند برای ما بر صلیب بود.

نقش بز دوم نیز در لاویان ۱۶:۲۰-۲۲ تشریح شده است.

«پس از آنکه هارون از به جا آوردن کفاره برای قدس، خیمه ملاقات و مذبح فارغ شد، بز زنده را بیاورد. هارون دو دست خود را بر سر بز زنده بنهد، و بر آن به تمامی تقصیرات بنی‌اسرائیل و همه نافرمانی‌هایشان، یعنی به تمامی گناهان آن‌ها اعتراف کند. او این همه را بر سر بز بگذارد، و بز را به دست

شخصی آماده، به بیابان روانه سازد. بز همهٔ تقصیرات ایشان را بر خود به جایی دورافتاده خواهد برد. پس بز را در بیابان رها کند.»

کاهن اعظم با گذاشتن دو دستش بر سر بز و اعتراف به تمام گناهان قوم، به صورت نمادین آن گناهان را به بز منتقل می‌کرد. بعد آن را به مکانی دور افتاده می‌برد تا کسی هرگز او را نبیند. این بز، بلاگردان نامیده می‌شود، زیرا تمام گناهان قوم بر او منتقل می‌شد و گناهان‌شان را به بیابان می‌برد.

از این رو، بخش اول این مراسم شامل دو بز بود، مرگ بز اول نماد فرونشاندن خشم خدا از طریق مرگ یک قربانی بی‌گناه به جای گناهکاران بود. فرستادن بز دوم، بیانگر تأثیر این کفاره و حذف کامل گناهان از حضور خدای قدوس و قومش می‌باشد.

از آنجایی که هر دو بز نماد مسیح بودند، می‌توانیم بگوییم که مسیح بلاگردان ما شد و تقصیرات ما را در قربانی کفاره‌ای خویش حمل نمود؛ با این عمل آن‌ها را از حضور پدر قدوسش دور می‌نمود.

بلاگردان به تصویر کشیده شده

استعاره‌ها و اصطلاحات رنگارنگ و متعددی در عهد قدیم وجود دارد که خدا از آن‌ها استفاده می‌کند تا به ما اطمینان بدهد، همانطور که گناهان قوم اسرائیل به شکل نمادین از طریق بز دور شد، گناهان ما هم به معنای واقعی از سوی خداوند عیسی مسیح برداشته می‌شود. اولین نمونه در مزمور ۱۲:۱۰۳ یافت می‌شود: «به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است به همان اندازه نیز نافرمانی‌های ما را از ما دور کرده است.»

اصطلاح «به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است» چه مفهومی دارد؟ شاید این اصطلاحی فرهنگی است که بر نهایت فاصله‌ای که در لغات انسان می‌گنجد، دلالت دارد. در عمل، بیانگر یک فاصلهٔ بیکران است. این همان کاری است که خدا در مورد گناهان ما انجام داده است. عیسی نه تنها گناهان‌مان را بر روی صلیب حمل کرد، بلکه آن‌ها را بسیار از ما دور کرد. او آن‌ها را تا ابد از حضور خدا و از ما برداشت. همانگونه که بز به لحاظ نمادین گناهان قوم اسرائیل را از حضور خدا و خودشان بیرون برد، پس مسیح هم با مرگش گناهان ما را برداشت. آن‌ها تا ابد از حضور مقدس خدا برداشته شدند. دیگر نمی‌توانند مانع دسترسی ما به او شوند. حال می‌توانیم با اطمینان یا همانگونه که نسخهٔ کینگ جیمز با بیانی گیراتر توضیح می‌دهد، با شهامت به حضور او وارد شویم (ر.ک. عبرانیان ۱۰:۱۹).

اشعیا ۱۷:۳۸ دومین آیه‌ای است که پیام بلاگردان را تقویت می‌کند، جایی که حزقیا پادشاه به خدا می‌گوید: «زیرا تمامی گناهانم را پشت سر خود افکندی.» وقتی چیزی پشت سر شماس، دیگر نمی‌توانید آن را ببینید. از چشم شما به دور است. خدا این‌گونه و با

استفاده از اصطلاح استعاره‌ای حزقیای به ما می‌گوید که به‌طور کامل به گناهان ما رسیدگی کرده و آن را دور کرده است.

در کلام حزقیای، حلقه‌ای مؤکد وجود دارد که بیانگر اعمال هدفمند و قاطعانه خداست. خودِ خدا، گناهان‌مان را پشت سر خود گذاشته و در انجام این کار بی‌میل نیست و درنگ نمی‌کند. او قدم اول را برداشته و این کار را با شادی و خوشحالی انجام داد. خدا از پشت سر گذاشتن گناهان‌مان خشنود است، زیرا از کار پسرش خشنود می‌باشد.

سؤالی که باید از خود پرسیم این است، آیا به این موضوع باور داریم؟ آیا به شهادت کتاب مقدس ایمان داریم یا به احساسات تقصیرکار خودمان؟ تنها به میزانی که ایمان داریم خدا به‌راستی گناهان‌مان را پشت سر خود گذاشته، انگیزه و قدرت می‌یابیم که در زندگی روزمره خود با آن گناهان به شکلی مؤثر برخورد کنیم.

خدا در اشعیا ۲۵:۴۳ می‌گوید: «من هستم، آری من، که نافرمانی‌هایت را به‌خاطر خویشتن محو می‌سازم، و گناهانت را دیگر به یاد نمی‌آورم.» در اینجا خدا از دو اصطلاح مطلق استفاده می‌کند تا به ما اطمینان بدهد که به‌طور کامل گناهان‌مان را حذف نموده است: محو کردن و به یاد نیاوردن. محو کردن چیزی یعنی حذف کردن آن از سوابق. اتفاقی در زندگی دوست کانادایی من می‌تواند به ما کمک کند تا کار خدا را در محو کردن گناهان‌مان درک کنیم (هرچند در کتاب قبلی خودم تحت عنوان فیض تبدیل‌کننده، به این واقعه اشاره کردم، اما این اتفاق آنقدر با قدرت مفهوم محو کردن را به تصویر می‌کشد که تکرار کردن آن خالی از لطف نیست).

دوست من به خاطر یک شوخی در نوجوانی مرتکب جرمی شد، اما آنچه در کانادا به بخشش ملکه معروف است را دریافت نمود. سال‌ها بعد، وقتی به صورت روتین سابقه جنایی خود را بررسی می‌کرد، این جواب را دریافت کرد: «سابقه‌ای برای این فرد یافت نشد.» عنوان «عفو شده» را برای سابقه خود دریافت نکرد، بلکه این موضوع از پرونده او حذف و نابود شده بود. انگار دوست من هرگز جرمی انجام نداده بود. هیچ لکه قانونی و دائمی بر گردن نداشت. امکان نداشت که این جرم در آینده او را گرفتار کند.

این همان کاری است که خدا برای ما انجام داده است. او گناهان ما را محو نمود و آن‌ها را از سابقه ما برداشت. او کاری بیش از زدودن و پاک کردن انجام داده، او این سوابق را دور انداخته است!

خدا نه تنها گناهان ما را محو کرده، بلکه در ادامه می‌گوید، آن را به یاد نمی‌آورد. شخصی به تفاوت بین فراموش کردن و به یاد نیاوردن خیلی خوب اشاره کرده است. فراموش کردن کاری است که به دلیل ذهن جایز الخطای خود انجام می‌دهیم. ما فراموش می‌کنیم چیزی را در مغازه برداریم یا فراموش می‌کنیم که سوئیچ ماشین را جا گذاشته‌ایم. بدیهی است که خدا مثل ما فراموش نمی‌کند.

از سوی دیگر، به یاد نیاوردن یک انتخاب ارادی برای به خاطر نیاوردن چیزی است. و خدا وعده داده که هرگز گناهان ما را به یاد نخواهد آورد. چه فکر شگفت‌انگیزی! چقدر به دل‌های ما شادی می‌آورد! به چند گناه اخیر خود فکر کنید- گناهانی که از آن شرمسار هستید. شاید کلمه‌ای از روی نامهربانی زده‌اید یا رفتاری از روی خشم نشان داده‌اید یا فکری از روی شهوت داشته‌اید. گناه شما هر چه باشد، خدا وعده داده که آن را از فکرتان بیرون کند. او دیگر آن را به یاد نمی‌آورد.

به یاد نیاوردن، روش خدا برای بیان بخشش مطلق اوست. خدا در عبرانیان ۱۲:۸ می‌گوید (نقل قولی است از ارمیا ۳۱:۳۴) «از آن رو که تقصیر ایشان را خواهیم آمرزید و گناهان را دیگر به یاد نخواهم آورد.» و دوباره در عبرانیان ۱۰:۱۷-۱۸، می‌گوید: «گناهان و نافرمانی‌های ایشان را دیگر هرگز به یاد نخواهم آورد.» آنجا که این‌ها آمرزیده شده باشند، دیگر جایی برای قربانی گناه باقی نمی‌ماند. توجه داشته باشید که در هر دو متن، به یاد نیاوردن با آمرزش، یکی انگاشته شده است.

مزمور ۱۳۰:۳-۴ همین حقیقت را کمی متفاوت‌تر بیان می‌کند:

خداوندا، اگر گناهان را منظور داری کیست،
ای خداوند که بتواند در حضورت بایستد؟
اما آمرزش نزد توست،
تا ترس تو در دل‌ها باشد.

در اینجا مزمورنویس، این احتمال را در نظر می‌گیرد که خداوند گناهان ما را به یاد می‌آورد و شمار آن‌ها را ثبت کرده است. اگر این قضیه درست باشد، پس چه فکر هولناکی است! مزمورنویس می‌گوید: «کیست که بتواند در حضورت بایستد؟» این یک پرسش بدیهی است. هیچ یک از ما نمی‌توانیم داوری خدا را تاب بیاوریم اما مزمورنویس در ادامه بانگ برمی‌آورد که «اما آمرزش نزد توست.» خدا حساب گناهان ما را نگه نمی‌دارد. در عوض، می‌بخشد. البته این امر برای قربانی مسیح به خاطر گناهان ما پیش‌بینی شده است. «بدون ریختن خون، آمرزشی نیست.» (عبرانیان ۹:۲۲).

یک استعاره قوی دیگر در میکاه ۷:۱۹ ذکر شده است: «تو تمامی گناهان ما را به قعر دریا خواهی افکند.» به فعل قوی افکندن که میکاه به کار می‌برد، توجه کنید. این تصویر خدایی است که نیرومندان گناهان ما را برمی‌گیرد و در دریا می‌اندازد. او آن‌ها را کنار دریا یا به سمت دریا سرازیر نمی‌کند، بلکه آن‌ها را می‌افکند، مثل چیزی که می‌خواهد از دست آن خلاص شده و فراموشش کند.

تصویری که اینجا مطرح شده تصویر خدایی است که مشتاق دور انداختن گناهان ماست. از آنجایی که قربانی پسر او بی‌نهایت ارزش دارد، او با مسرت آن را در مورد مردان و زنان گناهکار به کار می‌گیرد. خدا بخشنده‌ای بی‌میل نیست؛ بلکه با خوشی می‌بخشد. اکنون

که عدالتش تحقق یافته و خشمش خالی گشته، مایل است بخشش خود را به تمام کسانی که به پسرش (به عنوان قربانی کفاره‌ای) ایمان می‌آورند، برساند. او گناهان ما را به دریا می‌افکند. این نوع برخورد خدا با گناهانمان، عجب تصویری است! کوری تن بوم، قدیس محبوب قرن اخیر، معمولاً می‌گفت: و بعد خدا علامتی برپا کرد و گفت، «ماه‌گیری جایز نیست.» چرا چنین چیزی گفت؟ زیرا می‌دانست که ما معمولاً گناهان قدیمی خود را بیرون می‌آوریم و سعی می‌کنیم زیر حس مبهمی از گناه زندگی کنیم. او می‌دانست که ما با آن قدرتی که خدا بخشش عطا می‌کند، بخشش خدا را برای خود طلب نمی‌کنیم. در نتیجه، به جای اینکه در درخشش بخشش خدا از طریق مسیح زندگی کنیم، اغلب زیر آسمان تیره و تار گناه زندگی می‌کنیم. به همین دلیل خدا تصویر بز [عزازیل] را به یهودیان داد که نماد برداشتن گناهان‌شان است. این تصویر علاوه بر اینکه کار عیسی روی صلیب را نشان می‌دهد، به قوم یهود اطمینان داد که خدا به قربانی بز ذبح شده احترام گذاشته و گناهان‌شان را برداشته است.

روز بزرگ کفاره

خود را جای یک یهودی پرهیزگار در روز کفاره بگذارید. او می‌بیند که کاهن بز اول را به عنوان قربانی کفاره‌ای ذبح می‌کند. کاهن را می‌بیند که به خیمهٔ اجتماع می‌رود و می‌داند که دارد به قدس‌الاقداص می‌رود تا خون بز ذبح شده را در مقابل و روی تخت رحمت بپاشد. می‌داند که فقط کاهن اعظم اجازه دارد وارد این اتاق شود (بعد از مراسم تطهیر) آن هم فقط یک بار در سال و با خون حیوان قربانی شده. شخص یهودی آگاه است که کفارهٔ گناهانش منوط بر پذیرش خدمت کاهن اعظم از سوی خداست؛ او با اضطراب منتظر می‌شود تا کاهن اعظم بازگردد.

در نهایت، کاهن اعظم بعد از پاشیدن خون بر تخت رحمت، در برابر تمام قوم، دستان خود را بر سر بز می‌گذارد و به تمام گناهان قوم اعتراف می‌کند. (در این عمل، به شکل نمادین گناهان‌شان را به بز منتقل می‌کند). تمام اسرائیل صدای اعترافات رسمی او را می‌شنوند و شاید با اشک به شرارت‌ها و سرکشی‌های خود (تمام گناهان‌شان) اعتراف می‌کنند. سپس، یهودیان پرهیزگار بز را تماشا می‌کنند که به با گناهان‌شان به بیابان برده می‌شود.

برای مراسم بز عزازیل دو کار لازم بود تا برای فرد یهودی معنا و مفهوم داشته باشد. اول اینکه، باید گناهی را که کاهن اعظم اعتراف می‌کند، متعلق به خود بدانند. باید اعتراف کند که این‌ها گناهان شخص اوست نه گناهان یک قوم یا ملت. سپس، باید با ایمان باور کند که این بز گناهی را که به آن اعتراف کرد به راستی با خود حمل کرد. شاید درک نکند که این بز چگونه گناهانش را حمل می‌کند، اما ایمان دارد که خدا این آداب را تعیین کرده

و گناهانش از حضور خدا برداشته شده و دیگر به ضد او محسوب نمی‌گردد. ایمان او نه به بز، بلکه به خداست که این مراسم را برای بز تعیین نموده بود. بنابراین، فرد اسرائیلی برای اینکه از کار کاهن اعظم در روز کفاره بهره بگیرد، باید توبه و ایمان نشان دهد. توبه یعنی اعترافی صادق و از روی فروتنی به گناهان. ایمان فرد در این مورد، باور به این شهادت است که گناهانش به بز منتقل شده و دیگر تقصیری بر گردنش نیست.

البته بلاگردان (یا بز) نمی‌تواند به‌تنهایی گناهان قوم را بردارد. این بز تنها نماد (نمونه) بلاگردانی بود که قرار بود بیاید؛ یعنی عیسی مسیح. امروز واقعیت این نماد را می‌بینیم. عیسی را به‌عنوان کسی می‌بینیم که نه تنها خشم خدا را فرونشاند، که از طریق قربانی اولین بز به شکل یک نماد درآمد، بلکه گناهان ما را از حضور خدا برداشت، نماد دومین بز که به بیابان برده شد و گناهان قوم را با خود برد.

این دو نگرش، یعنی توبه و ایمان، امروز برای تمام کسانی که به عیسی به‌عنوان بلاگردان اعتماد دارند، ضروری است. ما با آمدن نزد مسیح برای نجات باید خودمان را در پیشگاه خدای قدوس گناهکار بدانیم. باید دستان خود را بر سر مسیح بگذاریم و به تمام خطایا و تعدی‌های خود اعتراف کنیم. این بدین معنا نیست که به هر یک از گناهانمان اعتراف می‌کنیم. به این معناست که در پیشگاه خدای قدوس گناهکار هستیم و با گناهان خاصی که از آن‌ها آگاه هستیم، روبرو می‌شویم.

اما فقط در حضور مسیح نیست که توبه و ایمان خود را به کار می‌گیریم. بلکه، این دو نگرش قلبی باید مشخصه زندگی هر روزه ما باشد. ما نه تنها از طریق ایمان به مسیح به‌عنوان کفاره و بلاگردان خود نزد خدا می‌آییم، بلکه باید هر روزه بر همین اساس در حضور او زندگی کنیم.

گناهان ما به شکلی عینی کنار گذاشته شد. به بیان آیاتی که بررسی کردیم، گناهان به طور کامل حذف شده، خدا پشت سر خدا گذاشته، محو نموده، به یاد نیاورده و به عمق دریاها افکنده شده است؛ اما به شکل ذهنی، باید به شهادت خدا ایمان داشته باشیم که به‌راستی گناهانمان کنار گذاشته شده است. باید باور داشته باشیم که همانطور که بز عهدقدیم به شکل نمادین گناهان پیهودیان را از حضور خدا برد، عیسی نیز گناهان ما را با خود حمل کرد.

پاک کردن وجدانمان

خدا به هر یک از ما وجدان یا ظرفیتی روحانی در دل بخشیده که به شریعت او شهادت دهیم. وجدان در افراد گناهکار و کسانی که خود را پارسا تلقی می‌کنند (یعنی کسانی که خصوصیت‌های غالب آن‌ها یا گناهی عینی یا اعتقاد به پرهیزگاری خودشان است) تا حدودی

«سخت شده» است. به عبارت دیگر، نسبت به گناه یا پرهیزگاری خود کرخت شده است. اما وجدان در یک مسیحی رشد یافته نسبت به تخطی از شریعت بیشتر و بیشتر حساس می‌گردد. در نتیجه، وجدان مان دائماً ما را متهم می‌کند که نه تنها گناهان خاصی مرتکب شده‌ایم، بلکه مهم‌تر از آن، طبیعت ما به کلی گناه‌آلود است. بیشتر از قبل می‌فهمیم که عمل گناه صرفاً دل‌های شرور ما را آشکار می‌کند. گناهکار بودن ما برایمان بسیار واقعی است و برایمان دشوار است که باور داشته باشیم خدا دیگر خطایی را به یاد نمی‌آورد.

اینجاست که باید با ایمان درک کنیم که عیسی گناهان ما را برداشت و تا ابد از حضور خدا بیرون برد. خوب است بز عهدعتیق را تصور کنیم که گناهان قوم را که بر سر او قرار گرفته بود، حمل می‌کرد و بعد به خودمان یادآوری کنیم که این تصویر واقعی است از آنچه عیسی با گناهان من کرد. در حقیقت، کار مسیح برای من بسی عظیم‌تر است.

نویسندهٔ عبرانیان در مقایسهٔ نمونه‌های قربانی در عهدقدیم با واقعیتی که در مسیح پیش‌بینی شد، از عبارت چقدر بیشتر استفاده می‌کند. «چقدر بیشتر، خون مسیح که به واسطهٔ آن روح جاودانی، خویش را بی‌عیب به خدا تقدیم کرد، وجدان ما را از اعمال منتهی به مرگ پاک خواهد ساخت تا بتوانیم خدای زنده را خدمت کنیم!» (عبرانیان ۹: ۱۴). فقط خون مسیح می‌تواند وجدان ما را پاک کرده و اتهاماتی که بر علیه ما می‌زند، آرام گرداند؛ اما برای اینکه شخصاً این پاکی را تجربه کنیم، باید با توبه‌ای واقعی با وجدان‌مان کنار بیاییم و سپس با ایمان این خون تطهیرکننده را از آن خود کنیم. این به این معنا نیست که آگاهی ما نسبت به گناه گرفته می‌شود، بلکه بار گران گناهان باطل نشدهٔ ما سبک می‌شود.

پولس در رومیان ۸:۴ می‌نویسد: «خوشا به حال آن که خداوند گناه وی را به حسابش نگذارد.» آیا باور دارید که گناهی که الان با درد و شرم از آن آگاه هستید، هرگز به ضد شما شمرده نخواهد شد؟ اگر با ایمان، عیسی را بلاگردان خود بدانید، واقعیت این حقیقت شگفت‌انگیز را شخصاً تجربه خواهید کرد. پس به بیان عبرانیان ۹:۱۴، از وجدان گناهکار آزاد شده و می‌توانید خدای زنده را خدمت کنید.

کفاره

حال که به تصویر زیبای بلاگردان نگاهی انداختیم و دیدیم که چگونه تصاویر نمادین واقعیت برداشته شدن گناهان‌مان در حضور خدا و وجدان‌مان را نشان داده، اجازه دهید یک کلمه الهیاتی را به شما معرفی کنم که به ندرت استفاده شده و درک محدودی از آن وجود دارد: کفاره. املاي آن در زبان انگلیسی با فرونشاندن خشم مشابه است. در واقع، این دو کلمه اغلب با یکدیگر اشتباه گرفته می‌شوند، اما اساساً معنایی متفاوت دارند.

همانطور که در فصل ۵ مشاهده کردیم، فرونشاندن خشم به موضوع غضب خدا می‌پردازد. این همان کاری است که مسیح انجام داد و با پذیرفتن خشم خدا در خود به نیابت

ما، نجات‌مان داد. کفار به اساساً به معنای «حذف نمودن» می‌باشد، مفهوم فرونشاندن را منتقل می‌کند و از کار مسیح در حذف یا دور انداختن گناه‌مان صحبت می‌کند. این کار نماد دو بزی است که در روز کفاره به کار می‌رفت. اولین بز نماد فرونشاندن خشم از سوی مسیح بود، زیرا کشته شده و خورش بر تخت رحمت پاشیده می‌شد. دومین بز، نماد کفارۀ مسیح بود زیرا گناهایی که به ضد ما بودند را برداشته و محو می‌نمود. هدف فرونشاندن خشم، غضب خداست. هدف کفاره، گناه است که باید از حضور او برداشته شود.

از آنجایی که برخی محققین دوست ندارند مفهوم خشم خدا را بپذیرند، فرونشاندن خشم را با کفاره جایگزین نموده‌اند. آن‌ها در اصل اولین بز روز کفاره را حذف نموده‌اند؛ اما این دو بز در کنار یکدیگر یک قربانی را شکل دادند و هر دو نماد کار مسیح به نیابت ما بودند. این یک بی‌حرکتی کفرآمیز بود که خدای قدوس بزی را به بیابان بفرستد بدون اینکه بز اول را که خورش نماد خون مسیح بود، قربانی کند، تنها خونی که خشم و غضب خدا را فرومی‌نشاند.

لازم نیست که در رشد مسیحی خود، کلمۀ کفاره را جزو واژگان خود قرار دهید، اما لازم است که مفهوم برداشتن گناه را که با نماد بز بلاگردان نشان داده شده، بخشی از تفکر و الهیات خود گردانید. تنها در آن صورت، همان‌گونه که در عبرانیان ۱۴:۹ دیدیم، می‌توانید از گناه خود خلاصی یابید تا بتوانید خدا را به شکل مؤثری خدمت کنید.

آیا در ذهن و دل خود درک می‌کنید که پیام بز بلاگردان چه چیزی را به شما منتقل می‌کند؟ آیا باور دارید که عیسی واقعاً گناهان شما را حمل نمود و خدا آن‌ها را به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است، دور نمود؟ آیا با ایمان به این حقیقت باشکوه چسبیده‌اید که خدا تمام گناهان‌تان را پشت سر خود انداخته، آن‌ها را از دفتر خود محو نموده و به یاد نمی‌آورد؟ آیا از این حقیقت شادمان هستید که خدا گناه شما را به قعر دریا افکنده و دیگر آن را به ضد شما نمی‌داند؟ آیا درک می‌کنید که خدا در تمام این استعاره‌های شگفت‌انگیز عهدعتیق به ما نشان می‌دهد که کار مسیح بسیار عظیم‌تر از اعماق گناه‌تان است؟

کار مسیح به انجام رسید. هیچ چیز دیگری باقی نمانده است. خشم و غضب خدا آرام، و گناهان ما برداشته شده است. سوال اینجاست که آیا قدردان آن هستیم، نه فقط در لحظه اولیۀ نجات، بلکه برای هر روزی که نزد خدا پذیرفته شده‌ایم؟ فقط در این صورت است که واقعاً قدردان جلال صلیب و غنای بی‌قیاس مسیح خواهیم بود.

فدیه شده!



شب اول مارچ ۱۹۳۲، پسر هجده ماههٔ خلبان چارلز لیندبرگ، توسط مردی که با نردبان از طبقهٔ بالای همکف بالا رفته بود، ربوده شد. این بچه دزد از روی خامی یادداشتی روی تاقچه گذاشته بود و مبلغ ۵۰ هزار دلار با اسکناس‌های ۲۰، ۱۰ و ۵ دلاری درخواست کرده بود. به دلیل شهرت لیندبرگ به عنوان اولین نفری که پنج سال پیش بدون توقف در سراسر حوزهٔ آتلانتیک پرواز کرده بود، این داستان سرتیتر خبرهای تمام روزنامه‌های کشور شد.

این بچه دزد با وجود گرمی که دریافت کرده بود، همان شب بچه را کشت. جسد بچه هفتاد و دو روز بعد در جنگل‌های نزدیک خانهٔ لیندبرگ پیدا شد. دو سال و نیم بعد از این آدم‌ربایی، نجاری بعد از دادن یکی از اسکناس‌های غرامت در ایستگاه پمپ بنزین، دستگیر شد. هرچند جرمش را انکار کرد اما به قتل محکوم شده و در نهایت توسط صندلی الکتریکی اعلام شد.

آدم‌ربایی و خون‌بها کلماتی هستند که معمولاً با یکدیگر به کار می‌روند، هرچند مشخصاً جزئی از واژگان روزمرهٔ ما به شمار نمی‌روند. اما وقتی دربارهٔ آدم‌ربایی می‌شنویم، فوراً به این فکر می‌افتیم که چه خونبهایی برای آن درخواست شده است.

کلمهٔ فدییه یا بازخرید همیشه با آدم‌ربایی در ارتباط است. چندین قرن پیش، بازخرید بهایی بود که به کشور دشمن می‌دادند تا زندانیان جنگ، به خصوص زندانیان مهم را آزاد کنند. در دوران کتاب مقدس، فدییه بهایی بود که برای آزادی یک برده پرداخت می‌شد. بازخرید یعنی خرید مجدد کسی که در اسارت یا بردگی به سر می‌برده است.

پس چگونه باید کلام عیسی را درک کنیم که گفت: «چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی در راه بسیاری بنهد.» (متی ۲۰: ۲۸). ما نمی‌توانیم بدون بررسی کاربرد کتاب مقدسی کلمهٔ فدییه، به این سؤال پاسخ کامل دهیم. فدییه یعنی بازخرید یا آزاد کردن شخصی از بردگی یا اسارت از طریق پرداخت غرامت؛ بنابراین، فدییه عملی است به معنای آزاد نمودن؛ فدییه بهایی است که

پرداخت می‌شود تا عملی انجام شود. این کلمه را می‌توان به‌عنوان فعل هم به کار برد که همین مفهوم فدیۀ نمودن را می‌رساند.

عیسی گفت که جان‌ش را به‌عنوان بهای رهایی در راه بسیاری فدا می‌کند (ر.ک. مرقس ۱۰:۴۵). مشخصاً زندگی او، فدیۀ یا بهای رهایی محسوب شد. اسارتی که «بسیاری» از آن آزاد شدند، چه بود؟ عبرانیان ۹:۱۵ به ما می‌گویند: «زیرا اکنون مرگی رخ داده که [عیسی] آنان را از گناهانی که در متن عهد نخست واقع شد، رهایی می‌بخشد.» اما آزاد شدن از گناهانی که زیر عهد اول اتفاق افتاده بود، به چه معناست؟

پولس رسول در غلاطیان ۳:۱۳ به این پرسش پاسخ داد: «مسیح به جای ما لعن شد و این‌گونه ما را از لعنت شریعت بازخرید کرد.» رها شدن از گناهانی که زیر عهد اول اتفاق افتاده بود و بازخرید از لعنت شریعت دو عبارت هم‌معنی هستند. مسیح جان‌ش را به‌عنوان بهای رهایی از این لعنت داد. همانطور که زندانی بعد از پرداخت غرامت آزاد می‌شود، تمام کسانی که به مسیح ایمان دارند، از محکومیت و لعنت شریعت آزاد می‌گردند.

زیر لعنت

چرا لازم بود که مسیح جان خود را به‌عنوان بهای رهایی از لعنت شریعت بدهد؟ چرا زیر لعنتی هستیم که باید از آن رهایی یابیم؟ پولس در غلاطیان ۳:۱۰ نوشت: «زیرا آنان که بر انجام اعمال شریعت تکیه دارند، همگی زیر لعنت‌اند، چرا که نوشته شده است: "ملعون باد هر که در به جا آوردن تمام آنچه در کتاب شریعت نوشته شده ثابت نماند."» انسان لعنت شد، زیرا به‌طور کامل از شریعت خدا اطاعت نکرده بود؛ چه در آدم و چه به شکل انفرادی. تمام کسانی که به تمام دستورات نوشته شده در کتاب شریعت عمل نمی‌کنند، زیر لعنت هستند. این معیار به شکل غیرممکنی سختگیرانه است. در آکادمی نیروی دریایی آمریکا که در نزدیکی خانه من واقع شده، حداقل شرط لازم برای فارغ‌التحصیلی داشتن میانگین نمره C است (که به نمره میانگین ۲.۰ از حداکثر نمره ۴.۰ معروف است). شاید موسسات غیرنظامی شروط متفاوتی داشته باشند، اما هیچ دانشگاه یا کالجی نمره کامل ۴.۰ را شرطی برای فارغ‌التحصیلی در نظر نمی‌گیرد. اگر این کار را می‌کردند، تعداد بسیار محدودی فارغ‌التحصیل می‌شدند. اما پولس به ما می‌گوید این همان چیزی است که شریعت خدا می‌طلبد. شعار صابون قدیمی Ivory این بود: «۴۴/۱۰۰ درصد خالص.» ظاهراً این شعار به هنر ساخت صابون اشاره می‌کند، اما این درصد به‌قدر کافی خوب نیست تا شریعت خدا را تکمیل کند. در عوض، کوچک‌ترین قصور در هر آنچه در آن نوشته شده، با لعنت روبرو خواهد شد.

تأثیرات این لعنت چیست؟ مطابق با گفته جورج اسمیتون، «شامل محرومیت از خداست... زیرا بدترین چیزی که در لعنت وجود دارد از دست دادن خدا یا فقدان و دست

کشیدن کامل خدا از روح انسان است، انسانی که منزلگاه خویش ساخت.^۱ مطمئن هستم که نمی‌توانیم درک کنیم که از دست دادن خدا به چه معناست و در حقیقت، بسیاری از مردم امروز فکر می‌کنند که با خلاص شدن از او شاد خواهند شد؛ اما باید به خاطر داشته باشیم وقتی عیسی روی صلیب لعنت را به‌جای ما بر خود گرفت و دردی جانکاه داشت، فریاد غمگین او این بود: «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟» (متی ۲۷: ۴۶) برای درک مفهوم لعنت شریعت، به برکات وعده داده شده و لعنت‌های هشدار داده شده به قوم اسرائیل (تثنیه ۲۸) رجوع کنید. در این فصل، موسی برکات اطاعت (آیات ۱ تا ۱۴) و لعنت‌های ناطاعتی (آیات ۱۵ تا ۶۸) را برمی‌شمرد. برکات وعده داده شده به زبان امروزی «از این دنیا نیستند.» برعکس، لعنت‌های هشدار داده شده بیش از تصور وحشتناک است. مثلاً، یک جنبه از لعنت محاصره بسیار شدید است تا جایی که زنان نجیب مجبور می‌شوند بچه‌های خود را بخورند.

تثنیه ۲۸ را به آرامی بخوانید و اجازه دهید لعنت‌های تهدید شده به طور کامل در ذهن شما اثر کند. به خاطر داشته باشید که برکات وعده داده شده و لعنت‌های هشدار داده شده موقتی بوده و مربوط به ملت اسرائیل در سرزمین وعده بود. در نظر داشته باشید که شدت لعنت‌های تهدید شده غم باورنکردنی تحت لعنت ابدی خدا بودن را به تصویر می‌کشد.

شاید برخی به دستورات سختگیرانه شریعت، اطاعت کامل و شدید بودن لعنت به خاطر کوچک‌ترین قصور، واکنشی جدی نشان دهند. چرا ۴۴/۱۰۰ به قدر کافی خوب نیست؟ چرا خدا بر ۱۰۰ درصد اطاعت پافشاری می‌کند؟ به هر حال، شاید دلیل بیاوریم که پلیس گشت بزرگراه هم پنج تا ده مایل در ساعت تخلف را قبل از جریمه کردن، مجاز بداند. با این وجود، حتی در زندگی عادی هم می‌توان نمونه‌های بسیاری پیدا کرد که کوچک‌ترین انحراف از قانون یا قوانین بازی جایز نیست. ماموران بازی فوتبال اجازه «کوچک‌ترین» آفساید را نمی‌دهند، بلکه، کوچک‌ترین تخلف جریمه می‌گردد. یا بانکی را در نظر بگیرید. چگونه می‌توان «اندکی» اختلاس از سوی هر یک از تحویل‌داران، تحمل کرد؟

به هر حال، وقتی به این فکر می‌کنیم که شریعت خدا بسیار سختگیر و لعنت آن بسیار شدید است، دلیلش این است که خدا یا ماهیت گناه را درک نمی‌کنیم. خدا در شکوه و عظمتش برتر و در اقتدارش حاکم است. هر گناه، هرچند به نظر ما کوچک باشد، حمله‌ای به آن اقتدار محسوب می‌گردد. در واقع، انگار داریم می‌گوییم: «اهمیتی نمی‌دهم تو چه می‌گویی. من هر کاری که الان دوست دارم انجام می‌دهم.» علاوه بر این، خدا به ما فرمان داده که مقدس باشیم، زیرا او قدوس است. بنابراین، هر گناه حمله‌ای به شخصیت او محسوب می‌گردد. انگار داریم به خدا می‌گوییم: «منی‌خواهم مثل تو باشم.» تصور کنید چقدر بی‌حرمتی و سرکشی است که کودکی این را به والدش بگوید.

اما در تحلیل آخر، نباید سعی کنیم خدا را به خاطر دقت شریعتش یا سختی فرمان‌هایش توجیه کنیم. به هر حال، خدا خداست؛ او خالق است. او تنها کسی است که کل عالم هستی را با کلام خویش به وجود آورد. زندگی و مرگ هر یک از ما به او وابسته است. او یگانه کسی است که حق دارد قوانین بازی را تعیین کند، قوانینی که باید مطابق با آن زندگی کنیم. او تنها کسی است که حق دارد مجازات تخطی از این قوانین را تعیین کند.

رهایی از لعنت

هدف اصلی شریعت این نیست که ما را لعنت کند، بلکه به مسیح هدایت کند (ر.ک. غلاطیان ۳:۲۴). خدا از مرگ فرد شرور خوشحال نمی‌شود (حزقیال ۱۸:۲۳). در عوض، همانگونه که پولس در غلاطیان ۳:۱۳ نوشت «مسیح به جای ما لعن شد و این‌گونه ما را از لعنت شریعت بازخرید کرد.» زبان این مزمور با تأکید همراه است؛ مسیح لعنت شد، یعنی لعنت بر او قرار گرفت. جورج اسمیتون می‌گوید استفاده از کلمه لعنت به‌عنوان اسم (مثل حمل‌کننده لعنت) به جای صفت نشان‌دهنده بالاترین میزان یا مقیاس قابل درک است.^۲ پس وقتی عیسی جام خشم خدا را خالی کرد، نهایت لعنت شریعت را تجربه نمود.

مسیح برای ما لعنت شد. او به معنای واقعی و به‌عنوان فدیة، به جای ما لعنت گردید. او خشم کامل لعنتی را که ما باید تجربه می‌کردیم، تجربه نمود. درست است که او این کار را برای ما انجام داد، اما آن را به جای ما و به‌عنوان فدیة تعیین شده انجام داد.

دوباره اهمیت اتحاد قانونی خود با مسیح را که در فصل ۳ معرفی کردم، مشاهده می‌کنیم. از آنجایی که او نماینده قانونی ما و از سوی خدا تعیین شده بود، به‌لحاظ قانونی صلاحیت این را داشت که به‌عنوان فدیة به جای ما لعنت را تحمل کند. این اتحاد در تجربه بشری با هیچ چیزی قابل قیاس نیست. شاید کسی بدهی مالی مثل جریمه رانندگی را به جای شخص دیگری پرداخت کند، اما هیچ‌کس نمی‌تواند محکومیت زندان را به جای دیگری سپری کند. در مفهوم حقوقی، دین اخلاقی مثل حکم زندان را فقط کسی می‌تواند سپری کند که مرتکب آن شده است.

بسیاری از مردم ماهیت جایگزینی کفاره مسیح را با این ادعا که ناعادلانه است که شخصی بی‌گناه به جای گناهکار رنج بکشد. این قضیه در مورد نظام قانونی بشر هم صادق است، اما باید به خاطر داشته باشیم که این خداست که لعنت نقض شریعت را تعیین نمود و این خداست که چاره و علاج آن لعنت را هم قرار داد. قیاس‌ها و اصول بشری که در چارچوب آن‌ها عمل می‌کنیم در تشریح حقایق کتاب مقدس غالباً مفید هستند اما هرگز نمی‌توانند برای تکذیب آن به کار روند.

به هر روی، باید این حقیقت فوق‌العاده را بپذیریم که عیسی به جای ما لعنت شد و بهای رهایی ما را پرداخت نمود، نه به خاطر اینکه با هرگونه معیار بشری منطقی به نظر می‌رسد، بلکه چون کلام خدا آن را اینطور اعلان نمود.

حال که می‌دانید مسیح چگونه بهای رهایی ما را پرداخت کرد، شاید بپرسید این بها به چه کسی پرداخت شد. برخی فکر کرده‌اند که این بها به شیطان پرداخت شد چرا که او بی‌ایمانان را اسیر کرده است (مثلاً ر.ک. به اعمال رسولان ۱۸:۲۶؛ کولسیان ۱:۱۳؛ دوم تیموتائوس ۲:۲۶). این قضیه احتمالاً نمی‌تواند درست باشد. اگر درست بود، این مفهوم منتقل می‌شد که شیطان بر مسیح پیروز شده. اگر قرار بود بهای رهایی را مثل پول در نظر بگیریم، شیطان «پول پارو می‌کرد.» مشخصاً پاسخ این سوال این است که این غرامت به خدا پرداخت شد زیرا او در مقام داور است. این عدالت خدا بود که عیسی آن را به انجام رسانید و این جام غضب او بود که خالی نمود. این لعنت او بود که عیسی با پرداخت بهای رهایی بر خود گرفت.

یکبار دیگر می‌بینیم که در زمینه حقایق کتاب مقدسی قیاس‌های بشری نمی‌توانند تمام جزئیات را نشان دهند، بنابراین با شکست مواجه هستند. در تجربه بشری، غرامت به دشمن یا فرد مخالف پرداخت می‌شود؛ آدم ربا، ارتشی که زندانیان جنگ را اسیر کرده یا صاحبان برده. اما خدا بهای رهایی درخواست کرد و آن را در مرگ پسرش پرداخت نمود. باز هم می‌گوییم، در تجربه بشری، تمایز بین غرامت- یعنی بهای رهایی- و شخص پرداخت‌کننده (کسی که بها را پرداخت می‌کند) را می‌فهمیم. اما عیسی هم فدییه یا غرامت و هم پرداخت‌کننده آن بود زیرا جانش را به جای ما داد.

این موضوع هرگز نباید ما را از شگفتی باز دارد: کسی که شریعت را تعیین کرد و برای آن لعنت قرار داد، خودش با لعنت شدن به جای ما، بهای رهایی‌مان را پرداخت کرد. همان‌طور که جورج اسمیتون نوشت:

فدیه‌ای که ما را آزاد ساخت، آموزه الهی او نبود، همچنین الگویی از قدوسیت او نبود که برای ما به جای بگذارد تا از آن پیروی کنیم... پولس رسول در مورد فدییه، دیدگاهی بس فراتر دارد: او آن را با تحقیر خداوند و مرگ شوم به‌عنوان رضایت نیابتی یکی دانست. او تأیید می‌کند که بهایی که مسیح از طریق آن ما را از جریمه موقتی و ابدی آزاد نمود این بود که به جای ما در حضور خدا قرار گرفت و لعنت شد.^۳

اوه، چه محبت شگفت‌انگیزی؛ چه حکمت بی‌حد و حصری! خدای پر جلال ما چنین نقشه‌ای طراحی کرد تا عدالت خویش را به انجام برساند، شریعتش را حفظ کند و در عین حال بهای کامل رهایی از لعنت شریعتش را برای ما فراهم نماید. مطمئناً اغلب باید کلام

یونس را به کاربیریم، زمانی که از شکم ماهی فریاد برآورد: «نجات از آن خداوند است.» (یونس ۲: ۹)

برکات فدیة

هنوز خبرهای خوب باقی مانده است. پولس در غلاطیان ۴:۴-۵ نوشت: «اما چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زنی زاده شد و زیر شریعت به دنیا آمد، تا آنان را که زیر شریعت بودند بازخرد کند، و بدین گونه ما مقام پسرخواندگی را به دست آوریم.» عیسی با نجات دادن ما از لعنت شریعت راه را برایمان باز کرد تا از برکات اطاعت از شریعت بهره مند شویم، برکاتی که با اطاعت کامل خویش برای ما به ارمغان آورد.

برکت مدنظر همان «مقام پسرخواندگی» است. در این آیه به مقام پسران اشاره شده که از وضعیت طفل به جوانان بالغ رشد کرده اند. پس، ما از سلول مرگ آزاد شده و به عنوان فرزندخوانده وارد خانواده خدا شده ایم و از تمام امتیازات این جایگاه برخوردار هستیم. فکر کنید که این حقیقت در سطح بشری چه مفهومی دارد. مردی که مرتکب جنایات منحوسی شده، منتظر اجرای حکم مرگ خود می باشد. او به مدت ۲۳ ساعت در روز در زندان انفرادی به سر می برد. تمام درخواست های قانونی برای نجات او با شکست روبرو شده و اعلام قریب الوقوع او هر روز نزدیک تر می شود.

ناگهان در سلول باز می شود و قاضی ای که حکم صادر کرده، در برابر او می ایستد و حکم عفو کامل در دستان اوست. اما او چیزی بیش از عفو همراه خود دارد. او برکه های فرزندخواندگی به خانواده خویش را نیز در دست دارد. این قاضی که حکم اعدام برای این مرد بریده بود، حالا او را رسماً پسر خود می خواند. مرد زندانی که در بند مرگ نشسته بود، اکنون با لباس هایی ارزان قیمت و صد دلار در خیابان ها رها نمی شود. بلکه، قاضی او را وارد خانه خود کرده و درست مثل فرزندان خود، از محبت و مراقبت بی کران خود بهره مند می سازد.

این خبر بهتر از این هم می شود. به راستی ما در «بند مرگ» ابدی خدا به سر می بردیم. همانگونه که پولس در رومیان ۶:۲۳ نوشت: «زیرا مزد گناه مرگ است.»- مرگ فیزیکی و ابدی. ما هم در همین وضعیت بودیم- در بند مرگ. ما ایمانداران می دانیم که از مرگ ابدی رهایی یافته ایم اما هنوز با مرگ جسمانی روبرو هستیم. اما این ختم کلام نیست. پولس در نامه دیگری اینطور نوشت: «در همان حال که مشتاقانه در انتظار پسرخواندگی، یعنی رهایی بدن های خویش هستیم.» (رومیان ۸:۲۳). این بدین معناست که رهایی ما از لعنت شریعت و فرزندخواندگی در خانواده الهی، در رستخیز بدن هایمان به تحقق کامل خواهد رسید، زمانی که بدن های غیرفانی خود را دریافت می کنیم و تا ابد در حضور خداوند ساکن

خواهیم شد. این برکات را به شکل مفصل‌تر در فصل ۱۴ بررسی خواهیم کرد، اما در حال حاضر باید به یک مسأله دیگر هم توجه کنیم.

رهایی از طرز زندگی خود در گذشته

بیا باید داستان مجرمی که منتظر اجرای حکم اعدام بود را ادامه دهیم؛ او نه تنها بخشیده شد، بلکه قاضی او را به‌عنوان فرزند پذیرفت. آیا می‌خواهید که عضو این خانواده باشید و قاتلی را در خانواده خود بپذیرید؟ تصور کنید که او یک قاتل سریالی است که قربانیان خود را با چماق تا حد مرگ می‌زند. آیا شب‌ها در آرامش سر روی بالین می‌گذارید یا می‌خواهید قبل از خوابیدن در اتاق را قفل کنید و میله‌های پشت آن را هم ببندید؟ صرف‌نظر از تغییر وضعیت قانونی این مرد، مشخصاً نگران هستیم و می‌ترسیم قربانی بعدی او باشیم. همه ما قبول داریم که این مرد نه تنها باید وضعیت قانونی، بلکه دل خود را عوض کند. ما نمی‌خواهیم با یک قاتل سریالی در یک خانه بخوابیم.

یک بار دیگر به محدودیت‌های مثال‌های بشری رسیدیم. داوری که حکم عفو می‌دهد و این قاتل را وارد خانواده خود می‌کند، نمی‌تواند قلب او را عوض کند. اما خدا می‌تواند دل ما را عوض کند و این کار را می‌کند. خدا وعده داده که دل سخت شما را که به لحاظ روحانی مرده و به او پاسخگو نیست، عوض کند و دلی گوشتین به شما بدهد که به لحاظ روحانی زنده و به او پاسخگوست (ر.ک. حزقیال ۳۶:۳۴). خدا نه تنها جایگاه قانونی، بلکه دل‌های ما را نیز عوض می‌کند. برگردیم سراغ مثالی که زدیم؛ ما دیگر دل یک قاتل سریالی را نداریم. این نیز بخشی از فدیهای است که عیسی برای ما تضمین نموده است.

در داستان فدی، رهایی از لعنت شریعت بخش مهمی از این داستان است اما کل داستان به اینجا ختم نمی‌شود. پولس رسول اینطور نوشت: «زیرا می‌دانید از شیوه زندگی باطلی که از پدران‌تان به ارث برده بودید، بازخرید شده‌اید» (اول پطرس ۱: ۱۸). زندگی توخالی و پوچ ما همان زندگی‌ای است که بدون مسیح داشتیم. فرقی نمی‌کند که این زندگی باشرافت بود یا شرورانه، بنا به قضاوت اخلاقیات بشری پوچ، بیهوده و توخالی بود. افسسیان ۲:۲-۳ توصیف خوبی از زندگی پوچ ارائه می‌دهد؛ در این آیات، پولس می‌گوید که ما راه‌های دنیا و شیطان را دنبال کرده‌ایم و پیوسته در پی ارضای خواهش‌های نفس‌گناه‌آلود خود بوده‌ایم. بنابراین، فدی مسیح ما را نه تنها از لعنت شریعت، بلکه از اسارت گناه آزاد ساخت. این دو جنبه رهایی همیشه در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. رهایی از لعنت، به شکل لغزش‌ناپذیری رهایی از اسارت را تضمین می‌کند.

پولس رسول درباره ارتباط مطلق بین رهایی از لعنت شریعت و رهایی از اسارت گناه صحبت کرد، وقتی نوشت که عیسی مسیح «خود را فدای ما ساخت تا از هر شرارت رهایی‌مان بخشد و قومی برای خود طاهر سازد که از آن خودش باشند و غیور برای کار

نیکو.» (تیتوس ۲: ۱۴). در اینجا می‌بینیم که طرح کار رهایی‌بخش مسیح از لعنت ابدی خدا فراتر می‌رود. هدف آن این است که ما را از گناه بازخرید کرده و بتوانیم قومی باشیم که مایل به خشنود ساختن اوست.

در مورد این ارتباط قطعی بین رهایی از تقصیر و لعنت گناه و نجات از سلطه یا قلمروی گناه در زندگی، لئون موریس، محقق عهدجدید، اینطور نوشت: «اشتباه است که بخواهیم موقعیت قانونی را از زندگی بدست آمده جدا کنیم- زندگی‌ای که از طریق خالی شدن کامل شریعت به ضد ما حاصل گردید. تنها فدیهای که پولس می‌شناخته، فدیهای بود که در آن به‌عنوان فرزندخواندگان خانواده الهی زندگی می‌کردند.»^۴

پاسخ روزانه

جنبه دیگری از غنای بی‌قیاس مسیح را مشاهده کردیم. ما از بند مرگ آزاد شدیم، وارد خانواده پدر شدیم و دلی تازه پیدا کردیم، پس بزرگ‌ترین کاری که باید بکنیم این است که برای او زندگی کنیم. همه این‌ها در پس زمینه تاریک لعنت شریعت برای هر ناطاعتی انجام شده است که البته، همه ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد. درست همانگونه که الماس‌های پیشخوان جواهرساز روی بالشت مخملی و تیره درخشان‌تر جلوه می‌کند، کار رهایی‌بخش مسیح نیز در مقایسه با گناهان ما و لعنتی که بر ما قرار گرفت، درخشان‌تر جلوه خواهد کرد. اما حقیقت این است که با اینکه ایماندار هستیم اما هنوز گناه می‌کنیم، هرچند دیگر زیر سلطه آن نیستیم. و وقتی گناه می‌کنیم- و حتی بهترین اعمال ما نیز به گناه آلوده است- اگر این کار را خارج از مسیح انجام می‌دادیم لعنت خدا را بر خود نازل می‌نمودیم. وجدان ما این را می‌داند و پیوسته ما را متهم می‌کند. تنها پاسخ مطمئن و امن ما این است که این اتهامات را قبول کرده و سعی نکنیم آن‌ها را کوچک بشماریم. بعد از این کار باید به انجیل برگردیم و به خودمان یادآوری کنیم که لعنت شریعت دیگر به ضد ما اثر ندارد. سپس، با شکرگزاری و قدردانی در برابر آنچه خدا در مسیح برای ما انجام داده، با قدرت روح در برابر همان گناهانی که وجدان‌مان به خاطر آن‌ها محکوم‌مان می‌سازد، بمیریم. تنها با این روش می‌توانیم پیوسته در جلال بدرخشیم و از غنای بی‌قیاس مسیح برخوردار شویم.

فصل هشت

آشتی



جاستین کارتر آشفته بود. او اجازه نداشت ماشین خانواده را براند، نه برای یک هفته یا یک ماه، بلکه برای مدتی نامعلوم. فقط چند هفته از تولد شانزده سالگی جاستین گذشته بود؛ روزی که در نهایت گواهینامه رانندگی اش را گرفت. حالا به خاطر سرعت غیرمجاز جریمه شده بود؛ ۱۵ مایل در ساعت در محدوده ۳۰ مایل در ساعت. او خیلی نگران چهار جریمه گواهینامه رانندگی یا جریمه سنگینی که باید می داد، نبود. به تعبیری، این در میان افرادی که با آنها مسابقه می داد، برای او یک نشان افتخار و موفقیت به شمار می رفت.

چیزی که جاستین را ناراحت کرد از دست دادن امتیاز رانندگی با ماشین خانواده بود. دوستان او چه فکر می کردند؟ به جای اینکه فکر کنند او باحال است، به او خندیدند. بدتر از آن، وقتی پدر و مادرش اعلام کردند که دیگر حق رانندگی با ماشین آنها را ندارد تا زمانی که رفتار سرکش خود را عوض کند، دوستش تونی با او بود.

التماس های جاستین خیلی زود به یاره گویی و بعد کج خلقی های پیوسته انجامید. این اولین درگیری او با والدینش نبود. در واقع، رفتار طغیانگر او بیشتر و بیشتر شد تا جایی که دو سال پیش دوستان جدیدی پیدا کرد. والدینش سعی کردند قاطعانه و پیوسته او را کنترل کنند، اما فایده ای نداشت. کارد به استخوان جاستین رسیده بود، دیگر نمی توانست طاقت بیاورد.

او با پرخاشگری گفت: «من از اینجا می روم. می خواهم با تونی زندگی کنم. والدین او مثل شما قدیمی، بسته و سختگیر نیستند. آنها به تونی اجازه می دهند هر کاری که می خواهد بکند. من می خواهم برای خودم زندگی داشته باشم.»

بعد از این حرف به سرعت به طرف اتاقش رفت و چند تکه لباس داخل ساکش گذاشت. به اتاق نشیمن برگشت و حتی نیم نگاهی هم به والدینش نکرد و یک کلمه هم خداحافظی نکرد. در ورودی را محکم کوبید و به طرف ماشین تونی در پیاده رو رفت.

جاستین در خانه تونی به چیزی بیشتر از آنچه معامله کرده بود رسید. تونی همیشه با دو برادر کوچک‌ترش مشاجره داشت. بدتر از آن، والدینش دائم سر پسرها و یکدیگر فریاد می‌کشیدند. یک شب پدر تونی مست به خانه برگشت و شروع کرد به ناله و نفرین کردن و تهدید آن‌ها. جاستین می‌لرزید. هیچ‌کس تا به حال او را نفرین نکرده بود. با این حال، نمی‌توانست به خانه برگردد. او به والدینش بی‌احترامی کرده بود و نمی‌توانست به آن‌ها برگردد. او بسیار غرور داشت.

مادر تونی هرگز برای آن‌ها آشپزی نکرده بود. آن‌ها را برای خرید پیتزا می‌فرستاد یا از سوپرمارکت غذای آماده می‌گرفت. ابتدای امر، همه چیز عالی بود. چیزی تحت عنوان قانون «سبزیجات را بخور» که جاستین با آن بزرگ شده بود، وجود نداشت؛ اما کمی بعد بزرگ‌تر شد. به یاد دست‌پخت خوب مادرش افتاد، چیزی که همیشه آن را دست کم می‌گرفت. مزه میت‌لوف او زیر زبانش بود.

جاستین بیشتر و بیشتر به فکر خانه‌اش افتاد. به یاد آورد که چطور پدرش همیشه کنار او بود. فکر مراقبت‌های مادرش و اینکه چطور بارها او را به مسابقات فوتبال رسانده بود؛ ورزشی که واقعاً دوستش داشت، و تا وقتی که شروع کرد به گشتن با دوستان جدید.

جاستین کم کم به خودش آمد. او فهمید آزادی مطلق که تونی داشت نشانه محبت والدینش نبود، بلکه نشانه بی‌تفاوتی آن‌ها بود. بعد از آن فهمید که تلاش والدینش برای برخورد با طغیان و سرکشی او نشانه محبتی بود که به ایشان داشت. شاید محافظه کار بودن آن‌ها آنقدر هم بد نبود.

با همه این‌ها، پدرش هرگز مست به خانه نیامد. جاستین به تصمیم‌گیری خود رسید. همان لحظه با مادرش تماس گرفت.

جاستین به آرامی گفت: «مادر، می‌خواهم به خانه برگردم.» این یک درخواست بود، نه اعلان. او خیلی خوب می‌دانست که در چند سال اخیر چه دردی برای پدر و مادرش بوده و مطمئن نبود چه پاسخی می‌گیرد.

مادرش با کمی تردید در صدایش پاسخ داد: «مطمئنی؟» او فکرش را نمی‌کرد اگر جاستین برگردد، چه انتظاری باید داشته باشد. آیا هنوز همین روحیه طغیانگر را دارد؟ آیا همچنان سعی می‌کند که از آن‌ها سوء استفاده کند؟ آیا تنش‌های قدیمی خودشان را نشان خواهند داد؟

وقتی جاستین تردید مادرش را دید، ناراحت شد. انگار نمی‌خواستند او برگردد؟ چه کار می‌کرد؟ او از خانه تونی خسته شده بود. «بله مادر. واقعاً همین را می‌خواهم.» حالا نشانه‌ای از التماس در صدایش دیده می‌شد. او واقعاً می‌خواست به خانه برود.

دل مادر برای پسرش می‌تپید. التماس را در صدایش احساس کرد. «چرا به خانه نمی‌آیی، وقتی پدرت برسد درباره آن صحبت خواهیم کرد.»

جاستین با امیدی که در صدایش بود، پاسخ داد: «بسیار خب مادر، ساعت ۶ آنجا خواهیم بود. اما وقتی تلفن را قطع کرد، هنوز امیدوار نبود. آیا او رابطه خود را با پدر و مادرش تا ابد نابود کرده بود؟

جاستین منتظر شد تا پدرش از محل کار به خانه بیاید. او می‌خواست هم زمان با پدر و مادرش صحبت کند. علاوه بر این، از تونی خواست که او را به خانه‌اش برساند و زمانی که با آن‌ها صحبت می‌کند، کمی بماند. در ذهنش تمام حرف‌هایی را که می‌خواست بزند، مرور می‌کرد و می‌خواست تونی آن را بشنود.

او گفت: «مامان و بابا، من متأسفم به خاطر رفتاری که دو سال اخیر با شما داشتم. من یک احمق واقعی بودم، فهمیدم که تلاش کردید با سرکشی من مقابله کنید، نه به این خاطر که قدیمی هستید، بلکه به این خاطر که مرا دوست دارید. حالا می‌خواهم تغییر کنم. می‌خواهم زندگی‌ام مثل گذشته شود و مثل سابق همان پسر مطیع و شاد باشم. مرا می‌بخشید و می‌پذیرید؟» جاستین کاملاً توبیخ شده و توبه کرده بود.

او در ادامه گفت: «مامان و بابا، من در مقابل تونی با شما رفتار پرخاشگرانه‌ای داشته‌ام، پس از او خواستم بیاید تا حرف‌هایی که به شما گفتم را بشنود. او شنید که من در برابر شما پافشاری کردم، پس درست این است که معذرت خواهی من از شما را بشنود.» و بعد رو به تونی کرد و گفت: «من را به خاطر اینکه در مقابل تو با والدینم بدرفتاری کردم، می‌بخشی؟» تونی جا خورد. او هرگز در کل عمرش نشنیده بود که کسی به خاطر کسی دیگر عذرخواهی کند. او نمی‌دانست چه کار کند. فقط من من کنان گفت: «البته پسر» و بعد گفت: «بهتر است بروم.» بعد سریع عقب‌نشینی کرد و از در جلویی بیرون رفت.

مادر و پدر جاستین فوراً جلو آمدند و او را در آغوش کشیدند و به او اطمینان دادند که او را بخشیده‌اند. بعد از شام در اتاق نشیمن نشستند و جاستین درس‌هایی را که گرفته بود و تغییراتی را که می‌خواست ایجاد کند، با ایشان در میان گذاشت. مشخصاً والدینش هیجان‌زده شدند و قول دادند که به او کمک کنند به همان زندگی سابقش برگردند. همان شب، جاستین با خانواده‌اش آشتی کرد.

آشتی با خدا

داستان آشتی جاستین کارتر با والدینش تا حدودی آشتی ما را با خدا نشان می‌دهد. آشتی بنا به تعریف، وضعیت بیگانگی و خصومت پیشین را نشان می‌دهد که به خاطر اعمال اهان‌آمیز یک یا دو نفر صورت گرفته است. در مورد جاستین، بیگانگی از والدینش تماماً به دلیل سرکشی گناه‌آلود او بود. هرچند او والدینش را سرزنش کرد، اما این بیگانگی فقط و فقط تقصیر او بود.

از این نظر، جاستین نمونه‌ای کامل از همه ماست. این گناه ماست که باعث شده از خدا دور شویم (ر.ک. اشعیا ۵۹:۲). این وضعیت گناه‌آلود ماست که باعث شده «دشمنان خدا» شویم (رومیان ۵:۱۰)؛ یعنی کسانی که مورد تنفر خدا هستند. می‌پرسید: «کسانی که مورد تنفر خدا هستند؟» آیا خدا واقعاً از قومش نفرت دارد؟ بله، مزمورنویس نوشت: «تو از همه بدکاران نفرت می‌کنی.» (مزمو ۵:۵). پس وقتی پولس ما را دشمنان خدا توصیف کرد، در آن مقطع، نه نفرت گناه‌آلود ما از خدا، بلکه نفرت عادلانه او از ما به سبب گناهان توصیف نمود.

به این دلیل که ما همیشه نفرت بشر را با مفاهیم گناه‌آلودی می‌شناسیم، برایمان دشوار است که نفرت مقدس خدا را نسبت به مردم درک کنیم؛ اما نفرت خدا صرفاً بیزاری مقدس خدا از گناه و مخالفت مقدس او با کسانی است که به ضد او طغیان می‌کنند.

به همین دلیل است که عمل آشتی خدا با ما از طریق مرگ مسیح بسیار عجیب و حیرت‌انگیز است. آشتی جاستین با والدینش به دلیل این بود که قلبش عوض شده بود، توبه کرده بود و با اعمالش نشان داد گنااهش را پذیرفته و خواهان بخشیده شدن است؛ اما در مورد خودمان، کاری از ما بر نمی‌آید و قدرتی نداریم (ر.ک. رومیان ۵:۶). نمی‌توانیم به خودمان کمک کنیم؛ اگر به خودمان باشد، خواهان این کار هم نیستیم. همان‌گونه که پولس در رومیان ۷:۸ نوشت: «طرز فکر انسانِ نفسانی با خدا دشمنی می‌ورزد.» هیچ یک از ما بنا بر طبیعت نفسانی خود نمی‌خواهیم با خدا آشتی کنیم.

اما خبر خوش انجیل، این است که خودِ خدا قدم نخست را برداشت و پسرش را فرستاد تا به جای ما میرد و عدالتش را اجرا نموده و خشمش را فرونشاند. والدین جاستین کارتر اولین قدم را برداشتند (و در وضعیتی که داشتند نمی‌توانستند این کار را بکنند). امکان آشتی وجود نداشت تا جایی که قلب جاستین عوض شد؛ اما خدا منتظر نشد که این تغییر قلبی در ما اتفاق افتد. او اولین قدم را برداشت. در حقیقت، کاری بیش از این انجام داد. او تمام کارهای لازم را برای تضمین آشتی ما انجام داد، از جمله تبدیل قلبمان. هرچند او کسی است که به خاطر گناهانمان رنجید، اما از طریق مرگ مسیح برای ما آشتی را به ارمغان آورد. همان‌گونه که پولس در دوم قرنتیان ۵:۱۹ نوشت: «به دیگر سخن، خدا در مسیح جهان را با خود آشتی می‌داد و گناهان مردم را به حساب‌شان نمی‌گذاشت.»

در داستان جاستین، به نظر می‌رسد در مورد اعتراف و توبه او کمی اغراق شده است. در زندگی واقعی، آیا یک پسر شانزده ساله مثل جاستین خود را جلوی یکی از دوستانش فروتن می‌سازد؟ آیا در حضور او، به خاطر رفتارش از والدینش عذرخواهی می‌کند؟ احتمالاً اینطور نیست؛ اما آشتی مطلق مستلزم تلاش کلی از سوی شخص خاطی برای جبران و اصلاح است. این همان کاری است که جاستین انجام داد و تنها راهی است که اعمال او می‌تواند به مفهومی محدود، تصویر کار آشتی خداوندان را به نمایش بگذارد. جاستین تمام آنچه

برای آشتی کامل با والدینش مورد نیاز بود، انجام داد. هیچ نفرت یا خشمی باقی نمانده بود. والدینش کاملاً راضی شده بودند و از این رو باز او را مورد لطف قرار دادند. وقتی عیسی عدالت خدا را به جا آورد و خشم خدا را فرونشاند، تمام آنچه برای از بین بردن دشمنی خدا نسبت به ما نیاز بود، انجام داد. او با مرگش شکاف عظیم الهی بین ما را از بین برد و ما را به جایگاه دوستی و لطف خدا بازگرداند؛ اما دوباره باید مدنظر داشته باشیم که این خدا (طرف رنجیده شده) بود که پسرش را فرستاد تا ما را با خود آشتی دهد. همان‌گونه که پولس در رومیان ۵:۱۰ نوشت: «هنگامی که دشمن بودیم، به واسطهٔ مرگ پسرش با خدا آشتی داده شدیم.»

البته این کار تاریخی و هدفمند آشتی به واسطه‌ی مسیح باید شخصاً از سوی هر یک از ما پذیرفته شود. به همین دلیل پولس در دوم قرنتیان ۵:۱۹-۲۰ نوشت: «و {خدا} پیام آشتی را به ما سپرد. پس سفیران مسیح هستیم، به گونه‌ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می‌خواند. ما از جانب مسیح از شما استدعا می‌کنیم که با خدا آشتی کنید.»

این شگفت‌انگیزترین متن از کتاب مقدس می‌باشد. مسیح بعد از اینکه به شکلی هدفمند آشتی را برای ما به ارمغان آورد، اکنون از ما می‌خواهد که از طریق رسولان انجیل خود از ما درخواست می‌کند که «با خدا آشتی کنیم»؛ یعنی کار آشتی او را بپذیریم. دربارهٔ مفهوم این مطلب فکر کنید. ما باید در برابر خدا به روی افتاده و از او استدعا می‌کردیم که با ما آشتی کند. در عوض، می‌بینیم که خدا از طریق مرگ پسرش ما را با خود آشتی می‌دهد و ما را به خود جذب می‌کند تا این آشتی را بپذیریم. خدا چه عمل خالصانه‌ای از روی فیض و رحمتش انجام داده!

این موضوع نیز به شگفتی ما می‌افزاید که ما به‌تنهایی هرگز نمی‌خواستیم با خدا آشتی کنیم. مطابق با گفتهٔ پولس، شیطان آنقدر ما را کور کرده بود که هرگز نمی‌توانستیم نور انجیل را بینیم و آن را دریافت کنیم (ر.ک. دوم قرنتیان ۴:۴)؛ بنابراین، خدا روح القدس خود را فرستاد تا دل‌های ما را بازکند که پیام آشتی را درک کرده و آن را دریافت نماییم (ر.ک. اعمال ۱۶:۱۴). اوه، چه محبت شگفت‌انگیزی! چه فیض بی‌نظیری! خدا هر آنچه برای آشتی ما با خود لازم بود، به انجام رسانید.

تغییری دائمی

یک تفاوت مهم دیگر بین آشتی جاستین کارتر با والدینش و آشتی ما با خدا وجود دارد. همیشه این فرصت وجود داشت که جاستین دوباره به وضعیت طغیانگر سابق خود بازگردد. در این مفهوم، او باز از والدینش بیگانه می‌شد. این بیگانگی ناشی از عمل خود انسان است، با این حال واقعی است. در حقیقت، برای بار دوم، نارضایتی والدین او شدیدتر می‌شد.

اما خوشبختانه، آشتی ما با خدا دائمی و ابدی است. چون خدا آن را برای ما به ارمغان آورده، این امکان وجود ندارد که آن را خنثی کنیم. هرچند به‌عنوان ایماندار کارهایی را انجام می‌دهیم که موجب نارضایتی خداست، هرگز نمی‌توانیم به وضعیت بیگانگی از خدا بازگردیم. خدا به خاطر مسیح، همیشه ما را خواهد پذیرفت؛ و حتی وقتی خدا لازم می‌بیند که ما را به خاطر ناطاعتی مستمر خود تأدیب کند، همیشه این کار را از روی محبت و برای بازگرداندن ما به اطاعت انجام می‌دهد (ر.ک. عبرانیان ۱۲: ۴-۱۱).

در فصل ۱۵ خواهیم دید که این آشتی، در حقیقت، باید بر نحوه زندگی ما تأثیر بگذرد. ماهیت نجات ما تضمین می‌کند که در وضعیت قطعی گناه و طغیان به ضد خدا به سر نخواهیم برد. او ما را از عذاب گناه و بیگانگی از خدا نجات می‌دهد، بلکه از زیر سلطه گناه بیرون آورده و همچنان در ما کار می‌کند تا فعالیت گناه را از زندگی ما بردارد؛ اما در حین کار خدا و کشمکش ما با گناه، باید همیشه مدنظر داشته باشیم که وضعیت لطف و رحمت و دوستی با خدا همیشه بر طبق کار هدفمند مسیح به‌عنوان نماینده و کفاره برای ماست. ما برای همیشه از طریق مرگ پسرش با خدا آشتی کرده‌ایم.

نگاه به گذشته

ما کار مسیح برای ما را از شش دیدگاه مختلف بررسی کردیم. به این نتیجه رسیدیم که او:

- از شریعت خدا کاملاً اطاعت کرد.
- عدالت خدا را به‌جای آورد.
- خشم خدا را خالی نمود.
- گناهان ما را از حضور خدا برداشت.
- ما را از لعنت خدا آزاد کرد.
- ما را با خدا آشتی داد.

یک نکته به‌آسانی دیده می‌شود: تمام کارهای مسیح متمرکز بر خدا بود. او از شریعت خدا اطاعت کرد، عدالت او را به‌جا آورد، خشم او را فرونشاند، گناهان ما را از حضور او برداشت، از لعنت او ما را آزاد کرد و بیگانگی ما از حضور الهی او را به آشتی تبدیل نمود. تمرکز کار کفاره‌ای مسیح بر خدا، به ما نشان می‌دهد که درستی حاکمیت اخلاقی خدا و حفظ حرمت و جلال او، مسئله‌ی اصلی در نجات ماست. درست است که محبت خدا به گناهکارانی مثل من و شما منشأ نجات ماست، اما این نکته هم درست است که این محبت تنها به طریقی نشان داده می‌شود که جلال قدوسیت و حرمت شریعتش بزرگ دانسته شود؛

و عیسی با زندگی بی‌گناه و مرگ کفاره‌ای خویش دقیقاً همین کار را کرد. هلولویا، چه نجات دهنده‌ای!

وقتی به جلال صلیب فکر می‌کنیم، باید بدانیم که نه تنها عمیق‌ترین نیاز ما به نجات برآورده شده، بلکه این کار به طریقی انجام شده که بالاترین جلال را به خود دهد. شریعت و فیض خدا به شکل درخشانی بر روی صلیب نمایان شد، جایی که عدالت و رحمت خدا هر دو جلال یافتند؛ اما، بر روی صلیب بود که به نهایت فروتنی رسیدیم. صلیب همان مکانی بود که به خدا و خودمان اقرار کردیم که هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم تا نجات خود را به دست آورده یا شایسته آن گردیم. شخصی این مطلب را به خوبی بیان کرد: «ما برای نجات خود چیزی جز گناه نیاورده‌ایم و گناه ضرورت نجات بود.»

وقتی این حقایق را از عمق وجود خود می‌پذیریم، آنگاه با شگفتی به غنای بی‌قیاس مسیح چشم می‌دوزیم. سپس، شادمانه با پولس خواهیم گفت: «اما مباد که من هرگز به چیزی افتخار کنم جز به صلیب خداوندمان عیسی مسیح» (غلاطیان ۶: ۱۴).

عادل بودن در برابر خدا



ربای هارولد کوشنر در کتاب پرفروش وقتی اتفاقات بد برای افراد خوب می‌افتد، نوشت:

«فقط یک سؤال هست که واقعاً اهمیت دارد: چرا اتفاقات بد برای افراد خوب می‌افتد؟ تمام مکالمات الهیاتی دیگر به لحاظ فکری سرگرم‌کننده می‌باشد؛ چیزی مثل جدول معمایی در روزنامه روز یکشنبه می‌ماند که با پر کردن کلمات احساس رضایت به شما دست می‌دهد؛ اما در نهایت ظرفیت این را ندارد که مردم را به آنجایی که واقعاً اهمیت می‌دهند، برساند.»^۱

ربای کوشنر این کتاب را در نتیجه زندگی و مرگ اسفبار نخست زاده پسر خود نوشت که در سن چهارده سالگی در اثر بیماری نادری به اسم پروگریا یا «پیری زودرس» فوت کرد. یک‌بار ربای کوشنر را در برنامه‌ای تلویزیونی دیدم؛ مردی بسیار مؤدب و مهربان بود، از آن افرادی که دوست دارید همسایه دیوار به دیوارتان باشد. من به‌عنوان پدر و پدربزرگ غم و اندوه را در نوشته‌هایش درک می‌کردم؛ اما باید محترمانه، اما عمیقاً با نتیجه‌گیری او در مورد تنها سؤالی که اهمیت دارد، مخالفت می‌کردم.

کتاب مقدس اینکه آیا فقط یک سؤال واقعاً مهم وجود دارد را کنار می‌گذرد و به ما می‌گوید که با توجه به ابدیت، مهم‌ترین سؤالی که با آن روبرو هستیم، از این قرار است: چگونه یک مرد یا زن گناهکار با خدای قدوس و عادل وارد صلح می‌شوند؟ به هر روی، عیسی گفت: «انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد اما جان خود را ببازد؟» (مرقس ۸: ۳۶). فردی را تصور کنید که در تمام زندگی خود تجربه‌ای جز شادی و کامیابی نداشته و درحالی‌که رابطه‌ی درستی با خدا ندارد، از دنیا می‌رود. چه چیزی به دست آورده؟ در حقیقت، همه چیز را باخته است.

پس داشتن رابطه‌ی درست یا صلح با خدا به چه معناست؟ چون خودِ خدا کاملاً عادل است و نمی‌تواند بی‌عدالتی را تحمل کند، تنها راهی که می‌توانیم با او در صلح باشیم، این

است که کاملاً عادل و پارسا باشیم، همان‌گونه که او عادل است؛ اما همان‌گونه که پولس نوشت، تنها یک مشکل وجود دارد: «پارسایی نیست، حتی یکی.» (رومیان ۳: ۱۰). چه کاری باید انجام دهیم؟ آیا باید تلاش بیشتری کنیم؟ این کار کمکی به ما نمی‌کند، زیرا همان‌گونه که پولس گفت: «زیرا هیچ بشری با به جا آوردن اعمال شریعت، در نظر خدا پارسا شمرده نمی‌شود، بلکه شریعت گناه را به ما می‌شناساند.» (رومیان ۳: ۲۰). مهم نیست چقدر سخت تلاش کرده‌ایم، ما هرگز نمی‌توانیم به پارسایی و عدالت کاملی که خدا خواهد پذیرفت، دست پیدا کنیم. پس سوآلی که باقی می‌ماند، این است: چگونه می‌توانیم به رابطه‌ی درستی با خدا دست یابیم؟

پارسایی خدا

خوشبختانه پولس رسول در رومیان ۲۱:۳-۲۶ به این پرسش پاسخ داده است؛ او بعد از توصیف وضعیت نابسامان ما در آیه ۲۰، اعلام می‌کند که خدا راه‌حلی برای ما مهیا نموده است: «جدا از شریعت، آن پارسایی که از خداست به ظهور رسیده است» (آیه ۲۱). پارسایی که از خداست یا به عبارت دقیق‌تر، پارسایی خدا چیست؟ در داستان معروفی از زندگی مارتین لوتر، او ابتدا فکر می‌کرد پارسایی خدا، همان چیزی است که در اطاعت کامل از شریعت از ما انتظار می‌رود؛ زیرا او کم‌کم فهمید که از عهده این مطالبه غیرممکن برمی‌آید، بنابراین بیش از گذشته از خدا عصبانی شد. یک‌بار بانگ برآورد: «محبت به خدا؟ از او متنفرم.»^۱ در نهایت فهمید که پارسایی خدا همان چیزی بود که خدا برای ما مهیا نموده بود. در آن زمان گفت: «از این به بعد احساس می‌کنم از نو متولد شده‌ام و از درهای باز وارد بهشت شده‌ام.»^۲

پس این پارسایی خدا که پولس به ما اعلان می‌کند و مارتین لوتر در مورد آن در کشمکش بود، چیست؟ پارسایی که خدا هم از ما درخواست می‌کند و هم برای ما مهیا می‌کند. پارسایی همان چیزی است که خدا از ما می‌خواهد، زیرا باید به‌طور کامل تمام مطالبات شریعت او را به انجام رساند، هم در احکام و هم در مجازات. هرچند این پارسایی از شریعت جداست، تا جایی که به ما مربوط است، اما در مورد خدا این‌گونه نیست. این باید عدالت خدا باشد که هم شروط پارسایی شریعت او را به‌طور کامل به جا می‌آورد و هم مطالبات عدالتش را نسبت به کسانی که شریعت او را شکسته‌اند.

بنابراین، پارسایی خدا چیزی کمتر از پارسایی کامل عیسی مسیح نیست، زیرا از طریق زندگی بی‌گناه و مرگش در اطاعت از اراده پدر بود که شریعت خدا هم در احکام و هم مجازات به‌طور کامل تحقق یافت. به عبارت دیگر، این پارسایی که خدا هم می‌طلبد و هم فراهم می‌کند، همگی در کار مسیح را که تا اینجا مطالعه کردیم، در برمی‌گیرد.

عادل‌شمردگی

این مطلب ما را به یک کلمه کتاب مقدسی هدایت می‌کند که از موضوعات عمده پولس در رسالات رومیان و غلاطیان است: عادل‌شمردگی. این کلمه (معمولاً به صورت فعل عادل شمردن به کار می‌رود) حدود چهل مرتبه در عهدجدید تکرار شده است که غالباً در نوشته‌های پولس دیده می‌شود. برای درک بهتر معنای این اصطلاح باید به رومیان ۲:۳ نگاه بی‌اندازیم که در آن پولس چنین نوشت: «زیرا هیچ بشری با به جا آوردن اعمال شریعت، در نظر خدا پارسا شمرده نمی‌شود، بلکه شریعت گناه را به ما می‌شناساند.» ترجمه لغوی آن عبارت است از «هیچ‌کس در نظر خدا با اعمال شریعت عادل نمی‌گردد.» بنابراین، عادل گردیدن یعنی عادل محسوب شدن. عادل‌شمردگی، اعلان خداست مبنی بر اینکه ما در نظر او عادل هستیم.

عادل‌شمردگی از نظر ما یعنی اینکه خدا همه گناهان ما را بخشیده و در نظر خود پارسا می‌شمارد. این امر چگونه ممکن است؟ چگونه خدا می‌تواند ما را عادل محسوب کند، در حالی که بهترین اعمال ما از مطالبات پارسای شریعت او قاصر هستند؟ پاسخ در اتحاد فدرال یا قانونی ما با مسیح نهفته است.

در فصل سه به موضوع اتحاد قانونی ما با مسیح پرداختیم، اما مهم این است که در این مقطع آن را مرور کنیم. خدا در تمام تاریخ بشری، دو مرد را به‌عنوان نماینده قانونی، دو گروه از مردم منصوب نمود. آدم از سوی خدا تعیین شد تا نماینده کل بشر به جز عیسی باشد. به دلیل اتحاد ما با او، وقتی او گناه ورزید، ما هم گناه کردیم. در فصل دو به طور مفصل به این موضوع پرداختیم.

عیسی در زندگی و مرگ خود نماینده تمام کسانی است که به او اعتماد می‌کنند. به همین دلیل پولس چنین جمله‌ای را به زبان آورد: «با مسیح بر صلیب شده‌ام» (غلاطیان ۲: ۲۰) و «حال اگر با مسیح مرده‌ایم، ایمان داریم که با او زندگی نیز خواهیم کرد.» (رومیان ۶: ۸). ما با مسیح مصلوب شده یا با او مردیم، زیرا او در حیات و مرگ نماینده ما بود. چون با ایمان به او که کاملاً عادل است، با او یکی شده‌ایم، خدا ما را کاملاً عادل می‌شمارد. خدا به نوعی فرضیه قانونی تکیه نمی‌کند و چیزی را که عادل نیست، عادل نمی‌شمارد. در عوض، ما را بر پایه عدالت تحقق یافته مسیح عادل اعلان نمود و این عدالت به دلیل اتحاد ما با او، به ما نسبت داده شد.

پولس رسول این مطلب را در آیه محبوب من دوم قرن‌تیا ۵: ۲۱ به طور مختصر بیان نمود: «او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی پارسایی خدا شویم.» یعنی خدا گناهان ما را برداشت و آن را بر مسیح قرار داد (متهم گردید) و پارسایی خود را

به ما داد (به حساب ما گذاشت). به بیان امروزی، خدا با مسیح طوری رفتار کرد که باید ما رفتار می‌کرد تا با ما همانگونه رفتار کند که شایسته مسیح است.

نقش و ماهیت ایمان

برگردیم به رومیان ۳: ۲۱-۲۶؛ در آیه ۲۲ چنین خواندیم: «این پارسایی که از خداست از راه ایمان به عیسی مسیح است و نصیب همه کسانی می‌شود که ایمان می‌آورند.» بنابراین، ما از طریق ایمان به مسیح عمل پارساکننده خدا را تجربه می‌کنیم و با او وارد صلح می‌شوم. در پاراگراف‌های قبلی دیدیم که ما به دلیل اتحاد خود با مسیح عادل شده‌ایم. ما با ایمان عادل گشته‌ایم. هر دوی این جملات درست هستند زیرا از طریق ایمان است که با مسیح متحد گشته‌ایم، پس حیات او حیات ما، مرگ او مرگ ما و پارسایی او، پارسایی ما شد. ما تمام کارهای هدفمندی که مسیح برای ما انجام داده را با ایمان به او به کار گرفته و دریافت می‌کنیم.

وقتی صحبت از عادل‌شمردگی به واسطه‌ی ایمان به میان می‌آید، پولس بسیار قاطع و سرسخت به نظر می‌رسد. او دست نمی‌کشد و بر این حقیقت پافشاری می‌کند که عادل‌شمردگی از طریق ایمان است، نه اعمال. مثلاً در آیه ۲۸ می‌گوید: «زیرا ما بر این اعتقادیم که انسان از راه ایمان و بدون انجام اعمال شریعت، پارسا شمرده می‌شود.» او چهار فصل از رومیان را به این حقیقت اختصاص می‌دهد.

یا فقط به پاراگرافی کوتاه از نامه او به غلاطیان، توجه کنید (۲: ۱۵-۱۶):

«ما که یهودی‌زاده‌ایم و نه به اصطلاح غیریهودی گناهکار، می‌دانیم که انسان نه با اعمال شریعت، بلکه با ایمان به عیسی مسیح پارسا شمرده می‌شود. پس ما خود نیز به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا با ایمان به مسیح پارسا شمرده شویم و نه با اعمال شریعت، زیرا هیچ بشری از راه انجام اعمال شریعت پارسا شمرده نمی‌شود.»

به تکرار کلمه پارسا‌شمردگی توجه کنید. من اغلب به شوخی می‌گویم که کار پولس از زیر دست ویراستار من بیرون نمی‌آید، زیرا ویراستاران معمولاً به تکرار زیاد یک کلمه حساس هستند؛ اما پولس از این کار هدفی داشت و می‌خواست مطمئن شود که ایمانداران غلطیه آن را از دست نداده‌اند: ما با ایمان به عیسی مسیح پارسا شمرده می‌شویم نه با به‌جا آوردن شریعت؛ و این همان پیامی است که به‌طور کامل‌تر در فصل‌های ۳ تا ۴ رومیان شرح داده می‌شود.

اگر برای عادل یا پارسا شمرده شدن تا این حد به ایمان نیاز داریم، پس باید ماهیت ایمان را به شکلی کامل‌تر کشف کنیم. برای این کار، بیایید به رومیان ۱۰:۱۳-۱۵ نگاهی بیاندازیم:

«هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.» اما چگونه کسی را بخواند که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه به کسی ایمان آورند که از او نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند، اگر کسی به آنان موعظه نکند؟ و چگونه موعظه کنند، اگر فرستاده نشوند؟ چنانکه نوشته شده است: «چه زیباست پای‌های کسانی که بشارت می‌آورند.»

در این متن، به چهار فعل توجه کنید: خواندن، ایمان آوردن، شنیدن و موعظه کردن. با برعکس کردن ترتیب این چهار کلمه می‌توانید ماهیت ایمان را درک کنید. اول، کسی پیامی را موعظه می‌کند. با توجه به اعمال رسولان ۸:۴، «موعظه» یعنی در میان گذاشتن انجیل، چه به یک نفر، چه به یک جماعت. چه چیزی موعظه می‌شود؟ رومیان ۱۰:۱۷ می‌گوید: «پس ایمان از شنیدن پیام سرچشمه می‌گیرد و شنیدن پیام، از طریق کلام مسیح میسر می‌شود.» در متن رومیان، پیام مشخصاً همان انجیل است که پولس به تفضیل در مورد آن شرح داده. وقتی شخصی پیام انجیل را در میان می‌گذارد، شخص مقابل آن را می‌شنود. منطق ساده پولس زیباست. قبل از اینکه کسی بتواند ایمان بیاورد، اول باید پیام انجیل را بشنود. ایمان باید مضمون داشته باشد. ایمان به معنای قدم برداشتن در تاریکی و امید به اینکه همه چیز درست پیش برود، نیست. ایمان دربرگیرنده شنیدن و درک پیام است. ایمان به سمت بدنه حقیقت هدایت می‌گردد؛ یعنی انجیل.

می‌خواهم حدس بزنم که شخص چه مقدار از انجیل را باید بشنود و درک کند تا ایمانش را به کار گیرد، اما به‌عنوان یک حداقل، این حقیقت را دربرخواهد داشت: «اینکه مسیح مطابق با کتب مقدس در راه گناهان ما مرد.» (اول قرنتیان ۱۵:۳). در عین حال، باید برای یک کودک هم ساده و قابل‌فهم باشد.

بعد از اینکه شخص پیام را می‌شنود، باید به آن ایمان آورد؛ یعنی ایمان بیاورد که پیام انجیل حقیقت دارد و در شرایط او قابل اجراست. اما توجه داشته باشید که پولس فقط به ایمان آوردن به پیام انجیل اکتفا نمی‌کند. او از «ایمان آوردن» به کسی که درباره او شنیده‌اند، می‌نویسد. هدف ایمان ما فقط مضمون پیام نیست، بلکه کسی است که پیام درباره اوست. در نهایت، وقتی به عیسی ایمان می‌آوریم، او را می‌خوانیم. می‌توانیم این گام آخر را «خواندگی»، پذیرفتن مسیح یا تنها اعتماد به او برای نجات بنامیم. کتاب مقدس از کلمات زیادی برای خواندن مسیح استفاده می‌کند؛ مثلاً، پذیرفتن (ر.ک. یوحنا ۱:۱۲)، ایمان آوردن (ر.ک. یوحنا ۳:۱۶) و توکل (ر.ک. رومیان ۵:۴). پیوریتن‌ها اصطلاح جالب و ظرفی در مورد

آن داشتند. آن‌ها از «معامله کردن» با مسیح صحبت می‌کنند، همان کلمه‌ای که در اشاره با معامله کردن یک خانه به کار می‌بریم.

دوست دارم بگویم که ایمان داشتن مستلزم چشم‌پوشی و اعتماد است. کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که توکل به مسیح لزوماً شامل چشم پوشیدن از هرگونه توکل به اعمال نیک به هر شکل و شمایلی است. (به‌عنوان مثال، ر.ک. به رومیان ۴:۴-۵؛ ۱۰:۱-۴؛ غلاطیان ۲:۱۵-۱۶؛ افسسیان ۲:۸-۹)؛ بنابراین، ما باید بر پارسایی کامل عیسی مسیح تکیه کنیم. پولس کسی را توصیف می‌کند که «کاری نمی‌کند، بلکه به خدایی توکل می‌دارد که بی‌دینان را پارسا می‌شمارد» (رومیان ۵:۴). بین توکل (حتی کمترین مقدار) به اعمال نیک و اعتماد کامل به پارسایی مسیح برای عادل‌شمردگی ما، تناقضی کامل وجود دارد. این چشم‌پوشی کامل از اعمال نیک و توکل مطلب به مسیح و کاری که برای ما انجام می‌دهد، به شکل زیبایی در سرود معروف آگوستوس توپلیدز تحت عنوان صخرهٔ اعصار، به تصویر کشیده شده است:

در دستانم چیزی نمی‌آورم،
فقط به صلیب می‌چسبم.

همین چشم‌پوشی و توکل در سرود ادوارد موتی تحت عنوان صخرهٔ محکم به خوبی بیان شده است:

امید من بر چیزی کمتر از خون و
پارسایی عیسی نیست، ادعایی در مورد
فضیلت‌های خود ندارم،^۴
بلکه کاملاً به نام عیسی تکیه می‌کنم.

بنابراین، وقتی نزد مسیح می‌آییم، ادعایی در مورد فضیلت‌های خود نداریم، بلکه فقط به ایمان به خون و پارسایی او تکیه می‌کنیم، عادل شمرده می‌شویم. فوراً از وضعیت محکومیت و مرگ روحانی به بخشش، پذیرش و امید قطعی به حیات ابدی می‌رسیم. گناهان ما محور شده و به عدالت عیسی مسیح «ملبس» می‌گردیم. هیچ‌گاه پارسا تر از روزی نخواهیم شد (حتی در آسمان) که به مسیح توکل نمودیم یا اکنون توکل می‌کنیم. بدیهی است که در تجربهٔ روزانهٔ خود از پارسایی کاملی که خدا فراهم می‌کند، قاصریم؛ اما چون خدا پارسایی پسرش را به حساب ما گذاشته، ما را مانند او عادل و پارسا می‌بیند.

صلح با خدا

علاوه بر این، پولس می‌گوید: «پس چون از راه ایمان پارسا شمرده شده‌ایم، به واسطه خداوندمان عیسی مسیح از صلح با خدا برخورداریم.» (رومیان ۱:۵). این صلحی هدفمند است. جنگ به پایان رسیده است. بیگانگی و ناراضی‌تای خدا نسبت به ما به خاطر گناهان برداشته شده است. ما دیگر مورد غضب خدا نیستیم. با خدا در صلح هستیم، چه متوجه آن باشیم و چه نباشیم؛ اما اگر حقیقت عادل‌شمردگی را درک کرده و به آن باور داشته باشیم، آرامش ذهنی و فردی را تجربه خواهیم کرد، یعنی در جان‌های خود آرامی خواهیم داشت. خواهیم دانست که از وضعیت محکومیت و انتظار برای داوری ابدی به بخشش و لطف خدا رسیده‌ایم.

شبی را به یاد دارم که در سن ۱۸ سالگی به مسیح ایمان آوردم. از بیرون و ظاهر یک نوجوان الگو بودم، اما مسیحی نبودم، هرچند پیام انجیل را می‌دانستم. یک شب که تنها در تخته‌م دراز کشیده بودم از مسیح خواستم که نجات‌دهنده من شود. فوراً در روحم احساس آرامش کردم و این آرامش از روح‌القدس بود. اما این تجربه تنها به این دلیل امکان‌پذیر بود که مسیح از طریق مرگش بر روی صلیب، صلح با خدا را برایم به ارمغان آورده بود.

واقعه‌های آنی

پولس در رومیان ۱:۵ با فعل گذشته در مورد پارسا شمردگی ما صحبت می‌کند: «پارسا شمرده شده‌ایم.» عادل‌شمردگی، تجربه‌های آنی است و همان لحظه‌ای که شخص به مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده خود ایمان می‌آورد، اتفاق می‌افتد. من به این نتیجه رسیدم که لحظه دقیق عادل‌شمردگی برای بسیاری از کسانی که در خانواده‌های مسیحی بزرگ شدند و ایمان‌شان به مسیح یک تجربه رو به رشد بود، مشخص نیست. اگر شما هم در همین وضعیت هستید، می‌پرسم: آیا امروز به مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده خود ایمان دارید؟ اگر جواب شما مثبت باشد، زمانی که فقط خود خدا می‌داند، عادل شمرده شدید؛ شما در برابر او پارسا گشته‌اید. می‌توانید از این بابت اطمینان خاطر داشته باشید.

اما عادل‌شمردگی فقط یک واقعه آنی نیست که از حافظه ما به‌عنوان تجربه‌ای خوش از گذشته عبور کرده باشد. بلکه، منفعت این واقعه برای ما ابدی است. پولس در رومیان ۲:۵ می‌نویسد که «ما توسط او، و از راه ایمان، به فیضی دسترسی یافته‌ایم که اکنون در آن استواریم.» فیضی که پولس به آن اشاره می‌کند، فیض عادل‌شمردگی است و می‌گوید، همین لحظه و امروز در این فیض استواریم؛ یعنی، از طریق فیض او به جایگاه یا موقعیت عادل‌شمردگی دست یافته‌ایم و تا ابد در این جایگاه باقی خواهیم ماند. این وضعیت هرگز

عوض نمی‌شود. ما برای باقی عمر خود و در کل ابدیت در برابر خدا عادل گشته‌ایم و در نظر او پارسا محسوب شده‌ایم، زیرا او پارسایی مسیح را به ما داده است. این واقعه آنی که به تغییری مستمر و دائم در وضعیت ختم می‌شود، به هیچ وجه غیرعادی نیست. در مورد فرزندخواندگی، زمانی هست که کودک پسر یا دختر قانونی والدین سرپرست می‌گردد. این طفل نام خانوادگی والدین خود را می‌گیرد و به‌عنوان فرزند این والدین در جایگاهی مادام‌العمر قرار می‌گیرد. مشابه همین اتفاق در مورد مهاجرینی رخ می‌دهد که شهروندان کشو ما می‌شوند. هرچند اعلامیه قانونی در روزی مشخص به آن‌ها داده می‌شود که شهروندان آمریکا شده‌اند، اما این یک تجربه آنی است که باقی عمرشان در آن «استوار» خواهند بود.

عادل‌شمردگی ما نیز به همین شکل است. زمانی به مسیح ایمان آوردیم و با ایمان با او متحد شدیم تا مرگش به مرگ ما، اطاعتش به اطاعت ما و پارسایی‌اش به پارسایی ما تبدیل گردد. اگر این قضیه در مورد شما صادق است، مهم‌ترین سؤالی که می‌توانید بپرسید، (چطور من با طبیعت گناه‌آلود بشری خود می‌توانم با خدای قدوس و عادل در رابطه‌ای صلح‌آمیز قرار بگیرم؟) پاسخ داده شد. امروز در برابر خدا ایستاده و از سوی او تا ابد پارسا شمرده شدیم. حال، از رابطه درست با او برخوردار هستید.

واقعیت حاضر

متأسفانه، بسیاری از ایمانداران طوری زندگی نمی‌کنند که انگار عادل‌شمردگی وضعیتی دائم و پایدار است. ایشان از حیات جاویدان در آسمان و رابطه خود با خدا، ناامید شده‌اند. فکر می‌کنند که ردای عدالت مسیح در مرگ را «به تن» خواهند کرد. در همین اثنا، در این زندگی حس پذیرفته شدن نزد خدا را از نحوه عمل کردن به وظایف مسیحی یا دوری از یک سری گناهان گرفته‌اند. «ردای عدالت» ایشان در زندگی روزمره، همان چیزی نیست که از مسیح یافته‌اند، بلکه چیزی است که با عمل دست خود به هم دوخته‌اند. ایشان به‌گونه‌ای زندگی نمی‌کنند که نشان دهد پارسایی ایشان نزد خدا صرفاً به این خاطر است که در مسیح پارسا گشته‌اند.

برعکس، پولس رسول در وضعیت عادل‌شمردگی دائمی زندگی کرد. او در غلاطیان ۲:۲۰ نوشت: «و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به‌خاطر من داد.»^۵ در آیات ۱۵ تا ۲۱، پولس از ایمان خود به مسیح برای عادل‌شمردگی صحبت می‌کند؛ اما عادل‌شمردگی وضعیتی در گذشته نیست، بلکه با استفاده از کلمه اکنون درباره تجربه روزانه زندگی در وضعیت عادل‌شمردگی صحبت می‌کند. همان‌گونه که جورج اسمیتون در مورد این آیه نوشت، «مشخصاً این زبان ایمان

برای به دست آوردن عادل‌شمردگی نیست، بلکه زبان انسانی است که عادل شمرده شده و با پذیرش و تجربه فیض خدا را جلال می‌دهد.^۶ مهم است درک کنیم که پولس با استفاده از کلمه اکنون چه می‌گفت. از نظر او عادل‌شمردگی فقط یک واقعۀ آنی نیست که در گذشته رخ داده باشد، بلکه واقعیتی کنونی است که هر روز در آن شادی می‌کند. پولس کاری را که باید انجام دهیم، کرد. او از هرگونه اعتماد به کار و عمل خویش دست شسته و برای این موضوع، هرگونه بی‌میلی به عدم عملکرد خود را انکار می‌نماید. در عوض، با ایمان به عیسی مسیح و پارسایی او چشم دوخت؛ چرا که با ایمان امروز، فردا و تا ابد در برابر خدا عادل گشته است. در اوایل قرن دوازدهم، الهی‌دان بزرگ دانشکده الهیات پرینستون به نام بی. بی. وارفیلد، چنین نوشت:

در هیچ‌کدام از مراحل زندگی زمینی، هیچ‌چیز در ما نیست یا به‌وسیله‌ی ما انجام نشده که به‌واسطه‌ی آن بتوانیم مورد پذیرش خدا قرار گیریم. ما همیشه باید به خاطر مسیح پذیرفته شویم، در غیر این صورت به هیچ وجه پذیرفته نمی‌گردیم و این وضعیت ادامه دارد تا آنکه ایمان بیاوریم. فقط بعد از ایمان آوردن، این گفته صحت می‌یابد و مادامی‌که زنده هستیم، حقیقت خواهد داشت. نیاز ما به مسیح ما را از ایمان داشتن باز نمی‌دارد؛ طبیعت رابطه ما با او یا خدا (از طریق او) نیز هرگز تغییر نمی‌یابد، فرقی نمی‌کند که نصیب و بهره ما از فیض مسیحی چیست یا به چه رفتاری دست یافته‌ایم. تنها به خاطر «خون و پارسایی» اوست که می‌توانیم به این اطمینان دست یابیم.^۷

آیا گفته وارفیلد را درک کردید؟ هیچ کاری نیست که بتوانید انجام دهید تا مقبول خدا واقع شوید. باید به خاطر مسیح مقبول واقع شوید، نه فقط وقتی که ایمان می‌آورید، بلکه برای تمامی عمر. صرف‌نظر از اینکه چقدر در مسیح رشد کرده‌اید، هرگز به جایی نمی‌رسید که شخصیت یا رفتار مسیحی، شما را مقبول خدا گرداند. شما همواره به پارسایی کامل مسیح وابسته خواهید بود. خدا هیچ‌چیز دیگری را نخواهد پذیرفت. به همین دلیل عادل‌شمردگی برای ما، نه فقط عملی در گذشته، بلکه واقعیتی کنونی است. حال که به پایان این فصل رسیده‌ایم، زمانی را صرف دعا کنید و از خود این سؤالات را پرسید:

- آیا بر اساس پارسایی عیسی مسیح که به حساب ما گذاشته شده، با خدا در صلح هستم؟
- آیا برای نجات خود فقط به عیسی مسیح توکل کرده‌ام یا تا حدودی به اخلاقیات یا وظایف مسیحی خود تکیه کرده‌ام؟

- اگر بدانم که از طریق ایمان به مسیح عادل گشته‌ام، آیا در تجربه روزانه خود از این واقعیت بهره گرفته‌ام یا برای اینکه مقبول خود او واقع شوم، به عملکردم تمرکز می‌کنم؟

من بارها در سراسر این کتاب به غنای بی‌قیاس مسیح اشاره کرده‌ام. به ثروت‌های عظیمی فکر کنید که مسیح با دستانی پر از الماس‌های ۱۴ قیرات در برابر شما ایستاده و پارسایی کامل و بیکران خود را به شما پیشکش می‌کند. شما با مشتی پر از اسباب‌بازی و چیزهای گول‌زنک از مغازه اسباب‌بازی فروشی کنار او می‌ایستید و پارسایی خودتان را به نمایش می‌گذارید. چه چیزی را اساس به دست آوردن یا حفظ مقبولیت خود نزد خدا می‌دانید؟ اسباب‌بازی‌های خودتان یا الماس‌های مسیح؟ دعا می‌کنم که تصمیم درست را بگیرید.

مبادلهٔ عظیم پولس



«هرچند من خود دلایل خوبی برای اتکا به آن‌ها دارم. آری، اگر کسی می‌پندارد که دلایل خوبی برای اتکا به این‌گونه افتخارات انسانی دارد، من دلایلی محکم‌تر دارم: ختنه شده در روز هشتم، از قوم اسرائیل، از قبیلهٔ بنیامین، فرزند عبرانی از والدین عبرانی؛ به لحاظ اجرای شریعت، فریسی؛ به لحاظ غیرت، آزاردهندهٔ کلیسا؛ به لحاظ پارساییِ شریعتی، بی‌عیب.» (فیلیپیان ۳:۴-۶).

سولس ترسوسی نمونهٔ انسانی بود که بسیاری از کلیساها مشتاق بودند در هیئت خود داشته باشند. اعتبارنامهٔ او قابل توجه بود. به زبان امروزی، اینگونه به نظر می‌رسید:

- تعמיד یافته (وقف شده) در کلیسا به‌عنوان یک نوزاد.
- از خانواده‌ای که میراث مذهبی خود را از مهاجران Mayflower گرفته‌اند.
- بسیار پرهیزگار و محتاط در ایمان.
- خادم غیور کلیسا.
- شخصیت و رفتاری بری از ملامت.

علاوه بر این، از اعمال رسولان ۲۲:۲۸ می‌فهمیم که پولس (زیرا او به این نام هم خوانده می‌شد) به‌عنوان شهروند رومی به دنیا آمد و پدرش (حداقل و شاید چندین نسل قبل از او) هم شهروند رومی بود، با اینکه یهودی بودند. این امر، بیانگر این است که پولس در خانواده‌ای از سطح بالای جامعه در تارسوس به دنیا آمده بود. این اعتبارات مذهبی چشمگیر بودند و کاملاً آموخته شده بودند، زیرا او یک یهودی و تحت تعلیم گملائییل یکی از معلمان برجستهٔ آن روزگار بود.

تمام گذشتهٔ پولس مایهٔ افتخار و قدردانی بود. از چیزی شرمسار نبود. حتی با جفا رساندن به کلیسا، فکر می‌کرد خدا را خدمت می‌کند. با این حال، زمانی در زندگی پولس

فرارسید که «همه چیز را به دریا افکند.» چرا از این اصطلاح استفاده می‌کنم؟ اگر توجه کرده باشید، این عبارت به دریانوردی مربوط است و من به این خاطر از آن استفاده کردم که پولس در فیلیپیان ۳:۷-۸ از کلمهٔ زیان استفاده کرد.

«اما آنچه مرا سود بود، آن را به خاطر مسیح زیان شمردم. بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوندم مسیح عیسی، زیان می‌دانم، که به خاطر او همه چیز را از کف داده‌ام. آری، این‌ها همه را فاصله می‌شمارم تا مسیح را به دست آورم.»

خسارت و زیانِ بار

فقط یک جای عهدجدید از کلمهٔ زیان استفاده شده و آن در توضیح لوقا از سفر خطرناک پولس به روم بود که چند ماه قبل از نوشتن نامه‌اش به فیلیپیان تجربه کرده بود. اعمال رسولان ۲۷ این سفر را بازگو می‌کند و در این روایت پولس دو بار به خسارت و زیان بار به خاطر طوفانی سهمگین اشاره کرد.

در آن روزها، وقتی کشتی گرفتار طوفان شدید می‌شد، خدمه به‌عنوان آخرین راه‌کار بارها را به دریا می‌انداختند تا کشتی را سبک کنند. این امر باعث می‌شد که کشتی بالای آب بیاید و خطر غرق شدن به خاطر امواج بلندی که به عرشهٔ کشتی می‌خورد، کمتر شود. مشخصاً چنین عملی به مالک کشتی یا کاپیتان ضرر بسیار زیادی وارد می‌کرد. تنها یک روایت دیگر در کتاب مقدس دربارهٔ ضرر و از دست دادن بار کشتی صحبت می‌کند: یونس ۱:۵. در این دریاهای سنگینی که پولس و یونس تجربه نمودند، بار در واقع خطرناک می‌شد. نگه داشتن آن نه تنها کشتی، بلکه خدمه و مسافری را هم به خطر می‌انداخت.

در هر دو نمونه، مالکین کشتی با انتخابی سخت روبرو بودند: بار را به دریا بیاندازند و متحمل ضرر شوند، به این امید که کشتی را نجات دهند یا بار را نگه دارند و خطر همه چیز را بپذیرند؛ بار، کشتی و جان مسافری و خدمه.

ضرر و زیانِ پولس

بنابراین، در فیلیپیان ۳، پولس در مورد از دست دادن اعتبار مذهبی خود صحبت می‌کند، همانطور که قبلاً در مورد ضرر بار کشتی صحبت کرده بود. قیاس از دست دادن بار کشتی در تجربهٔ مذهبی پولس چنین بود: هرگونه اعتماد به دستاوردهای مذهبی در خصوص نجات

نه تنها بی‌فایده، بلکه به شدت خطرناک است. هرچند پولس چیزی برای شرمساری یا چیز زیادی برای قدردانی نداشت، همین امور می‌توانست او را از نجات ابدی بازدارد. اما در اینجا تشبیه از دست دادن بار تمام می‌شود. خدمه کشتی (به‌خصوص کاپیتان) با تأسف فراوان بار را به آب می‌اندازد، زیرا انجام این کار خسارت مالی فراوانی به همراه دارد. من اساساً یک تاجر هستم و هر بار که روایت سفرهای خطرناک یونس و پولس را می‌خوانم، با مالکین کشتی همدردی می‌کنم. آن‌ها به زبان امروزی مالکین کسب و کارهای کوچک بودند و من به خسارت مالی هنگفت ایشان به خاطر از دست دادن بارهایشان فکر می‌کنم، به‌خصوص چون بیمه دریانوردی نداشتند که خسارت ایشان را جبران کند. اگر من کاپیتان یکی از این کشتی‌ها بودم، در مورد انتخاب بین از دست دادن بار و از دست دادن جانم تردیدی نداشتم؛ اما باز هم با پشیمانی زیاد این تصمیم را می‌گرفتم. از نظر پولس، جای هیچ پشیمانی نبود. در واقع، او «بار» پیشینه مذهبی و دستاوردها را بی‌ارزش می‌شمارد (ر.ک. آیه ۸). شاید معادل دقیق‌تر و گویاتر آن در آیه ۸، فضله باشد؛ باقی‌مانده غذا یا چیزهایی که در سطل زباله می‌اندازید. وقتی در نیروی دریایی آمریکا خدمت می‌کردم، در عقب کشتی ما یک مکانی برای زباله قرار داشت. بعد از هر وعده غذایی، آشغال‌ها را در آن مجرا می‌انداختند تا وارد اعماق اقیانوس شود. برعکس پشیمانی به خاطر از دست دادن بار، دور ریختن زباله پشیمانی نداشت. ما با شادی از آن‌ها خلاص می‌شدیم.

کشف پولس

پولس به این نتیجه رسید که زمینه مذهبی او نه تنها برای امنیت روحانی‌اش خطرناک بود، بلکه به تعبیری چیزی بیش از زباله نبود؛ چیزی که عمداً در ناودان ریخته می‌شد. چرا؟ چون چیزی بس ارزشمندتر یافته بود. او پارسایی‌ای را کشف کرده بود که از جانب خدا و از طریق ایمان به عیسی مسیح حاصل گشته بود (ر.ک. فیلیپیان ۳:۹). پولس قبلاً دستاوردهای مذهبی خود را اساس مقبول شدن نزد خدا می‌دانست. او مانند هم‌وطنان یهودی خود تلاش کرده بود از طریق رعایت شریعت به پارسایی دست یابد (ر.ک. رومیان ۳:۱۰-۴)؛ اما زمانی فرا رسید- احتمالاً در طول سه روزی که در دمشق نابینا شده و روزه گرفته بود (ر.ک. اعمال ۹:۷-۹)- که پی برد تلاش‌های او برای پارسا شدن از طریق به جا آوردن شریعت، راه به جایی نمی‌برد. این‌ها او را از تنها راه نجاتی که خدا فراهم ساخته بود، باز می‌داشت. وقتی به پارسایی کاملی که خدا از طریق پسرش عیسی مسیح فراهم کرده بود، پی برد، تلاش‌های خود را برای پارسا بودن چیزی بیشتر از فضله‌ای که به دریا انداخته می‌شود، نمی‌دانست.

بنابراین، پولس به این تبدیل عظیم دست یافت. او پارسایی خود را با پارسایی کامل عیسی مسیح عوض کرد. نه تنها پارسایی خود را دور افکند، بلکه در مقایسه با عظمت شناخت عیسی مسیح به عنوان نجاتدهنده خود، فضله‌ای بیش ندانست و پارسایی او را بدست آورد. او فضله نیکویی خود را با غنای بی‌قیاس مسیح معاوضه کرد.

البته پولس این معاوضه بزرگ را تنها به این دلیل می‌توانست انجام دهد که خدا معاوضه‌ای عظیم انجام داد که در دوم قرنتیان ۵:۲۱ این‌گونه توصیف شده است: «او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم.» خدا بار گناهان ما را بر مسیح قرار داد تا پارسایی مسیح را نصیب ما گرداند.

به این جمله‌بندی ظریف توجه کنید. پولس پارسایی خود از طریق رعایت شریعت را با پارسایی مسیح از طریق ایمان عوض کرد. با این حال، در دوم قرنتیان ۵:۲۱، خدا گناه ما را با پارسایی مسیح جایگزین می‌کند. از این مطلب چه یاد می‌گیریم؟ می‌بینیم که تلاش‌های ما در راه پارسایی در واقع گناهی بیش نیستند، زیرا نمی‌توانند به سطح پارسایی کاملی که شریعت خدا می‌طلبد، برسند. اگر از استعاره خوراک استفاده کنیم، آن‌ها فقط ته مانده غذا برای فردا نیستند، بلکه آشغالی هستند که باید در زباله انداخت.

بیاید به تشبیه کشتی بازرگان برگردیم. پولس احتمالاً با کشتی غلات سفر می‌کرد که غلات را از مصر به روم می‌برد. تصور کنید که یکی از این کشتی‌ها در بندر، آماده این است که بار گندم را برد و صاحب کشتی می‌فهمد فرصتی پیش آمده که بار طلا را جابجا کند که ارزش آن خیلی بیشتر از بار گندم است و برای او سود مالی خیلی بیشتری دارد. او چه کار خواهد کرد؟ آیا می‌گوید: «کشتی من کشتی گندم است. نمی‌توانم طلا جابجا کنم؟» به هیچ وجه. در این شرایط او گندم را رها می‌کند، چون فرصت دارد چیزی ارزشمندتر حمل کند؛ بنابراین، کاپیتان این مبادله بزرگ را انجام می‌دهد. فرصت جابجایی گندم را با فرصت بسیار ارزشمندتر حمل طلا عوض می‌کند.

پس در واقع باید به دو سناریو در دنیای تجارت دریایی، نگاهی بیاندازیم تا آنچه پولس در فیلیپیان به ما می‌گوید را بهتر درک کنیم. از یک طرف، تصویر کشتی در طوفان می‌بینیم که در آن بار نیکویی انسان خطرناک می‌شود، زیرا ما را از نگرینستن به مسیح به عنوان تنها امید عادل شدن در برابر خدا بازمی‌دارد؛ اما سناریوی دوم یعنی رد کردن بار گندم به خاطر طلا به ما تعلیم می‌دهد که حتی بهترین عملکرد ما در مقایسه با پارسایی مسیح فضله‌ای بیش نیست. این‌گونه نیست که عملکرد ما خوب نباشد. درست برعکس! در مورد پولس، پیشینه و دستاوردهای مذهبی او قابل توجه بود؛ اما وقتی آن را با پارسایی کامل و مطلق مسیح مقایسه کرد، آن را به عنوان فضله دور انداخت.

معجزه فیض

به باور من، نه گناهان وقیح، بلکه اخلاقیات بشر، بزرگترین مانع بر سر راه انجیل است. اگر از فردی معمولی و مطیع شریعت پرسید چرا انتظار دارد که به بهشت برود، جوابش احتمالاً این خواهد بود: «چون آدم خوبی بودم.» جوان ثروتمند (ر.ک. متی ۱۹: ۱۶-۲۰)، برادر بزرگتر پسر گمشده (ر.ک. لوقا ۱۵: ۲۸-۳۰) و شخص فریسی که در معبد دعا می‌کرد (ر.ک. لوقا ۹: ۱۸-۱۲) همگی یک ویژگی مشترک داشتند: آن‌ها به نیکویی خود مطمئن بودند. نگرش آنان در جامعه ما هم تکرار شده است. هرچقدر فرد مذهبی‌تر باشد، درک این موضوع که به پارسایی عیسی مسیح نیاز دارد، برای او دشوارتر خواهد بود.

یک بار داستانی خواندم دربارهٔ دو مردی که کنار یکدیگر جلوی مراسم عشاء یک کلیسای انگلیسی زانو زده بودند. یکی از آن‌ها قبلاً مجرم بود، حبس خود را گذرانده و اکنون از زندان آزاد شده بود. دیگری قاضی‌ای بود که سال‌ها پیش به او حکم زندان داده بود. بعد از جلسه، خادم از قاضی پرسید: «آن مردی که کنار تو زانو زده بود را شناختی؟»

قاضی گفت: «بله شناختم. این معجزه فیض بود.»

«منظورت این است که این شخص که سابقاً زندانی بوده باید کنار تو زانو می‌زد؟»

قاضی جواب داد: «نه به هیچ وجه. معجزه این است که من باید کنار او زانو بزنم. می‌دانی، آن مرد کاملاً می‌دانست که گناهکار است و به نجات‌دهنده نیاز دارد؛ اما من در خانه‌ای مذهبی بزرگ شدم، زندگی پاک و اخلاقی داشته‌ام و به جامعه خدمت کرده‌ام. برای شخصی مثل من خیلی سخت‌تر است که بفهمم به نجات‌دهنده نیاز دارم. من معجزه فیض هستم.»

به تجربه شخصی پولس چگونه واکنش نشان می‌دهید؟ آیا با او همذات‌پنداری کردید، یعنی به همان جایی رسیدید که «بزرگ‌ترین تبادل» خود را انجام داده بودید؟ آیا اعتماد به تجربه مذهبی خود را کنار گذاشته و منحصرأ به خون و پارسایی مسیح توکل نموده‌اید؟ شاید شما هم تا حدودی مثل قاضی انگلیسی باشید که در خانواده‌ای مذهبی و بسیار اخلاقی بزرگ شده‌اید. همیشه در نظر مردم نیکو و اساساً بی‌ملامت بوده‌اید. این چیزی نیست که از آن شرمساز باشید؛ اما اگر امید زندگی ابدی شما بر طبق این نیکویی است، پس «بار» مذهبی شما در واقع برایتان خطرناک شده و مانع این می‌شود که به بهشت بروید.

اما تصور کنید که خود را تا حدودی شبیه زندانی سابق می‌بینید. شاید فکر کنید گناه شما آنقدر بزرگ است که قابل بخشش نیست. اما زانو زدن شخص زندانی در کنار قاضی و دزد توبه‌کار بر روی صلیب بر این واقعیت شهادت می‌دهد که خون مسیح به راستی می‌تواند ما را از همه گناهان پاک سازد. چه خود را شبیه قاضی ببینید، چه شبیه زندانی سابق، شما هم می‌توانید معجزه فیض باشید.

در مورد ما چطور؟

اما در مورد بقیه ما چطور؟ در مورد ما که به مسیح توکل نموده‌ایم، چطور؟ آیا داستان پولس ارتباطی با ما دارد؟ بله، قطعاً! همه ما به‌طور طبیعی به سمت رابطه عمل‌محور با خدا میل و رغبت داریم. می‌دانیم که به‌واسطه‌ی فیض و از طریق ایمان نجات یافته‌ایم نه از طریق اعمال (ر.ک. به افسسیان ۲:۸-۹)، اما به نحوی این تفکر را داریم که از طریق اعمال خود برکت می‌یابیم. پس از اینکه اعمال خود را به واسطه‌ی ایمان به دریا افکندیم، می‌خواهیم برای حفظ و جلب محبت خدا آن‌ها را بیرون بکشیم. یا با استفاده از مثال غذا، به جای اینکه پارسایی خود را میزی پر از خرده آشغال بدانیم که باید به سطل زباله ریخته شود، برای اینکه دعاهايمان مستجاب شود، آن‌ها را نگه می‌داریم تا بعداً از آن استفاده کنیم.

باید یاد بگیریم و هر روز به خود یادآوری کنیم که لطف خدا (برکات و پاسخ خدا به دعانه فقط بر پایه‌ی اعمال، بلکه بر پایه‌ی شایستگی بی‌کران عیسی مسیح شامل حال ما می‌گردد؛ بنابراین، آیا جایی در زندگی مسیحی برای انضباط روحانی، اطاعت از خدا و خدمت وفادارانه به او وجود دارد؟ یقیناً! و وقتی همچنان به داستان پولس نگاه می‌کنیم، به جایگاه آن پی خواهیم برد.

خود را به پیش راندن

شکی نیست که پولس بعد از ایمان آوردن به مسیح به همان اندازه و حتی بیشتر سخت‌کوش و باغیرت بود. باید به خواندن کلام او در فیلیپیان ۳:۱۲-۱۴ ادامه دهیم:

«نمی‌گویم هم‌اکنون به این‌ها دست یافته‌ام یا کامل شده‌ام، بلکه خود را به پیش می‌رانم تا چیزی را به دست آورم که مسیح عیسی برای آن مرا به دست آورد. برادران، گمان نمی‌کنم هنوز آن را به دست آورده باشم؛ اما یک کار می‌کنم، و آن اینکه آنچه در عقب است به فراموشی می‌سپارم و به سوی آنچه در پیش است خود را به جلو کشانده، برای رسیدن به خط پایان می‌کوشم، تا جایزه‌ای را به دست آورم که خدا برای آن مرا در مسیح عیسی به بالا فراخوانده است.»

به دو اصطلاح قوی که پولس استفاده کرده دقت کنید: خود را به پیش می‌رانم (آیات ۱۲ و ۱۴) و خود را به جلو می‌کشانم (آیه ۱۳). کلمه‌ای که به پیش راندن ترجمه شده، همان کلمه‌ای است که در فیلیپیان ۳:۶ تحت عنوان آژاردهنده ترجمه شده است. در حقیقت، این متداول‌ترین کاربرد از این کلمه در عهدجدید است. همان‌گونه که پولس در

آیات ۱۲ و ۱۴ از آن استفاده می‌کند، مفهوم آزار و جفا دیدن برای به دست آوردن جایزه را می‌رساند. مفهوم خود را به جلو کشاندن بسیار واضح و زنده است. تصویر دونده‌ای را نشان می‌دهد که تمام اعصاب و ماهیچه‌های خود را به کار می‌گیرد تا از خط پایان عبور کند. اما انگیزه‌ای که در غیرت پولس در آیه ۶ وجود دارد، به شکل چشمگیری از آنچه در آیات ۱۲ تا ۱۴ آمده، متفاوت است. در آیه ۶، انگیزه او غیرت برای به‌تنهایی رسیدن به پارسایی است. در آیات ۱۲ تا ۱۴، غیرت دارد که پارسایی کامل مسیح را بالا ببرد و در نتیجه، مشتاق این است که آن کسی باشد که خدا از او خواسته (به بیان پولس، آن چیزی را به دست آورم که مسیح عیسی برای آن مرا به دست آورد).

ارتباط مستقیمی بین ایمان به پارسایی خدا و غیرت داشتن به خاطر مسیح وجود دارد. هرچقدر شخصی پارسایی خودش را بی‌ارزش‌تر بداند و با ایمان به پارسایی مسیح بچسبد، انگیزه بیشتری برای زندگی و کار کردن برای او خواهد داشت. همین فعالیت مسیحی می‌تواند نمودی از پارسایی خودمان باشد که فکر می‌کنیم لطف و توجه خدا را جلب می‌کند یا می‌تواند جلوه‌ای از محبت و قدردانی باشد، از این جهت که از طریق پارسایی مسیح، لطف او شامل حال ما شده است.

حال که به پایان این فصل رسیده‌ایم، از شما دو سؤال دارم:

- آیا فقط به پارسایی مسیح به‌عنوان اساس و مبنای عدالت و پارسایی خود در برابر خدا توکل کرده‌اید یا به اعمال مذهبی خود (حتی به میزان کم)؟
- اگر از قبل، برای نجات خود فقط به مسیح توکل کرده‌اید، آیا هنوز این باور را دارید که باید با اعمال خود در این زندگی، لطف خدا را به خود جلب کنید؟

قطعاً اطاعت و اعمال نیک برای زندگی مسیحی مهم هستند. کل عهد جدید به‌وضوح بر این موضوع صحنه می‌گذارد؛ اما اگر سعی می‌کنیم آن‌ها را به شایستگی تبدیل کنیم تا امید زندگی جاودان را به ما بدهند یا حتی لطف خدا را در زندگی بدست آوریم، آن‌ها به باری خطرناک تبدیل می‌گردند و فضله‌ای بیش نیستند. باشد که کاملاً درک کنیم که با غنای بی‌قیاس مسیح و عادل بودن در نظر خدا که از این ثروت‌ها ناشی می‌شود، اطمینان به زندگی جاودان و لطف خدا را در این زندگی خواهیم داشت.

عطای خدا



شما می‌توانید توضیح پولس رسول از انجیل در رومیان ۳ تا ۴ را درک کنید بدون اینکه بفهمید چقدر ایمان به پیام آن اهمیت دارد. او از همان ابتدا به ما می‌گوید که این پارسایی خدا که از طریق آن عادل شمرده می‌شویم، با ایمان به مسیح پدید می‌آید (ر.ک. ۲۲:۳). او از اول این آیه تا فصل ۴ بیش از ۲۰ بار از اسم ایمان و فعل معادل آن، ایمان داشتن استفاده می‌کند.

در حقیقت، اگر حقیقتی وجود داشته باشد که پولس در مورد آن احساس قوی‌ای دارد، همان تناقض عادل‌شمردگی به واسطه ایمان و عادل‌شمردگی به واسطه حفظ شریعت است. به همین دلیل قبلاً گفتم که ایمان دربرگیرنده چشم‌پوشی کامل از اعتماد به نیکویی (به‌جا آوردن شریعت) خودمان است، همچنین اعتماد کامل به عیسی مسیح و پارسایی او.

بنابراین، سوالی که پیش می‌آید این است: چگونه ایمان می‌آوریم؟ آیا این ایمان صرفاً پاسخی ذهنی به پیام انجیل است؟ یا کسانی که انجیل را با دیگران در میان می‌گذارند باید هنر متقاعدسازی داشته باشند یا فن «بستن یک معامله» را بلد باشند؟ چگونه یک نفر ایماندار می‌شود؟

پاسخ کوتاه به این سوال، این است که ایمان عطای خداست. باید هم همینطور باشد. یک مثل قدیمی هست که می‌گوید: «کسی که برخلاف میلش مجاب شده باشد، هنوز همان باور را دارد.» آیا تا به حال سعی کرده‌اید کسی را مجاب کنید تا نظرش را عوض کند، وقتی نمی‌خواهد تغییر کند؟ دلایل مستند و حقایق غیرقابل بحث را به ایشان نشان داده‌اید، اما تا وقتی پذیرنده نباشد، تغییر نخواهد کرد. آن‌ها فقط به لحاظ ذهنی «پافشاری می‌کنند.» حال، اگر این موضوع در امور روزمره و عادی زندگی صدق کند، چقدر بیشتر در قلمرو روحانی صادق است؟

اسارت روحانی ما

نوشته‌های پولس پر از توصیفات ملالت‌انگیز از وضعیت روحانی ما قبل از ایمان آوردن است. افسسیان ۱:۲-۳ یکی از کامل‌ترین آن‌هاست.

و اما شما به سبب نافرمانی‌ها و گناهان خود مرده بودید، و زمانی در آن‌ها گام می‌زدید، آنگاه که از روش‌های این دنیا و از رئیس قدرت هوا پیروی می‌کردید، از همان روحی که هم‌اکنون در سرکشان عمل می‌کند. ما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می‌زیستیم و از هوای نفس خود پیروی می‌کردیم و خواسته‌ها و افکار آن را به جا می‌آوردیم؛ ما نیز همچون دیگران، بنا به طبیعت خود محکوم به غضب خدا بودیم.

اولین چیزی که پولس می‌گوید، این است که ما مرده بودیم. البته او دربارهٔ مرگ روحانی صحبت می‌کند؛ بنابراین، ما اصلاً پذیرای خدای کتاب مقدس نبودیم. شاید مذهبی بودیم، اما هنوز مرده بودیم. داستان سولس ترسوسی را در فصل گذشته با یاد دارید؟ امروز هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که از او مذهبی‌تر است، با این حال، او به لحاظ روحانی مرده بود.

کسانی که مرگ روحانی دارند، نمی‌توانند انجیل را بپذیرفته و قبول کنند. همان‌گونه که پولس در اول قرن‌تین ۱۴:۲ گفت: «اما انسان نفسانی امور مربوط به روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا در نظرش جهالت است، و قادر به درکشان نیست، چرا که قضاوت درست دربارهٔ آن‌ها تنها از دیدگاهی روحانی میسر است.» آیا این بدین معناست که بی‌ایمانان نمی‌توانند حقایق انجیل را درک کنند؟ خیر. این بدین معناست که نمی‌توانند بپذیرند که به آن نیاز دارند و آن را قبول کنند. تا وقتی که به لحاظ روحانی مرده هستیم، نمی‌توانیم «تصمیم بگیریم» که به انجیل ایمان آورده و به عیسی مسیح توکل کنیم.

پولس پس از اینکه وضعیت ما را به لحاظ روحانی مرده دانست، با جزئیات بیشتری توصیف نمود که این مرگ روحانی چگونه به نظر می‌رسد (آیات ۲-۳).

اولین چیزی که پولس می‌گوید، این است که ما از راه‌های دنیا پیروی نمودیم. کلمهٔ دنیا اغلب در کتاب مقدس اصطلاحی کوتاه شده و به معنای انسان‌های جامعه‌ای که ضد خدا هستند، به کار رفته است. دنیا شامل افرادی مذهبی مثل سولس ترسوسی (و هزاران عضو کلیسای امروز) و شریرترین و فاسدترین مردمی است که به راحتی «گناهکار» محسوب می‌گردند. این‌ها یک سری از خصوصیات مردم دنیا هستند:

پارسایی نیست، حتی یکی.
هیچ کس فهیم نیست،
هیچ کس جوایای خدا نیست...
نیکوکاری نیست، حتی یکی...
ترس خدا در چشمانشان نیست.
(رومیان ۳: ۱۰-۱۲، ۱۸)

این دنیاست. رفتار انسان‌های دنیوی نسبت به خدا از بی‌تفاوتی تا دشمنی متغیر است، اما نکته اصلی، این است که آن‌ها جوایای خدا نیستند؛ و این همان دنیایی است که از آن پیروی می‌کردیم.

دوم اینکه، پولس می‌گوید: «و زمانی که در آن‌ها گام می‌زدید، آنگاه که از روش‌های این دنیا و از رئیس قدرت هوا پیروی می‌کردید، از همان روحی که هم‌اکنون در سرکشان عمل می‌کند» (آیه ۲). این اشاره به شیطان یا ابلیس دارد. ما دوست نداریم فکر کنیم که پیرو شیطان هستیم، اما این چیزی است که کتاب مقدس می‌گوید و به این معنا نیست که تا جایی که می‌توانستیم شرور بودیم، زیرا پولس در جای دیگری گفت: «شیطان نیز خود را به شکل فرشته نور در می‌آورد.» (دوم قرنتیان ۱۱: ۱۴)

موضوع این است که شیطان ما را نسبت به انجیل کور کرده است. که پولس بار دیگر گفت: «خدای این عصر ذهن‌های بی‌ایمانان را کور کرده تا نور انجیل جلال مسیح را که صورت خداست، نبینند.» (دوم قرنتیان ۴: ۴) و سپس در کولسیان ۱: ۱۳ نوشت که خدا «ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است.»

پیش از آنکه خدا ما را از سلطه شیطان رهایی دهد، اسیر او بودیم. نمی‌توانستیم نور انجیل را ببینیم. این نشان دهنده ناتوانی روحانی - (نه روحی) ماست. ما به لحاظ روحانی کور بودیم و نمی‌فهمیدیم که به نجات‌دهنده نیاز داریم یا نیاز به این داریم که خدا با فیض خود او را برای ما مهیا سازد.

سپس، پولس به ما می‌گوید که ما امیال طبیعت گناه‌آلود خود را به‌جا می‌آوردیم (ر.ک. افسسیان ۲: ۳). پولس به شکلی خاص‌تر در رومیان ۷: ۸-۸ درباره این طبیعت توضیح می‌دهد: «زیرا طرز فکر انسان نفسانی با خدا دشمنی می‌ورزد، چرا که از شریعت خدا فرمان نمی‌برد و نمی‌تواند هم‌برد، و کسانی که در حاکمیت نفس هستند، نمی‌توانند خدا را خشنود سازند.» توجه کنید که پولس از افعال منفی استفاده می‌کند. طبیعت گناه‌آلود ما نمی‌تواند از شریعت خدا فرمان‌بردار باشد؛ نمی‌تواند خدا را خشنود سازد. پولس در رومیان ۶: ۱۷ ما را بردگان گناه می‌خواند، یعنی ما اسیر طبیعت گناه‌آلود خود بودیم.

برای آمریکایی‌های درستکار و نجیب، پذیرفتن این موضوع که ما طبیعتاً دشمن خدا هستیم و نمی‌توانیم او را خشنود کنیم، سخت است. دلیلش این است که اخلاقیات عمومی

در آمریکا به اضافه شرکت در کلیساها در روزهای یکشنبه) را با اطاعت از شریعت خدا اشتباه گرفته‌ایم. اکثر آمریکایی‌ها هرگز به صورت جدی با معیار بسیار والای شریعت جاودان خدا، روبرو نشده‌اند. اگر هم روبرو شدند، معمولاً خصومت خود را نسبت به آن نشان داده‌اند.

بیا بید برای لحظه‌ای این مطالب را خلاصه کنیم: ما به لحاظ روحانی مرده بودیم، در فرهنگی که کاملاً به ضد خداست، گرفتار شده‌ایم، زیر سلطه شیطان هستیم و اسیر و برده طبیعت گناه‌آلود خود می‌باشیم؛ و بدون کار مافوق طبیعی خدا در زندگی‌هایمان، نمی‌توانیم در مورد وضعیت خودمان کاری بکنیم.

زنده با مسیح

پولس مشتاق این است که تصویری ملال‌آمیز از وضعیت ما به تصویر بکشد و بعد می‌گوید: «اما علاج خدا این است!» او این کار را در رومیان ۳:۲۰-۲۱ و تیتوس ۳:۳-۷ و همچنین افسسیان ۲:۱-۵ انجام می‌دهد که می‌گوید هرچند به خاطر خطاها و گناهان مان مرده بودیم، اما خدا در مسیح ما را زنده ساخت. این خداست که به ما حیات روحانی می‌دهد. ما نمی‌توانیم روح خود را زنده سازیم، درست همان‌گونه که شخص مرده نمی‌تواند خود را زنده سازد.

وقتی ایلعازر در قبر مرده بود، نمی‌توانست تصمیم بگیرد که به حیات برگردد. در حقیقت، او نمی‌توانست به دعوت عیسی که گفت: «ایلعازر بیرون بیا!» جواب دهد، مگر آنکه با آن دعوت، به او حیات بخشد (برای دانستن روایت کامل ر.ک. یوحنا ۱۱:۱-۴۴). وضعیت ایلعازر (زمانی که در قبر قرار گرفت)، تصویر وضعیت مصیبت‌بار روح ماست. می‌توانیم صدها بار دعوت انجیل را بشنویم، اما تا زمانی که این دعوت با قدرت حیات‌بخش روح‌القدس همراه نباشد، نمی‌توانیم به آن پاسخ دهیم و فرقی با ایلعازر که عیسی صدایش کرد، نداریم.

می‌دانم برایمان سخت است قبول کنیم که نمی‌توانستیم تصمیم بگیریم از مسیح اطاعت کنیم، مثل اینکه بخواهیم تصمیم بگیریم بیمه عمر بیشتری بخریم. حقیقت این است که ما تصمیم گرفتیم به مسیح توکل کنیم، اما دلیلی که این تصمیم را گرفتیم، این است که ابتدا خدا ما را به لحاظ روحانی زنده ساخت. این بخشی از خبر خوش است. زمانی که روح ما مرده بود، خدا نزد ما می‌آید، آنگاه که حتی شرایط خود را درک نمی‌کنیم و به ما این قابلیت روحانی را می‌دهد که از مصیبت خود آگاه شده و راه‌حل را در مسیح ببینیم. خدا تا نیمه راه نمی‌آید تا نیازهای ما را رفع کند. او تمام مسیر را طی می‌کند. وقتی مرده بودیم، او ما را در مسیح عیسی زنده کرد؛ و اولین عمل برای این حیات جدید، این است که با ایمان به عیسی روی آوریم.

تولد تازه

در مکالمه عیسی با نیکودیموس فریسی، به ضرورت کار روح در بخشیدن ایمان با ما پی بردیم (ر.ک. یوحنا ۳: ۱۲). در آیه ۳، عیسی با تأکید می‌گوید: «تا کسی از نو زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا را ببیند.» در آیه ۵ می‌گوید: «تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد.» در نهایت، در آیه ۷ تا ۸، عیسی عمل حاکمانه روح‌القدس در تولد تازه را با بادی رمزآلود و مقتدر مقایسه می‌کند.

عیسی به نیکودیموس و ما چه می‌گوید؟ توجه کنید که عیسی نه از اجازه گرفتن برای ورود به پادشاهی، بلکه از ناتوانی در وارد شدن به آن به دور از تولد تازه صحبت می‌کند. همه ما تفاوت ممکن است و می‌تواند را در یک توانایی تشخیص می‌دهیم. در اینجا عیسی بارها از کلمه توانست استفاده می‌کند. به عبارت دیگر، ما این توانایی را نداریم که وارد پادشاهی خدا شویم مگر اینکه روح خدا از طریق تولد تازه به ما حیات ببخشد؛ بنابراین، ما از طریق عمل حاکمانه و مونرژستی (یعنی فقط کار روح) روح‌القدس تولدی تازه یافتیم؛ بنابراین، در نتیجه این تولد تازه، ایمانی که به ما داده شده را به کار گرفته و وارد پادشاهی خدا می‌شویم.

در پرتو تعلیم یوحنا ۳: ۱-۸ و افسسیان ۲: ۱-۵ (ایمان در نتیجه حیات روحانی پدید می‌آید) است. باید آیاتی مانند اعمال رسولان ۱۶: ۱۴ را درک کنیم: «در میان آنان زنی خداپرست از شهر تیاتیرا بود که به سخنان ما گوش فرا می‌داد. او لیدیه نام داشت و فروشنده پارچه‌های ارغوان بود. خداوند قلب او را گشود تا به پیام پولس گوش بسپارد.» اینکه خداوند قلب لیدیه را گشود، به چه معناست؟ به این معناست که او را به لحاظ روحانی زنده کرد تا تولد تازه داشته باشد؛ یعنی، او بسته بودن ذهنش را که به واسطه شیطان ایجاد شده، برداشت تا بتواند انجیل را درک کرده و بپذیرد. این بدین معناست که او را از قلمروی تاریکی که در آن اسیر بود، بیرون آورد تا بتواند با ایمان پاسخ بدهد. به ترتیب وقایعی که لوقا به ثبت رسانده، توجه کنید. خداوند قلب او را گشود؛ سپس، به پیام پولس گوش سپرد. اگر خدا قلب او را نگشوده بود، نمی‌توانست این پیام را بشنود.

فکری تازه

من متوجه شدم آنچه درباره ضرورت نقش روح‌القدس در ایمان گفتم، برخلاف تفکر رایج و کنونی است. ما به این باور خو گرفته‌ایم (من کلمه «ما» را در اوایل زندگی مسیحی خود گنجانده بودم) که ایمان تنها به واسطه‌ی درک ذهنی حقیقت انجیل و تصمیم اراده‌ی ما برای

توکل به مسیح به ما عطا می‌شود. بنابراین، در نتیجه کاری که ما به تنهایی انجام می‌دهیم، خدا حیات روحانی یا تولد تازه به ما می‌بخشد. هرچند این مفهوم که کار تجدیدکننده روح القدس (تولد تازه) مقدم است و به ایمان ما منجر می‌گردد، ممکن است برای بسیاری از مردم زمان ما جدید باشد و در حقیقت از زمان اصلاحات قرن شانزدهم، تعلیم تاریخی کلیسا بوده است. به کلام چارلز وسلی، سرودنامه‌نویس معروف متدیست قرن هجدهم توجه کنید:

روح زندانی من در بند گناه و تاریکی نفس اسیر است؛
چشمان تو پرتویی زنده ساطع کرد؛
بیدار شدم، سیاه‌چاله از نور آتش گرفت؛
زنجیرهایم فرو افتاد، قلبم آزاد شد؛
برخاستم، جلو رفتم و از پی تو رفتم.^۲

بینید که وسلی چگونه دلش را اسیر گناه دانست و بعد کار مقتدرانه روح به او حیات بخشید. تنها آن زمان بود که برخاست و مسیح را پیروی نمود. چیزی که برای وسلی صحت داشت، امروز هم برای ما صدق می‌کند.

مخصوصاً روح القدس از طریق روش‌های انسانی یعنی بشارت هم کار می‌کند. همان‌گونه که در فصل ۹ دیدیم، «پس ایمان از شنیدن پیام سرچشمه می‌گیرد و شنیدن پیام، از طریق کلام مسیح میسر می‌شود.» (رومیان ۱۰: ۱۷)؛ اما پیام ما بخش مهمی از کار روح القدس است که به بیشترین قدرت و اختیار بخشیده و قلب شنوندگان را مثل لیدیه باز می‌کند. به کلام پولس به ایمانداران تسالونیکیه توجه کنید: «چرا که انجیل ما تنها نه با کلمات، بلکه با قدرت و روح القدس و یقین کامل به شما رسید، چنانکه نیک می‌دانید به‌خاطر شما چگونه در میانتان رفتار کردیم.» (اول تسالونیکیان ۱: ۵)

وقتی پیام پولس با کار پرفدردت روح القدس همراه شد، چه نتیجه‌ای در بر داشت؟ تسالونیکیان «از بت‌ها دست کشیده، به سوی خدا [بازگشتند] تا خدای زنده و حقیقی را خدمت [کنند].» (اول تسالونیکیان ۹: ۱)

تسالونیکیان ایمان آوردند و ایمان خود را به کار گرفتند. خدا ایمان را در ما قرار نمی‌دهد، بلکه از طریق روح خود حیات روحانی در ما پدید می‌آورد تا بتوانیم ایمان آوریم. ایمان عطای خداست. بخشی از مجموع کلی نجاتی است که خدا از طریق کار مسیح و روح القدس برای ما و در ما، عطا می‌کند. به عبارت دیگر، این سهم ما در نقشه عظیم خدا نیست. خدا آن را انجام می‌دهد. ایمان بخشی از غنای بی‌قیاس مسیح است.

تشویق به دعا

درک و تشخیص این امر که ایمان عطای خداست {نه نتیجهٔ متقاعدسازی مبشر (و من این اصطلاح را در اشاره به هر کسی به کار می‌برم که انجیل را با دیگری در میان می‌گذارد)} باید ما را تشویق کند که با اطمینان دعا کنیم؛ اما این بدین معناست که هیچ‌کس هر چقدر هم سرسخت باشد، از تولد تازه و کار تبدیل‌کنندهٔ روح‌القدس دور نیست.

به کسانی فکر می‌کنم که پیوسته برای نجات ایشان دعا کرده‌ام. یکی از آن‌ها مصرانه با انجیل مخالفت می‌کند و نمی‌خواهد با خدا کاری داشته باشد. شخص دیگری بی‌تفاوت است و نیازی به نجات‌دهنده نمی‌بیند چون شخصی نیکو و اخلاق‌مدار است. بقیه، در این مقطع از روابط، اگر به آن‌ها بگوئید نیاز به نجات‌دهنده دارند، انگار به ایشان توهین بزرگی کرده‌اید زیرا هم اخلاقی و هم مذهبی می‌باشند. به این افراد چه امیدی هست؟ این فقط کار حاکمانه و رمزآلود روح‌القدس است من به‌طور مرتب دعا می‌کنم که او از طریق پیام انجیل در دل این افراد کار کند تا ایمانی را به وجود آورد که باید در مسیح داشته باشند.

شکرگزاری و پرستش

آگاهی نسبت به این امر که ایمان عطای خداست، باید شکرگزاری عمیق و پرستش را در دل‌های ما ایجاد کند. نه تنها ما لایق عطای فیض‌آمیز نجات نبودیم، بلکه نمی‌توانستیم بدون کار خدا در دل‌هایمان آن را بدست آوریم. همچنین، قادر نبودیم خشم خدا را به ضد گناهانمان آرام کنیم و از دریافت ثمرهٔ آن فدیة، زمانی که به ما پیشکش شد، درمانده بودیم؛ اما خدا کار نجات‌بخش خود را نیمه‌کاره رها نکرد. در عوض، زمانی که مرده بودیم، به ما حیات بخشید، وقتی کور بودیم، ما را بینا کرد و به ما ایمان بخشید تا برای نجات خود به مسیح توکل کنیم. اگر قرار بود باقی عمر خود را به بطالت بگذرانیم، اما به خدا بگوئیم «ممنونم»، هرگز نمی‌توانیم شکرگزاری خود را نسبت به عطای نجات به قدر کافی بیان کنیم، من جمله عطای ایمان که از طریق آن نجات می‌یابیم.

پس از اینکه پولس یازده فصل در رومیان را به شرح و تفسیر انجیل و پری و شکوه آن پرداخت، با ستایش و تمجید خدا آن را به پایان می‌رساند: «زیرا همه چیز از او، و به واسطهٔ او، و برای اوست. او را تا ابد جلال باد. آمین.» (رومیان ۱۱: ۳۶)

«همه چیز» در ذهن پولس شامل عطای ایمان هم می‌شود. آیا می‌خواهید در پرستش خدا رشد کنید؟ این رشد مستقیماً به درک کامل شما از انجیل ربط دارد و اینکه ایمان شما هم عطایی است از جانب خدا.

فرزندان خدا



«بینید پدر چه محبتی به ما ارزانی داشته است تا فرزندان خدا خوانده شویم!»
(اول یوحنا ۳:۱).

همسر من به زیبایی‌ها توجه می‌کند و شخصیت هیجان‌انگیزی دارد. بارها زمانی که در جاده حرکت می‌کنیم، با هیجان برق از سر من می‌پراند و می‌گوید: «آنجا را ببین!» درحالی‌که فقط صحنه غروب زیبا، ابرهای برفی یا درخت زیبا و بلندی دیده است. اگر از جمله‌بندی کینگ جیمز استفاده کنیم، احتمالاً می‌گفت: «هان! چه درخت زیبایی!» اما چه به زبان کینگ جیمز و چه انگلیسی معاصر، در هر صورت، او می‌خواهد توجه مرا جلب کند.

کلمه هان یا بین معمولاً یعنی «مشاهده کردن» یا «خیره شدن». اما وقتی با فعل امری به کار می‌رود، این مفهوم را می‌رساند که می‌خواهیم توجه کسی را جلب کنیم. این همان مفهومی است که یوحنا رسول در اول یوحنا ۳:۱ به کار می‌برد. فقط آنجا نمی‌گوید «به آن نگاه کن!»، بلکه منظورش این است: «به این فکر کن.» در واقع او می‌گوید: «توقف کن! به این حقیقت حیرت‌انگیز توجه کن: خدا آنقدر به ما محبت داشته که ما را فرزندان خود خوانده است؛ و این حقیقت دارد. ما واقعاً فرزندان او هستیم!»

مترجمین نسخه جدید بین‌المللی تلاش می‌کنند نیروی این جمله عجیب را با این جمله‌بندی نشان دهد: «پدر چه محبت عظیمی به ما ارزانی داشته است تا فرزندان خدا خوانده شویم! و چنین نیز هستیم!» آن‌ها با استفاده از صفت عالی عظیم و علامت تعجب تمام تلاش خود را کردند تا درنگ نموده و به کلام یوحنا توجه کنیم.

پس یوحنا چه می‌گوید؟ او درباره چه موضوعی بسیار هیجان دارد؟ این حقیقت که همه ایمانداران فرزندان خدا هستند. به این موضوع فکر کنید! اگر به عیسی مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده خود اعتماد کرده‌اید، فرزندان خدا هستید، پسر یا دختر خالق، نگاه‌دارنده و حاکم جهان! قبول دارم که اغلب شرایط یا حتی رفتار ما این حقیقت که فرزندان خدا هستیم

را می‌تواند مبهم سازد، اما مهم است این حقیقت را همواره پیش روی خود داشته باشیم. در طول این فصل به دلیل آن پی خواهیم برد. در عین حال، مسأله اصلی چیست؟ چرا یوحنا درباره حقیقتی که اغلب آن را دست کم می‌گیریم، تا این حد هیجان‌زده است؟

مسأله اصلی چیست؟

اینکه ما ایمانداران فرزندان خدا هستیم، چه نکته عجیب و شگفت‌انگیزی دارد؟ اول از همه، به این خاطر است که زمانی چه کسی بودیم. به یاد آورید که در فصل هفت، از تشبیه قاتل سریالی محکوم به مرگ استفاده کردم که منتظر اجرای حکم اعدامش بود. شاید تشبیه بهتر در این زمینه، طغیانگر محکومی باشد که سعی کرده پادشاه را بکشد و حکومتش را براندازد. اگر این مقایسه برای شما بیش از حد سخت است، به این فکر کنید که هر گناهی که می‌کنید شورش است به ضد اقتدار خدای حاکم یا به گفته شخصی، خیانتی است جهانی.

پس ما الان منتظر حکم اعدام هستیم و به شورش محکوم شده‌ایم؛ اما به جای مرگی که لایقش هستیم، پسران و دختران همان پادشاهی شده‌ایم که به ضد او شورش نموده‌ایم. ما به جای مرگ، حیات جاویدان یافته‌ایم. به جای خشم، لطف و رحمت یافته‌ایم. به جای نابودی ابدی، وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح گشته‌ایم. همه این‌ها در این حالت اتفاق افتاد که ما برای جلب لطف پادشاه کاری نکردیم یا تلاش نمودیم به خاطر سرکشی خود جبران کنیم. پسر او همه این‌ها را برای ما انجام داد.

در فصل ۸، دیدیم که از طریق ایمان به عیسی مسیح عادل شمرده شدیم. اگر بخواهیم خلاصه کنیم، می‌گوییم عادل‌شمردگی عمل خداست که از طریق آن، همه گناهان ما را می‌بخشد و در نظر خود پارسا می‌شمرد آن هم به واسطه ایمان. عادل‌شمردگی، این اعلان شرعی خداست که در ظرفیت خود به‌عنوان قاضی اعظم عمل می‌کند. این عملی قانونی است و نتیجه آن موضعی قانونی است.

اما ما به چیزی بیش از موضع قانونی نیاز داریم، اگر می‌خواهیم تا ابد در حضور خدا زیست کنیم. باید وارد رابطه‌ای خانوادگی با خدا شویم. باید اعضای خانواده او شویم و این همان اتفاقی است که رخ داد. خدا نه تنها ما را عادل شمرد، بلکه اعضای خانواده خویش ساخت. این مطلب به زبان الهیاتی فرزندخواندگی نام دارد؛ اما این فرزندخواندگی به آن مفهومی که امروز به کار می‌بریم، نیست. بلکه مفهومی فراتر از آن را می‌رساند. در ذیل به دلایل آن می‌پردازیم.

تولد یافته از خدا

پسر یا دختر هر خانواده‌ای یا توسط والدینش به دنیا آمده یا به فرزندی گرفته شده‌اند. بنا به تعریف، هیچ کودکی نیست که هر دوی این شرایط را داشته باشد اما ما هم از خدا مولود گشتیم و هم فرزندخوانده‌ او شدیم. بیایید به وضعیت مورد اول نگاهی بیاندازیم. این مفهوم حیرت‌انگیز است، اما چیزی است که کتاب مقدس می‌گوید: ما به واسطه روح خدا و از طریق کلامش انجیل، تولد یافتیم (ر.ک. یوحنا ۳:۸؛ اول پطرس ۱:۲۳).

یوحنا در نامه خود هفت بار از اصطلاح فرزند خدا استفاده می‌کند (اول یوحنا ۲:۲۹؛ ۹:۳؛ دو بار؛ ۷:۴؛ ۱:۵؛ ۴:۵؛ ۱۸:۵). همه این هفت مورد به حیات تازه در مسیح اشاره دارند؛ بنابراین، فرزند خدا شدن نه تنها به رابطه‌ای جدید، بلکه به حیاتی جدید هم اشاره دارد. به بیان پطرس، ما در طبیعت الهی سهیم می‌شویم (ر.ک. دوم پطرس ۱:۴). این امر بیانگر این است که ما به «خدایان کوچک» تبدیل می‌شویم، اما این بدین معناست که حیات مافوق‌طبیعی مسیح در وجود ما رخنه می‌کند.

همان‌گونه که والدین خصوصیات فیزیکی یا شخصیتی خاصی را به فرزندان خود منتقل می‌کنند، خصوصیات حیات الهی نیز به فرزندان خدا منتقل می‌شود. از این رو، یوحنا می‌تواند بگوید، کسانی که از خدا زاده شده‌اند، کار درست را انجام می‌دهند، به دیگران محبت می‌کنند، به عیسی ایمان دارند و گناه نمی‌کنند. این‌ها همگی خصوصیات خانوادگی است که در تمام فرزندان خدا تا حدودی خود را نشان می‌دهد؛ و اگر به قیاس خود برگردیم، به همین دلیل است که خدا نمی‌ترسد از اینکه قاتل سریالی محکوم به مرگ را در خانواده الهی خود بپذیرد. او تولد تازه یافته و دیگر دل یک قاتل سریالی را ندارد.

فرزندخواندگی از سوی خدا

کتاب مقدس درباره فرزندخواندگی ما از سوی خدا صحبت می‌کند. توجه کنید که نسخه جدید بین‌المللی برخلاف کتاب مقدس معیار جدید آمریکایی، در حقیقت از کلمه فرزندخواندگی در این متون خاص استفاده نمی‌کند:

چرا که شما روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان باشید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به واسطه آن ندا درمی‌دهیم «آبا، پدر.» (رومیان ۸:۱۵).

«اما چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زنی زاده شد و زیر شریعت به دنیا آمد تا آنان را که زیر شریعت بودند، بازخرید کند و بدین‌گونه ما مقام پسرخواندگی او را بدست آوریم. پس چون پسرانید، خدا

روح پسر خود را در دل‌های ما فرستاده است که ندا در می‌دهد «ابا! پدر!»
(غلاطیان ۴:۴-۶).

پسران خدا شدن به چه معناست؟ از یک نظر، به این معناست که به رابطه‌ای صمیمی و فردی با او خوانده شده‌ایم. به خاطر داشته باشید، ما طغیانگرانی در انتظار حکم اعدام بودیم. اما وقتی خدا ما را عفو نمود، فرزند خود خواند و وارد خانواده‌ی شاهانه‌ی خود کرد. علاوه بر این، ما به او اطمینان و دسترسی داریم. او افتخار این را به ما داده تا او را «ابا، پدر» خطاب کنیم. ابا معادل آرامی «پدر» در زبان آرامی بود که یهودیان زمان پولس با آن صحبت می‌کردند. این اصطلاح، بیانگر صمیمیت، احترام و اعتماد به کسی است که خطاب می‌شود. این همان اصطلاحی بود که عیسی در باغ جتسیمانی به کار برد، زمانی که نزد پدرش دعا کرد تا این جام خشم از او بگذرد (ر.ک. مرقس ۱۴:۳۶)؛ و پولس به ما می‌گوید چون ما فرزندخوانده شده‌ایم، می‌توانیم خدای عالم (کسی که به ضد او طغیان کردیم) «ابا، پدر» خطاب کنیم.

فرزندخواندگی معنای دیگری هم دارد. ترجمه‌ی نسخه‌ی جدید بین‌المللی (در فارسی هزاره‌نو) در غلاطیان ۵:۴ می‌گوید: «و بدین‌گونه ما مقام پسرخواندگی را به دست آوریم.» اینجا درباره‌ی امتیازات یا افتخاراتی که فرزندخوانده شدن ما به همراه دارد، صحبت می‌کند. منظور پولس از فرزندخواندگی به فرزندگی گرفتن نوزاد یا کودک چنانکه در فرهنگ امروز ما رواج دارد، نیست. در فرهنگ یهود، به جایگاه کسانی اشاره دارد که از خردسالگی رشد کرده و بالغ شده‌اند. از این رو «مقام پسرخواندگی» احتمالاً تفسیر آن چیزی بود که پولس می‌گفت. در فرهنگ رومی، عمل فرزندخواندگی به این اشاره دارد که زوج‌های ثروتمند که بچه ندارند، مرد جوانی را انتخاب می‌کنند تا وارث ایشان باشند و نام خانوادگی آنان را منتقل کنند. در هر حال، به مفهوم آن فکر کنید. تا جایی که به جایگاه مربوط باشد، نوایمان با حقوق کامل و به‌عنوان پسر بزرگسال وارد خانواده‌ی خدا می‌شود. در عمل، این نوایمان، کودکی روحانی است و نیاز به شاگردسازی از سوی مسیحیان بالغ‌تر دارد؛ اما در عین حال، از تمام حقوق و امتیازات پسران بالغ برخوردار است؛ بنابراین، در مسیح چه کوچک باشیم و چه ایمانداران بالغ، همگی این امتیاز را داریم که خدا را «ابا، پدر» خطاب کنیم.

مفهوم مقام فرزندخواندگی را به شکلی بهتر می‌توان در بازگشت پسر گمشده از دیار دور، یافت (ر.ک. لوقا ۱۵: ۲۲-۲۴). پدر به غلامانش دستور می‌دهد که فوراً بهترین جامه را بیاورند و بر تن او کنند و انگشتری بر انگشت و کفشی به پاهایش کنند. در سنت آن زمان، جامه، نماد جایگاه، انگشتر، نماد قدرت خانواده و کفش، نماد جایگاه پسری بود. سپس، فرمان داد که گوساله‌ای را که برای مراسم خاص کنار گذاشته شده بود، ذبح کنند.

این تضاد بالاتر از این نمی‌توانست باشد. این مرد جوان از مزدوری، گرسنگی، کثیف شدن و خوراک دادن به خوک‌ها بلافاصله به شأن و احترام، عزت و پذیرش کامل رسید. او

حتی در این ضیافت به مهمان افتخاری تبدیل گشت. هرچند مفهوم و مقصود این مَثَل این نبود، اما می‌تواند به ما کمک کند تا ببینیم منظور از دریافت افتخار فرزندخواندگی به‌عنوان پسران بالغ چیست.

دوباره به خاطر داشته باشید که ما سرکش، مورد غضب خدا و در بند مرگ بودیم. هرگز نباید این واقعیت را فراموش کنیم، زیرا تفاوت شگفت‌انگیزی وجود دارد بین آنچه بودیم و آنچه با فیض خدا شده‌ایم که مقام پسرخواندگی ما را چنین شگفت‌انگیز می‌نماید. ما نیز از بردگی گناه و شیطان آزاد شده‌ایم و به ردای پارسایی کامل مسیح پوشانیده شده‌ایم و در خانواده پادشاهی به جایگاه پسران دست یافته‌ایم. جای تعجب نیست که یوحنا جمله شگفت‌انگیز خود درباره مقام پسر بودن ما را با «ببینید» شروع می‌کند. به این موضوع فکر کنید!

خدا پدر ما

در زندگی روزمره، اینکه خدا پدر ماست، چه مفهومی دارد؟ من دریافته‌ام که برخی از مردم رابطه خوبی با پدران زمینی خود نداشته‌اند. از نظر ایشان کلمه پدر تصویر خشونت، ظلم، سوءاستفاده، بی‌وفایی یا شاید بی‌تفاوتی محض را می‌رساند. یاد حرف‌های یکی از دانشجوها افتادم که می‌گفت: «اگر خدا مثل پدر من است، هیچ کاری با او ندارم!»
خوشبختانه، خدا مثل پدر او نیست. پدر او خشن و متوقع بود، اما «خداوند فیاض و رحیم است، دیرخشم و آکنده از محبت.» (مزمور ۱۴۵: ۸). یا به مزمور ۱۴۷: ۳-۴ توجه کنید:

او دلشکستگان را تسلی می‌دهد
و بر زخم‌های ایشان مرهم می‌گذارد.
او تعداد ستارگان را می‌داند
و هر کدام از آن‌ها را به نام می‌شناسد.

به دیدگاه‌های متفاوت خدا در این دو آیه توجه کنید. همین خدایی که با قدرت عظیم خودش ستارگان را خلق می‌کند و آن‌ها را در مسیر خودشان قرار می‌دهد، در عین حال آنقدر دل‌رحم است که دلشکستان را تسلی داده و بر زخم‌هایشان مرهم می‌گذارد. مزامیر مملو از این تصاویر پدرا نه از خداست.

چه پدری داشته باشیم که به او احترام می‌گذاریم و برایمان عزیز است یا کسی که مایه حقارت است، دیدگاه ما نسبت به خدا هرگز نباید بر اساس الگوهای انسانی باشد. در عوض، باید به کتاب مقدس رجوع کنیم تا به تصویری حقیقی از پدر آسمانی‌مان برسیم.

غیرممکن است در کتابی مثل کتاب حاضر بتوان به آن دیدگاهی که باید و شاید دست یافت (به همین دلیل باید به کتاب مقدس رجوع کنیم) اما اجازه دهید که پنج مسئولیت پدرانه را به شما معرفی کنم که خدا نسبت به فرزندانش دارد. من برای هر کدام، متنی از کتاب مقدس برای مثال آورده‌ام که امیدوارم که شما را به فکر وادارد یا متون دیگری حول این موضوع از کلام برداشت کنید.

- خدا مهیاکننده ماست. «و خدای من، همه نیازهای شما را بر حسب دولت پر جلال خود در مسیح عیسی رفع خواهد کرد.» (فیلیپیان ۴: ۱۹)
- خدا از ما محافظت می‌کند. «آیا دو گنجشک را به یک پول سیاه نمی‌فروشند؟ با این همه، حتی یک گنجشک نیز بدون خواست پدر شما به زمین نمی‌افتد. حتی موهای سر شما به تمامی شمرده شده است. پس مترسید، زیرا ارزش شما بیش از هزاران گنجشک است.» (متی ۱۰: ۲۹-۳۱)
- خدا به ما قوت قلب می‌بخشد. «خداوند، تو آرزوی ستمدیدگان را اجابت می‌کنی؛ آنان را قوت قلب می‌بخشی و گوش خود را فرا می‌داری» (مزمور ۱۰: ۱۷)
- خدا به ما دلگرمی می‌بخشد. «متبارک باد خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح، که پدر رحمت‌ها و خدای همه دلگرمی‌هاست؛ که به ما در همه سختی‌هایمان دلگرمی می‌بخشد تا ما نیز بتوانیم با آن دلگرمی که از او یافته‌ایم، دیگران را که از سختی‌ها می‌گذرند، دلگرم سازیم.» (دوم قرنتیان ۱: ۳-۴)
- خدا ما را تأدیب می‌کند. «پدران ما کوتاه‌زمانی بنا بر صلاحید خود، ما را تأدیب کردند. اما خدا برای خیریت خودمان ما را تأدیب می‌کند تا در قدوسیت او سهیم شویم.» (عبرانیان ۱۲: ۱۰)

من از روی تجرب شخصی فهمیدم و می‌توانم شهادت بدهم که گاهی اوقات به نظر نمی‌رسد که خدا این کارها را انجام دهد. گاهی اوقات به نظر می‌رسد که ما را فراموش کرده است. در چنین زمان‌هایی ما باید به این وعده‌ها بچسبیم: «تو را هرگز وا نخواهم گذاشت، و هرگز ترک نخواهم کرد.» (عبرانیان ۱۳: ۵). اینکه خدا به شکل رمزآلودی همیشه کار می‌کند تا نقش خود را به‌عنوان پدر آسمانی ما انجام دهد.

از طریق عیسی مسیح

وقتی به رابطه با خدا به‌عنوان پدر آسمانی خود فکر می‌کنیم، باید همیشه یک حقیقت مهم را مدنظر داشته باشیم. ما این رابطه را تنها از طریق عیسی مسیح داریم. تنها به خاطر اتحاد ما با مسیح است که فرزندان خداییم و او پدر ماست. به همین دلیل پولس نوشت:

فرزندان خدا

«ما در او و به واسطه ایمان به او، می‌توانیم آزادانه و با اطمینان به خدا نزدیک شویم»
(افسسیان ۱۲:۳؛ همچنین، ر.ک. به افسسیان ۱۸:۲؛ عبرانیان ۱۰:۱۹-۲۲).

دوباره به خاطر داشته باشید که این کتاب درباره عَنایِ بی‌قیاسِ مسیح است. جایگاه ما به‌عنوان فرزندان خدا جنبه پرشکوه دیگری از این ثروت تمام ناشدنی است. یوحنا رسول بعد از اینکه گفت: «تا فرزندان خدا خوانده شویم!» اضافه کرد: «و چنین نیز هستیم!» انگار می‌گوید: «واقعاً حقیقت دارد!»

خب، واقعاً حقیقت دارد. آیا به آن ایمان دارید؟ آیا هر روز درک می‌کنید که فرزند پدر آسمانی هستید یا بیشتر مثل برده‌هایی زندگی می‌کنید که پنجاه سنت گدایی می‌کنند تا بتوانند یک پاکت ذرت بخرند؟ امیدوارم این فصل شما را تشویق کرده باشد تا به‌عنوان فرزند بالغ خدا از طریق عیسی مسیح خداوندمان زندگی کنید.

دلگرمی و اطمینان



صبح روزی زیبا در ماه جولای به سمت فرودگاه رانندگی می‌کردم و احساس خوبی دربارهٔ سفر پیش رو داشتم. مقصد سفر من خانهٔ همسر در میسوری بود. مسیر سر راست و ظاهراً بدون استرس بود. پرواز اول من به دنور و پرواز بعدی به مقصد سنت لوئیس بود؛ سپس، باید سوار وَن می‌شدم تا به شهر کوچکی در میسوری مرکزی برسم که همسر من آنجا منتظر من بود تا با هم به منزل خانوادگی او برویم.

هوا عالی بود و من منتظر سفری آرام و بدون دردسر بودم؛ اما غافلگیر شدم! پیش از آنکه کلرادو اسپرینگز را ترک کنم، همه چیز به هم خورد. درست قبل از اینکه سوار هواپیما به مقصد دنور شوم، پرواز کنسل شد. از همان جا همه چیز به سراشیبی رسید. تمام سه بخش سفر (دو پرواز و شاتل) با تأخیر و بلاتکلیفی روبرو شد. حتی نتوانستم با همسر تماس بگیرم تا به او بگویم دیر می‌رسم.

هیچ‌کس بلاتکلیفی را دوست ندارد، خواه انتظار کشیدن برای نتایج نمونه‌برداری سرطان باشد، خواه رسیدن به پروازها. زندگی پر از بلاتکلیفی است، بعضی از آن‌ها بزرگ و بعضی کوچک هستند. اگر قرار بود برای آن‌ها از یک تا ده میزان استرس تعیین کنید، تأخیر هواپیمای من شاید نمرهٔ ۱ را می‌آورد، در حالی که نتایج نمونه‌برداری سرطان نمرهٔ ۸ یا ۹ را داشت؛ اما فرقی نمی‌کند مساله سطحی باشد یا مهم، ما از بلاتکلیفی خوشمان نمی‌آید.

در فصل نُه مشاهده کردیم که داشتن یک رابطهٔ خوب با خدا سؤال مهمی است که می‌توان پرسید. اگر این‌طور باشد، سؤال دربارهٔ حقیقی بودن این رابطه، بزرگ‌ترین بلاتکلیفی است. اگر سطح استرس نمونه برداری سرطان ۸ یا ۹ باشد، پس این سؤال را باید در سطح استرس بسیار بالایی در نظر گرفت.

اما خدا نمی‌خواهد دربارهٔ این مساله بلاتکلیف باشیم. در حقیقت، یوحنا ی رسول در پایان نامه‌اش نوشت: «این‌ها را به شما نوشتم که به نام پسر خدا ایمان دارید، تا بدانید که از حیات جاویدان برخوردارید.» (اول یوحنا ۵: ۱۳). خدا می‌خواهد بدانیم که از حیات جاویدان

برخورداریم. از نظر برخی مردم، گستاخانه و متکبرانه است اگر بخواهیم از چنین چیزهایی باخبر شویم؛ اما اگر خدا می‌خواهد از آن آگاه شویم، پس این فقط درک آن چیزی است که خدا می‌خواهد از آن لذت ببریم.

پس چطور می‌توانیم مطمئن شویم که حیات جاودان داریم و رابطه‌ی درستی با خدا داریم؟ کتاب مقدس سه روش را به ما نشان می‌دهد که از طریق آن خدا ما را از حیات جاودان مطمئن می‌سازد:

۱. وعده‌های کلامش.

۲. شهادت روح در دل‌های ما.

۳. کار تبدیل‌کننده‌ی روح در زندگی‌هایمان.

وعده‌های خدا

در فصل یازده دیدیم که ایمان عطای خداست. این قضیه می‌تواند این سؤال را برای ما به وجود آورد که آیا خدا حقیقتاً به ایشان عطای ایمان داد، اما این سؤال اشتباه است. در عوض، باید به وعده‌هایی که خدا بدون محدودیت در کتاب مقدس داد، تمرکز کنیم. به‌عنوان مثال، دعوت‌ها و وعده‌های فیض‌آمیز زیر را در نظر داشته باشید:

- «ای جمیع تشنگان، نزد آب‌ها بیایید و ای شما که نقره‌ای ندارید، بیایید، بخرید و بخورید! بیایید شراب و شیر را بی‌نقره و بی‌بها بخرید!» (اشعیا ۵۵: ۱)
- «روح و عروس می‌گویند: ”بیا!“ هر آن که می‌شنود بگوید: ”بیا!“ هر که تشنه است بیاید؛ و هر که طالب است، از آب حیات به رایگان بگیرد.» (مکاشفه ۲۲: ۱۷)
- «هرآنچه پدر به من بخشد، نزد من آید؛ و آن که نزد من آید، او را هرگز از خود نخواهم راند.» (یوحنا ۶: ۳۷)
- «زیرا هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.» (رومیان ۱۰: ۱۳)

آیا به دعوت‌های فیض‌آمیز اشعیا ۵۵: ۱ و مکاشفه ۲۲: ۱۷ پاسخ داده‌اید؟ کسی که تشنه است و پول ندارد، استعاره از کسی است که به نیاز خود به نجات‌دهنده پی برده است. آن‌ها کسانی را نشان می‌دهند که هرگونه اعتماد به کارهای نیک برای داشتن رابطه‌ی درست با خدا را انکار نموده‌اند. آیا این توصیف‌کننده‌ی شماست؟ آیا به جایی رسیده‌اید که تشخیص می‌دهید «پول» روحانی برای «خریدن» حیات جاویدان ندارید؟ آیا کسی هستید که تشنگی روحانی دارد و مشتاق رابطه‌ی درست با خداست؟ پس خدا وعده داده که به رایگان از عطای آب حیات خواهید نوشید.

وعدۀ رومیان ۱۳:۱۰ را در نظر بگیرید. آیا نام خداوند را خوانده‌اید؟ آیا تابه‌حال به گناهکار بودن خود پی برده‌اید و تنها عیسی را به‌عنوان نجات‌دهنده‌ی خود صدا کرده‌اید؟ پولس می‌گوید هر کسی این کار را بکند، نجات خواهد یافت.

به کلام فیض آمیز عیسی در یوحنا ۳۷:۶ توجه کنید: «آن که نزد من آید، او را هرگز از خود نخواهم راند.» اگر واقعاً نزد او آمده‌اید، صادقانه از او خواسته‌اید که نجات‌دهنده‌ی شما باشد، هرگز شما را نخواهد راند.

نپرسید: «آیا ایمان دارم؟» بلکه بپرسید «آیا به وعده‌های خدا ایمان دارم؟» اگر به این وعده‌ها ایمان داشته باشید، به خاطر این است که خدا به شما عطای ایمان داده است. گاهی وقتی خدا گوشه‌ای از گناه دلم را به من نشان می‌دهد، از زندگی مسیحی خود ناامید می‌شوم. در این زمان‌ها وسوسه می‌شوم که بپرسم: «آیا واقعاً مسیحی هستم؟» وقتی این اتفاق‌های نادر می‌افتند، سراغ این وعده‌ها به‌خصوص یوحنا ۳۷:۶ می‌روم. می‌دانم که نزد عیسی آمده‌ام و او به من وعده داده که هرگز مرا از خود نمی‌راند؛ بنابراین، از این اطمینان دلگرمی می‌یابم. باید اجازه دهیم که وعده‌های خدا شک‌هایمان را دور کنند. اطمینان ما به حیات جاودان با ایمان به وعده‌های خدا آغاز می‌شود.

اتهامات شیطان

ما باید درک کنیم که شیطان متهم‌کننده‌ی ماست؛ در حقیقت، به نظر می‌رسد که این استراتژی اصلی او نسبت به ایمانداران راستین است. این قضیه در اتهامی که به یهوشع، کاهن اعظم زد و در زکریا ۳:۱-۴ آمده، به‌روشنی شرح داده شده است. یهوشع این‌گونه به تصویر کشیده شده که در حضور فرشته‌ی خداوند ایستاده و شیطان به جانب راست اوست تا او را متعهد سازد؛ اما خدا شیطان را توبیخ می‌کند و جامه‌های چرکین او را از تنش درمی‌آورد (نماد گناهانش) و جامه‌های فاخر (نماد ردای پارسایی مسیح) بر تن او می‌کند. شاید این متن از زکریا در خاطر پولس بود، وقتی نوشت: «کیست که برگزیدگان خدا را متهم کند؟ خداست که آن‌ها را پارسا می‌شمارد!» (رومیان ۸: ۳۳). خدا دیگر به شیطان اجازه نداد که ما را در برابر او متهم سازد. در حقیقت، شاید بگویم او شیطان را از دادگاه آسمانی او دور انداخته است. هرچند شیطان دیگر نمی‌تواند ما را در برابر خدا متهم سازد، اما ما را در برابر خودمان متهم می‌کند. او افکاری نظیر این در فکر ما می‌کارد: «چطور یک شخص مسیحی می‌تواند به به اندازه‌ی تو با گناه درگیر باشد؟» در چنین مواردی، دفاع ما چیست؟ نباید جدی بودن گناه خود را نادیده یا دست کم بگیریم. در عوض، باید به صلیب مسیح نگاه کرده و ببینیم که او آن گناهان را با تمامی شدت و زشتی در بدن خود حمل نمود. باید ایمان بیاوریم که «پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست» (رومیان ۸: ۱) زیرا عیسی به‌عنوان فدیه، به‌جای ما محکوم گردید.

پس وقتی دربارهٔ نجات خود نگران هستید و شک دارید، ابتدا وعده‌های خدا را به خاطر آورید. از خودتان بپرسید: «آیا نام خداوند را خوانده‌ام؟ آیا نزد عیسی آمده‌ام؟ آیا به‌عنوان شخصی تشنه و بی‌پول آمده‌ام و او را خوانده‌ام؟ آیا اعتماد و اطمینانم را از نیکویی خود برداشته و به خون و پارسایی عیسی تکیه نموده‌ام؟» اگر جواب شما به این پرسش‌ها مثبت است، پس باید به وعده‌های خدا تکیه کنید.

شهادت روح

هرچند وعده‌های خدا طریق‌هایی مهم هستند که با آن از نجات خود اطمینان حاصل می‌کنیم، اما تنها طریق نیستند. خدا از ضعف‌های ما آگاه است و می‌داند گاهی شک می‌کنیم که آیا این وعده‌ها برای ما هم صدق می‌کنند یا نه؛ بنابراین، او به ما دومین ضمانت قوی، یعنی شهادت روحش را داده است.

رومیان ۸: ۱۵-۱۶ آیهٔ کلیدی است که ما را از این حقیقت مطمئن می‌سازد:

چرا که شما روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان باشید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به واسطهٔ آن ندا درمی‌دهیم: «آبا، پدر» و روخ خود با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداییم.

در اینجا وارد حیطه‌ای می‌شویم که نمی‌توانیم آن را تحلیل یا توصیف کنیم. نحوهٔ تعامل روح‌القدس با روح بشری ما رمزآلود است و فراتر از محدودهٔ توانایی‌های کاوشگری ماست. هرچند نمی‌توانم توضیح دهم که روح‌القدس چگونه با روح ما تعامل پیدا می‌کند تا به ما اطمینان ببخشد، اما یقیناً آن را تجربه کرده‌ام.

هنوز که بیش از پنجاه سال می‌گذرد، شبی را به یاد دارم که از عیسی خواستم نجات‌دهندهٔ من باشد. من یک نوجوان و عضو کلیسا بودم اما در مورد رابطهٔ خود با خدا آرامشی نداشتم؛ اما لحظه‌ای که از عیسی مسیح خواستم نجات‌دهندهٔ من باشد، قلبم لبریز از آرامش شد. من در نتیجهٔ کار عیسی روی صلیب از آرامش با خدا برخوردار بودم؛ و صلح و آرامش خدا را نیز داشتم، یعنی شهادت روح‌القدس در درونم حاکی از اینکه از حیات جاودان برخوردارم.

شهادت روح‌القدس در درون ما، کاملاً شخصی است؛ یعنی، روح‌القدس شهادت خود را مطابق با طبیعت و شرایط ما تنظیم می‌کند. هر یک از ما از تجربه‌های متفاوتی به مسیح ایمان آورده‌ایم؛ برخی از ما از زندگی بسیار گناه‌آلود و بقیه از زمینه‌های اخلاقی و حتی مذهبی. برای دستهٔ اول، می‌تواند اطمینان عمیقی وجود داشته باشد که گناهانش بخشیده شده، پاک شده و حیات تازه‌ای در مسیح دارد. برای شخص اخلاقی این آسودگی وجود دارد

که دیگر نیاز نیست تلاش کند تا لطف و رحمت خدا را بدست آورد. از نظر من، این یک آرامش محض است؛ پنج سال کشمکش من با خدا به پایان رسید. در هر صورت، روح القدس انجیل را در زندگی ما به کار برده و بدین ترتیب این شهادت را در درون ما ایجاد می‌کند. ما به این شهادت درونی روح نیاز داریم، اما نه تنها زمانی که به مسیح ایمان می‌آوریم، بلکه در کل زندگی خودمان، به خصوص در زمان‌های وسوسه شدید و شکست. یک روز در مسیر کنفرانس بودم تا دربارهٔ قدوسیت صحبت کنم. این سفر یکی از استرس‌زاترین تجربه‌هایی بود که داشتم، زیرا در رابطه با پرسنل هواپیما ثمرهٔ محبت، شادی و آرامش روح را نشان نداده بودم. احساس شکست کامل کردم (واقعاً این‌طور بود). چطور می‌توانستم دربارهٔ قدوسیت با دیگران صحبت کنم، وقتی خودم تا این حد از قدوسیت به دور بودم؟ وقتی نیمه شب به هتل رسیدم، کتاب مقدس را باز کردم تا بتوانم تشویق یا دلگرمی پیدا کنم. به محض اینکه به عبارتی کوتاه در کولسیان ۱۳:۲ رسیدم که می‌گوید «او همهٔ گناهان ما را آمرزید»، دلم پر از شادی شد. روح خدا در روح من شهادت داده بود که گناهانم همان روز بخشیده شد و به خون مسیح پاک گشت. پس جرأت و جسارت پیدا کردم که در کنفرانس صحبت کنم، نه به این خاطر که به‌قدر کافی نیکو بودم، بلکه چون روح القدس در روح من شهادت داد که گناهانم بخشیده شد.

کار روح القدس

در ابتدای این فصل به اول یوحنا ۵:۱۳ اشاره کردم که یوحنا گفت: «این‌ها را به شما نوشتم که به نام پسر خدا ایمان دارید، تا بدانید که از حیات جاویدان برخوردارید.» بدیهی است یوحنا قبلاً در نامه‌اش چند بار به این هدف اشاره کرده بود. او در یوحنا ۵:۱۰-۱۲ به دو راه اطمینان که خدا به ما می‌دهد، اشاره می‌کند: ایمان به شهادت پسرش و شهادت درونی روح در دل‌های ما.

اما یوحنا به دو مورد دیگر هم اشاره می‌کند که می‌توان آن را زیر دسته‌بندی کار روح در ما قرار داد. اولین مورد در یوحنا ۲۹:۲ یافت می‌شود: «اگر دریافته‌اید که او پارساست، پس می‌دانید آن که پارسایی را به عمل می‌آورد، از او مولود شده است.» این امر می‌تواند پیچیده باشد، زیرا ممکن است درک ما از کلام یوحنا این باشد که تنها کسانی که همیشه کار درست انجام می‌دهند، از خدا مولود شده‌اند. شاید این قطعاً معیاری است که خدا برای ما در نظر دارد، اما بدیهی است که هیچ‌یک از ما با آن معیار همخوانی کامل نداریم. حتی خود یوحنا می‌گوید: «اگر بگوییم بری از گناهیم، خود را فریب داده‌ایم و راستی در ما نیست.» (اول یوحنا ۱: ۸)

نسخهٔ کینگ جیمز جدید و کتاب مقدس معیار آمریکایی می‌تواند ما را در درک مقصود یوحنا کمک کند. هر دو ترجمه می‌گویند «هر کس درستکاری پیشه کند، از خدا مولود شده

است.» پس یوحنا از بی‌گناه بودن و همواره کار درست انجام دادن سخن نمی‌گوید، بلکه درباره‌ی کار طبیعی ما و مسیر غالب زندگی‌هایمان می‌نویسد.

گاهی اوقات اطاعت ما بیشتر با اشتیاق مشخص می‌شود تا با عملکرد. پس وقتی از خودمان می‌پرسیم: «آیا زندگی با اشتیاق قلبی و تلاش خالصانه برای اطاعت از خدا در تمامی فرمان‌هایش مشخص شده؟ نگرش من به شریعت خدا چیست؟ آیا آن را مقدس، عادلانه و نیکو می‌دانم؟ و آیا در درون خودم در آن خوشی و شادی می‌یابم، هرچند که در طبیعت گناه‌آلودم با آن در نبردم؟» (ر.ک. رومیان ۱۲:۷، ۲۲-۲۳).

داشتن اشتیاق خالصانه برای اطاعت از خدا حساسیت بالایی در زمینه‌ی حضور گناه در زندگی ما ایجاد خواهد کرد. این آگاهی بالای ما نسبت به گناه است که باعث می‌شود در مورد نجات شک کنیم یا به شیطان مجال می‌دهد که این فکر را به ذهن ما بیاندازد که «فرد مسیحی مثل تو گناه نمی‌کند.» اما لحظه‌ای درباره‌ی این اتهام فکر کنید. شیطان قطعاً چنین فکری را به ذهن بی‌ایمانان نمی‌اندازد. در عوض، می‌خواهد آن‌ها از گناهان خود خشنود باشند. پس حربۀ شیطان و شک‌های ذهنی خود را به ضد او به کار ببرید. از خود بپرسید آیا این اتهامات یا شک‌ها واقعاً نشانه‌ی توکل شما به مسیح هستند؟

داستانی درباره‌ی مارتین لوتر وجود دارد که شاید ساختگی باشد؛ او در رویا شیطان را دید که در برابر او ایستاده و فهرستی بلند از گناهانش را در مقابل او گرفته است. لوتر پرسید: «آیا این تمام گناهان من است؟» و شیطان پاسخ داد: «نه، خیلی از گناهان دیگری هم باقی مانده.» سپس، لوتر جواب داد: «همۀ آن‌ها را پایین بگذار و تمام گناهان را بنویس، خون عیسی مسیح مرا از تمام گناهان پاک می‌سازد.» این داستان چه واقعی باشد، چه نه، به من می‌آموزد که چگونه با شک‌هایی که به دلیل گناهانم به وجود آمده، روبرو شوم. ما نباید آن‌ها را انکار کرده یا دست کم بگیریم. به جای اینکه گناهان را بر صلیب حمل کنیم، عیسی آن‌ها را به جای ما حمل نمود. همین عمل به ما انگیزه خواهد داد تا با گناهی که باعث به وجود آمدن شک‌هایمان شده، مقابله کنیم.

آیا یکدیگر را محبت می‌کنیم؟

دومین نشانه‌ای که یوحنا درباره‌ی کار روح‌القدس به ما می‌دهد، در اول یوحنا ۱۴:۳ یافت می‌شود: «ما می‌دانیم که از مرگ به زندگی منتقل شده‌ایم، زیرا برادران را محبت می‌کنیم.» آیا بقیۀ ایمانداران را محبت می‌کنید؟ اول از همه، آیا از مشارکت و رفاقت ایشان لذت می‌برید؟ آیا می‌خواهید با ایشان جمع شوید تا خدا را بپرستید یا ترجیح می‌دهید کارهای دیگری انجام دهید؟

یکبار، زمانی که می‌خواستیم به ایماندارانی که با این اعتماد و اطمینان مشکل داشت، کمک کنم، به مشکل برخوردیم. هیچ یک از صحبت‌هایم نتیجه نداد. او همچنان در مشکل

بود. سپس، یک روز به من گفت که مشکلش رفع شده. او اول یوحنا ۱۴:۳ را خوانده بود. وقتی به آن آیه فکر می‌کرد، گفت: «من برادرانم را دوست دارم. سایر ایمانداران را دوست دارم. من از مصاحبت و دوستی با ایشان لذت می‌برم. حتماً من یک مسیحی هستم.» روح‌القدس از همان آیه استفاده کرد و نگرش او نسبت به سایر ایمانداران عوض شد و این اطمینان را پیدا کرد که به راستی فرزند خداست.

اما محبت برادران و خواهران ما چیزی بیشتر از مشارکت با آنان است. ما باید از خودمان بپرسیم آیا محبت ما همان محبتی است که پولس در اول قرن‌تیاں ۱۳:۴-۷ توصیف نموده است؟ آیا صبور، مهربان، بخشنده، دیرخشم و آمادهٔ بخشش هستیم؟ لازم به ذکر است که هیچ یک از ما نمی‌توانیم کاملاً با این معیار همخوانی داشته باشیم، اما آیا می‌خواهیم اینگونه باشیم؟ آیا به خاطر قصور خود در این موارد، محزون هستیم؟ اگر چنین است، برادران خود را محبت می‌کنید.

البته این دو نشانه هم جنبهٔ مثبت و هم منفی دارد. پولس برای قرن‌تیاں چنین نوشت: «خود را بیازمایید تا ببینید آیا در ایمان هستید یا نه. خود را محک بزنید. آیا درمی‌یابید که عیسی مسیح در شماست؟ مگر آنکه در این آزمایش مردود بشوید!» (دوم قرن‌تیاں ۱۳: ۵) هرگز نباید از آزمودن خود بترسیم؛ اما وقتی شک‌ها به وجود می‌آیند، راه‌حل این نیست که سخت‌تر تلاش کنیم تا به خود ثابت کنیم که ایماندار هستیم. راه حل این است که به صلیب و پارسایی مسیح پناه آوریم که تنها امید ماست. سپس، بعد از اینکه مسیح را تنها راه پارسایی خود دانستیم، می‌توانیم از روح‌القدس بخواهیم تا به ما قدرت دهد با چیزهایی که در زندگی باعث شک و تردید ما می‌شوند، مبارزه کنیم.

کار روح در ما درست مثل عادل‌شمردگی و فرزندخواندگی، عطای فیض خداست. عادل‌شمردگی و فرزندخواندگی حالت آبی دارند و به یکباره کامل می‌شوند، اما رشد ما در شباهت به مسیح یک پروسهٔ مادام‌العمر است؛ بنابراین، برای اطمینان و اعتماد از نجات، هرگز نباید فقط به محبت و اطاعت خود تکیه کنیم. آن‌ها در بهترین حالت نشان‌دهندهٔ نجات ما هستند، اما هرگز آن را ثابت نمی‌کنند. در نهایت، اطمینان ما باید به انجیل و این واقعیت باشد که خدا فرموده هر کس نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.

عَنَّا بِي قِيَاسِ مَسِيحٍ، گنجینه‌ای از برکات است که به ما داده می‌شود. بخشی از آن گنج، این اطمینانی است از جانب خدا که ما از حیات جاودان برخورداریم. تا بدست آوردن این اطمینان، خود را از این ثروت محروم نکنید.

ما مانند او خواهیم شد



در فصل دوازده شاهد جمله حیرت‌انگیز یوحنا‌ی رسول بودیم که گفت ما (یعنی همه ایمانداران) فرزندان خدا هستیم. کشف کردیم که مولود گشتن از خدا و فرزندخوانده شدن در این زندگی به چه معناست؛ اما در اینجا خبر خوش تمام نمی‌شود. یوحنا در یوحنا ۲:۳ این‌طور ادامه می‌دهد: «ای عزیزان، اینک فرزندان خدائیم، ولی آنچه خواهیم بود هنوز آشکار نشده است. اما می‌دانیم آنگاه که او ظهور کند، مانند او خواهیم بود، چون او را چنانکه هست خواهیم دید.»

از نظر یوحنا، وضعیت فعلی و باشکوه (اینک فرزندان خدائیم) و حتی آینده‌ای باشکوه‌تر (آنگاه که او ظهور کند، مانند او خواهیم بود) وجود دارد. ما در این امید انتظار می‌کشیم که مانند عیسی شویم. در حقیقت، پولس رسول نوشت که ما از ازل از سوی خدا انتخاب شده‌ایم تا به شباهت پسرش درآئیم (ر.ک. رومیان ۸:۲۹)؛ بنابراین، شباهت به مسیح هدف نهایی خدا برای ماست و امیدوارانه منتظر آن روز هستیم. شبیه عیسی بودن به چه معناست؟

شباهت با او در روح

اولاً به این معنای شباهت با او در روح است؛ یعنی در وجود و درون‌مان. این فرایند از زمان توبه آغاز شده و پس از مرگ، وقتی به حضور خدا وارد شویم، به نهایت خود می‌رسد. پولس این پروسه را تبدیل یا دگرگونی می‌نامد. «و همه ما که با چهره بی‌نقاب، جلال خداوند را، چنانکه در آینه‌ای، می‌نگریم، به صورت همان تصویر، از جلال به جلالی فزون‌تر دگرگون می‌شویم؛ و این از خداوند سرچشمه می‌گیرد که روح است.» (دوم قرنتیان ۳:۱۸). پس خدا از پیش ما را تعیین نمود تا به صورت پسرش درآئیم و اکنون نیز از طریق روحش در ما کار می‌کند تا آن را به انجام رساند.

اما درمی‌یابیم که هنوز هم با گناهایی که هنوز در ما ساکن هستند، می‌جنگیم. «زیرا تمایلات نَفَس برخلاف روح است و تمایلات روح برخلاف نَفَس؛ و این دو بر ضد هم‌اند، به گونه‌ای که دیگر نمی‌توانید هرآنچه را که می‌خواهید، به جا آورید.» (غلاطیان ۵: ۱۷) بین دو نیروی متضاد در دل‌هایمان یک درگیری درونی و مداوم در جریان است. هرگاه می‌خواهیم نیکویی کنیم، شرارت با ما همراه می‌شود (ر.ک. رومیان ۷: ۲۱). همچنان با غرور، خودخواهی، صبور نبودن، روحیه انتقادی، زبان تند و تیز، عدم محبت و بسیاری از جلوه‌های طبیعت گناه‌آلود خود در نبرد هستیم. هرچند که روح‌القدس در ما کار کرده و ما را دگرگون می‌سازد، اما طبیعت گناه‌آلود ما هر قدم از این راه با او مخالفت می‌کند.

تا وقتی در این جسم خاکی هستیم، در نبرد خواهیم بود. دردناک است، زیرا جنگی درون ما در جریان است و دائماً باید به خواهش‌های نفس‌آلود خود نه بگوییم. گاهی این مساله مایه تحقیر است، زیرا خصوصیات گناه‌آلود خود را در وجدان‌مان آشکار می‌سازند. یا شاید در دعا‌های صبحگاهی با مسیح در جای‌های آسمانی رفته‌ایم، اما قبل از ساعت ۹ به خاطر مشکل و درگیری با شخصی، سقوطی سخت کرده‌ایم.

ما مشتاق این هستیم که از این جنگ آزاد شویم و روزی هم آزاد خواهیم شد. عبرانیان ۱۲: ۲۲-۲۴ چشم‌اندازی فوری از آسمان (چنانکه اکنون هست) نشان می‌دهد و در این متن درباره «روح‌های پارسایانی که کامل شده‌اند» می‌خوانیم (آیه ۲۳). این عبارت به ایمانداران تمام اعصار اشاره دارد، کسانی که در حال حاضر روحشان در آسمان با مسیح است. نویسنده عبرانیان می‌گوید ما اکنون «کامل» شده‌ایم؛ یعنی این یعنی طبیعت گناه‌آلودی که همچون جامه‌هایی چرک و خیس به روح ما چنگ می‌زند از بین رفته و روح ما کاملاً به شباهت مسیح درخواهد آمد. این امر بلافاصله پس از مرگ رخ می‌دهد، زمانی که مستقیماً به حضور خداوند می‌رویم.

دورانی که بین مرگ و رستاخیز جسم ما در آینده وجود دارد، در حقیقت وضعیت میانی نامیده شده است. کتاب مقدس مطالب بسیار اندکی درباره این دوره به ما گفته، اما همان هم بسیار دلگرم‌کننده است. در دوم قرنتیان ۵: ۸، پولس می‌گوید: «ترجیح می‌دهیم از بدن غربت جسته، نزد خداوند منزل گیریم.» و فیلیپیان ۱: ۲۳ می‌گوید: «آرزو دارم رَخت از این جهان بربندم و با مسیح باشم، که این به مراتب بهتر است» با توجه به گفته‌های پولس و عبرانیان ۱۲: ۲۲-۲۴، می‌توانیم بگوییم که در وضعیت میانی:

- با مسیح خواهیم بود.
- در حضور هزاران هزار فرشته و در جماعتی شادمان خواهیم بود (شاید صدای سرافین اشعیا ۶: ۱-۳ را بشنویم که یک‌صد می‌گویند: «قدوس، قدوس، قدوس است خداوند لشکرها»)
- با تمام ایمانداران از تمامی اعصار خواهیم بود.

ما مانند او خواهیم شد

- کاملاً در روح خود به شباهت مسیح در خواهیم آمد.
- در شرایطی خواهیم بود که «بسیار بهتر» از تصور ماست.

تصور حضور در آسمان بدون استفاده از حواس فیزیکی یا مغز دشوار است. با این وجود باید به خاطر داشته باشیم که خدا از ازل بدون داشتن جسم فیزیکی حضور داشته است. حتی فرشتگان ظاهراً فقط در روح حضور دارند (هرچند برخی به اهدافی خاص جسم فیزیکی برای آن‌ها متصور شده‌اند). هرچند نمی‌توانیم درک کنیم این چیزها چگونه خواهند بود، اما باید ذهن خود را تسلیم تعلیم کتاب مقدس کنیم و منتظر زمانی باشیم که ما نیز با مسیح خواهیم بود، زمانی که روح ما نیز کامل شده و در وضعیتی قرار گیریم که «بسیار بهتر» از بهترین وضعیت ما روی زمین خواهد بود.

ورود به منزل آسمانی

ورود به حضور خدا چگونه خواهد بود؟ گاهی، وقتی زیاد از حد به محدودیت‌های خود فکر می‌کنیم، اینکه چگونه به ضد فیض و معرفت گناه کرده‌ایم، چقدر برکات و فرصت‌هایی که خدا سر راه ما قرار داده را از دست داده‌ایم، فکر می‌کنم که دوست دارم تا «فقط از در ورودی آسمان» وارد شوم، بدون اینکه کسی متوجه شود و در نتیجه با استقبال روبرو نمی‌شوم؛ اما دلیلش این است که بیش از حد بر خودم تمرکز می‌کنم و سعی می‌کنم مطابق با عملکرد خودم، استقبالی که از من می‌شود را پیش‌بینی کنم.

اما پولس رسول در دوم پطرس ۱:۱۰-۱۱ دیدگاهی کاملاً متفاوت به ما می‌دهد: «پس ای برادران، هر چه بیشتر بکوشید تا فراخواندگی و برگزیدگی خویش را تثبیت نمایید، چرا که اگر چنین کنید هرگز سقوط نخواهید کرد. زیرا این چنین، دخول به پادشاهی جاودانِ خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح به فراوانی به شما عطا خواهد شد.»

به‌طور خاص به آیهٔ ۱۱ توجه کنید: «زیرا این چنین، دخول به پادشاهی جاودانِ خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح به فراوانی به شما عطا خواهد شد.» این تصویر بزرگ و باشکوه رسیدن به منزلگاه آسمانی است. در پایان جنگ جهانی دوم، هزاران عضو ارتش از اروپا و خاور دور به وطن خود بازگشتند. زمانی که کشتی‌های متعددی که با آن‌ها برگشته بودند، به بنادر آمریکا بازگشتند، جمعیت‌ها و دسته‌های موسیقی از ایشان استقبال نمودند اگر بستگان ایشان می‌توانستند حضور داشته باشند، هیجان، اشک، آغوش و بوسه‌های شادمانه نیز به این فضا اضافه می‌شد. این مردان ارتش استقبالی باشکوه در وطن خود دریافت کردند.

این قضیه در مورد ما نیز صدق می‌کند، اما در مقیاسی بسیار بزرگ‌تر. به گفتهٔ پطرس، اگر خواندگی و برگزیدگی خود را تثبیت کرده باشیم، در پادشاهی جاودان مسیح با استقبال

گرمی روبرو خواهیم شد. شاید با سطحی خواندن این متن، به این نتیجه می‌رسیم که استقبال گرم ما به انجام «این امور» وابسته است (یعنی کارهایی که در آیات ۵ تا ۷ ذکر شده است)؛ اما انجام این کارها، (یعنی دنبال کردن اخلاقیات مسیحی در آیات ۵ تا ۷) اساس و مبنای استقبال گرم از ما نیست. بلکه، طریقی است (یا یکی از طریق‌هایی است، رجوع کنید به فصل ۱۳) که از طریق آن دعوت و برگزیدگی خود را تثبیت می‌کنیم. به عبارت دیگر، طریقی است که به خود اطمینان می‌دهیم که در مسیح خلقتی تازه شده‌ایم (ر.ک. به دوم قرنتیان ۱۷:۵) و از امید حیات جاودان برخورداریم.

اینگونه نیست که سرافکننده وارد آسمان شویم و به قول معروف دست از پا درازتر به آنجا برویم. به هیچ وجه! هر کسی که از سوی خدا دعوت و برگزیده شده، در پادشاهی جاودان مسیح با استقبال گرمی روبرو خواهد شد، نه به این خاطر که ما لایق آن هستیم، بلکه به این خاطر که ردای بی‌عیب پارسایی مسیح را به تن کرده‌ایم؛ زیرا با او که مورد محبت و خوشی ابدی پدر است، متحد گشته‌ایم و ما نیز مورد محبت و خوشی او خواهیم گشت.

آیه‌ای مبهم در مزمور (۱۵:۱۱۶) وجود دارد که دیدگاه خدا را در مورد ورود ما به پادشاهی جاودان او می‌دهد:

مرگ سرسپردگان خداوند
در نظر او گران‌بها است.

چرا این سخن درست است؟ ما مرگ را نوعی ترک کردن می‌پنداریم. فکر می‌کنیم از طریق مرگ «عزیزی را از دست می‌دهیم». اما از دید خدا، مرگ ایماندار، درست برعکس است، یعنی او به خانه می‌رود. از نظر خدا، مرگ ارزشمند است.

به بستگانی فکر کنید که در انتظار ورود کشتی‌ای هستند که شوهران، پدران و پسران ایشان را از جنگ برمی‌گرداند. تصور کنید که کشتی با اعضای ارتش که در آن به صف شده‌اند، لنگر می‌اندازد. شادی و انتظار را در چهره بستگانی که مشتاقانه در لنگرگاه منتظرند و تخته ورود به ناو را نصب می‌کنند، نگاه کنید. این تصویری کمرنگ از خداست که انتظار ورود پسران و دخترانش را از نبرد روحانی این زندگی به «خانه» به تصویر می‌کشد.

همچون او در جسم

«بازگشت ما به خانه» پس از مرگ بسیار پر جلال خواهد بود؛ به هنگام رستاخیز روح کامل ما و پیوند آن با بدن‌های قیام کرده، زمانی بس باشکوه‌تر را تجربه خواهیم کرد. این امیدی غایی است که یوحنا در اول یوحنا ۲:۳ به آن اشاره می‌کند: «ای عزیزان، اینک فرزندان

خداییم، ولی آنچه خواهیم بود هنوز آشکار نشده است. اما می‌دانیم آنگاه که او ظهور کند، مانند او خواهیم بود، چون او را چنانکه هست خواهیم دید.» در هنگام رستاخیز، ما همچون عیسی خواهیم بود، نه فقط در روح، بلکه در جسم نیز.

پولس در فیلیپیان ۲:۳-۲۱ دربارهٔ همین واقعیت می‌نویسد: «حال آنکه ما تبعهٔ آسمانیم و با اشتیاقی تمام انتظار می‌کشیم که نجات‌دهنده، یعنی خداوندمان عیسی مسیح، از آنجا ظهور کند. او با نیرویی که وی را قادر می‌سازد تا همه چیز را به فرمان خود درآورد، بدن‌های حقیر ما را تبدیل خواهد کرد تا به شکل بدن پر جلال او درآید.» به مقایسهٔ پولس بین بدن‌های حقیر و بدن‌های آیندهٔ ما که مانند بدن پر جلال او خواهد بود، توجه کنید. در زندگی فعلی، بدن‌های ما در معرض رنج، بیماری، ناتوانی، فرسودگی، زشتی، کهولت سن و در نهایت مرگ قرار دارد. این تصویر زیبایی نیست. شخص باید در مراسم تجدید دیدار همکلاسی‌های ۲۵ سال گذشته شرکت کند تا بفهمد که خیلی زود بعد از گذشت بزرگسالی، بدن‌های ما چقدر رو به زوال می‌رود. ما دربارهٔ چنین موقعیت‌های جوک می‌سازیم، اما حقیقت این است که در این زندگی به خاطر لعنت گناه، بدن‌های ما حقیر هستند.

به همین دلیل پولس نوشت، «و نه تنها خلقت، بلکه خود ما نیز که از نوبر روح برخورداریم، در درون خویش ناله برمی‌آوریم، در همان حال که مشتاقانه در انتظار پسرخواندگی، یعنی رهایی بدن‌های خویش هستیم.» (رومیان ۸: ۲۳). ما ناله برمی‌آوریم. بین نبرد درونی که در طبیعت گناه‌آلود ماست و نبردهای بیرونی که با بدن حقیر خود داریم و ناامیدی‌های شرایط مخربی که بارها ما را به ستوه می‌آورند، ناله برمی‌آوریم؛ اما این ناله بدون هدف نیست. در عوض، باعث می‌شود (یا باید باعث شود) مشتاقانه منتظر رهایی بدن‌های خود شویم. پولس می‌گوید ما به همین امید نجات یافته‌ایم (ر.ک. رومیان ۸: ۲۴). هدف خدا این است که مشکلات این زندگی ما را از دل‌بستگی به این دنیا بازدارد. به عبارت کلی، ایماندارانی که از کم‌ترین منافع این زندگی برخوردارند، بیشترین و قدرتمندترین امید آسمان را دارند.

توجه داشته باشید که پولس در رومیان ۸: ۲۳، در مورد پسرخواندگی و رهایی بدن‌هایمان صحبت می‌کند. در فصل دوازده دیدیم که ما در خانوادهٔ الهی فرزندخوانده شدیم (ر.ک. رومیان ۸: ۱۵، «روح پسرخواندگی را یافته‌ایم»); اما در آیهٔ ۲۳، چند آیه بعدتر، پولس در مورد فرزندخواندگی به‌عنوان انتظار و امیدی برای آینده صحبت می‌کند؛ بنابراین، فرزندخواندگی امتیازی کنونی و برکتی نهایی است که بایستی در رستاخیز تأیید شود. برخی مفسرین می‌گویند که رومیان یک فرزندخواندگی دوگانه را دریافت نموده‌اند (یکی خصوصی و دیگری عمومی) پولس در آیات ۱۵ و ۲۳ یک فرزندخواندگی دو مرحله‌ای را مدنظر دارد. چه درست باشد چه نه، یقیناً پولس از کلمهٔ فرزندخواندگی به مفهوم دوگانه استفاده می‌کند و به واقعیت کنونی و امید آینده اشاره دارد؛ بنابراین، هرچند فرزندخواندگی کنونی ما زمانی

که به مسیح ایمان می‌آوریم، کامل و است، نمود کامل آن به هنگام رهایی بدن‌هایمان در رستاخیز است، زمانی که بدن‌های حقیر ما به بدن‌های پرجلال او تبدیل می‌گردند.

این امر چگونه خواهد بود؟

همان‌گونه که تصور وضعیت میانی برای ما دشوار است، به سختی می‌توان فهمید منظور پولس و یوحنا از شباهت به مسیح در بدن پرجلال او چیست. در این خصوص، تلاش می‌کنیم به کلمات کتاب مقدس تکیه کنیم. این‌ها کلام پولس و یوحنا هستند:

- «در مورد رستاخیز مردگان نیز چنین است. آنچه کاشته می‌شود، فسادپذیر است؛ آنچه برمی‌خیزد، فسادناپذیر. در ذلت کاشته می‌شود، در جلال برمی‌خیزد. در ضعف کاشته می‌شود، در قوت برمی‌خیزد. بدن طبیعی کاشته می‌شود، بدن روحانی برمی‌خیزد. اگر بدن طبیعی وجود دارد، بدن روحانی نیز وجود دارد.» (اول قرنتیان ۱۵: ۴۲-۴۴)
- «گوش فرا دهید! رازی را به شما می‌گویم: ما همه نخواهیم خوابید، بلکه همه دگرگونه خواهیم شد. در یک آن و در یک چشم به هم زدن، آنگاه که شیپور آخر نواخته شود، این به وقوع خواهد پیوست. زیرا شیپور به صدا در خواهد آمد و مردگان در فسادناپذیری بر خواهند خاست و ما دگرگونه خواهیم شد. زیرا این بدن فسادپذیر باید فسادناپذیری را بپوشد و این بدن فانی باید به بقا آراسته شود. چون این فسادپذیر، فسادناپذیری را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه آن کلام مکتوب به حقیقت خواهد پیوست که می‌گوید: «مرگ در پیروزی فرو بلعیده شده است.» (اول قرنتیان ۱۵: ۵۱-۵۴)
- «و از تخت، صدای بلندی شنیدم که گفت: "اینک، مسکن خدا با آدمیان است، و او با آن‌ها ساکن خواهد شد؛ و ایشان قوم او خواهند بود، و خود خدا با ایشان خواهد بود و خدای ایشان خواهد بود. او هر اشکی را از چشمان آن‌ها پاک خواهد کرد. و دیگر مرگ نخواهد بود؛ و ماتم و شیون و درد وجود نخواهد داشت، زیرا چیزهای اول سپری شد.» (مکاشفه ۲۱: ۳-۴)
- «و دیگر هیچ لعنتی وجود نخواهد داشت. تخت خدا و تخت بره در آن شهر خواهد بود و خادمانش او را خواهند پرستید. آن‌ها روی او را خواهند دید و نام او بر پیشانی آن‌ها خواهد بود. و دیگر شب وجود نخواهد داشت و آن‌ها به نور چراغ یا خورشید نیازمند نخواهند بود، زیرا خداوند خدا به آن‌ها روشنایی خواهد بخشید. و آن‌ها تا ابد سلطنت خواهند کرد.» (مکاشفه ۲۲: ۳-۵)

توجه کنید که پولس بر تمایز قوی بین بدن طبیعی و فانی و بدن روحانی و غیرفانی تأکید دارد؛ اما هر دو، بدن هستند. روح کامل و بی‌عیب ما در جسم‌هایی غیرفانی قرار خواهند گرفت. دقیقاً نمی‌دانیم که این بدن روحانی چگونه به نظر می‌رسد یا عمل می‌کند. فقط می‌دانیم که مانند بدن پرجلال خداوند خواهد بود و به همین قضیه، امید و انتظار داریم.

در کتاب مکاشفه، یوحنا ی رسول بر جنبه‌های متفاوت زندگی رستاخیز کرده ما تأکید می‌کند. پولس حداقل در اول قرن‌تین ۱۵ بر واقعیت بدن غیرفانی و روحانی تأکید می‌کند. این در حالی است که یوحنا توجه ما را به واقعیت حضور ابدی ما با خدا جلب می‌کند: «اینک مسکن خدا با آدمیان است، و او با آن‌ها ساکن خواهد شد» (۳:۲۱) و «تخت خدا و تخت بره در آن شهر خواهد بود و خادمانش او را خواهند پرستید. آن‌ها روی او را خواهند دید» (۴:۲۲-۳).

ایماندارانی که از این زندگی رخت بر بسته‌اند، اکنون با خداوند هستند و روح ایشان کامل شده است. اگر مسیح اول از همه برنگردد، همه ما که این کلمات را می‌خوانیم، روزی به او ملحق خواهیم شد؛ اما روزی خواهد آمد که روح کامل و بی‌عیب و بدن‌های غیرفانی ما تا ابد با یکدیگر پیوند خواهند خورد. در این وضعیت باشکوه، «همیشه با خداوند خواهیم بود.» (اول تسالونیکیان ۴: ۱۷). هلولویاه! در آن زمان، واقعیت کامل غنای بی‌قیاس مسیح را تجربه خواهیم کرد.

اما پیش از آنکه این واقعیت پرجلال را تجربه کنیم، هنوز در این دنیا زندگی می‌کنیم. در طول این سفر، فقط منتظر امید آسمان نیستیم، بلکه فعالانه و با قوت تلاش می‌کنیم تا بیشتر شبیه مسیح شویم (پروسه‌ای که معمولاً تقدیس نامیده می‌شود) و حاکمیت پادشاهی او را گسترش دهیم (سه درخواست اول دعای ربانی در متی ۹: ۶-۱۳). دو فصل پایانی این کتاب را به این دو هدف اختصاص خواهیم داد.

انجیل و تقدس



پولس رسول در رومیان ۱:۶ می‌گوید: «پس چه گوییم؟ آیا به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزون شود؟» اگر ما به‌واسطه فیض خدا و از طریق کار مسیح به رایگان عادل شمرده شده‌ایم، آیا گناهان بیشتر، فیض خدا را افزون می‌کند؟

«ما که نسبت به گناه مردیم، چگونه می‌توانیم به زندگی در آن ادامه دهیم؟» (رومیان ۶: ۲). پولس با بی‌قراری جواب نمی‌دهد و نمی‌گوید: «چطور می‌توانی به چنین چیزی فکر کنی؟» در عوض، در آیات بعد نشان می‌دهد که این عمل نمی‌تواند اتفاق بیافتد، زیرا در رابطه ما با گناه تغییری بنیادین رخ داده است. اصطلاحی که پولس برای این تغییر قاطع استفاده می‌کند، این است: «ما نسبت به گناه مردیم.»

مرده نسبت به گناه

حال، قسمت دشوار قضیه اینجاست. وقتی پولس می‌گوید ما نسبت به گناه مرده‌ایم، منظورش چیست؟ مشخصاً منظور او این نیست که ما در برابر گناهی که هر روز مرتکب می‌شویم، مرده‌ایم. اگر این‌طور بود، هیچ شخص صادقی نمی‌توانست ادعا کند که پارساست، زیرا همه ما هر روز گناه می‌کنیم (همان‌گونه که در فصل ۲ دیدیم). همچنین، به این معنا نیست که دیگر به وسوسه‌های گناه پاسخ نمی‌دهیم و از این رو مرده‌ایم! اگر این قضیه درست بود، نصیحت پطرس مبنی بر دوری از خواهش‌های نفس (ر.ک. اول پطرس ۲: ۱۱) بی‌معنا بود. پس پولس چه مقصود و منظوری دارد؟

مفسرین انجیلی و محافظه‌کار در پاسخ به این سؤال عموماً یکی از این دو موضع را اتخاذ نموده‌اند.

بسیاری بر این باور هستند که پولس منحصرأً به تقصیر گناه اشاره دارد؛ یعنی، از طریق اتحاد ما با مسیح در مرگش، نسبت به گناهان مردیم. ظاهراً این دیدگاه با جمله پولس در

رومان ۴:۷ همخوانی ندارد که می‌گوید با مسیح نسبت به شریعت مردیم؛ نه شریعت به‌عنوان جلوه‌ای از اراده اخلاقی خدا، بلکه محکومیت و لعنت شریعت. اینکه بگوییم نسبت به تقصیر گناه و محکومیت شریعت مردیم، به همان مطلب اشاره کرده‌ایم.

بقیه مفسرین می‌گویند منظور پولس این است که ما نسبت به حاکمیت و سلطه گناه در زندگی خود مردیم. به عبارت دیگر، چون گناه دیگر بر ما تسلط قطعی ندارد، دیگر نمی‌توانیم به‌عنوان روش زندگی غالب در گناه ادامه دهیم. ما با گناه دست و پنجه نرم می‌کنیم و گناه می‌کنیم، اما گناه دیگر ارباب ما نیست. به نظر برخی از مفسرین، این تنها دیدگاهی است که به این سؤال پولس مربوط می‌شود: «پس چه گوییم؟ آیا به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزون شود؟»

به باور من، هر دو دیدگاه را باید با یکدیگر به کار برد. گناه ما در آدم باعث شد که تسلیم سلطه گناه شویم و این پیامدی کیفری است. وقتی قاضی شخص را به پنج سال حبس محکوم می‌کند، این حکم پیامد کیفری این جرم است. این مثل کاری بود که خدا با آدم و تمام نسل خود کرد. بخشی از پیامد کیفری گناه آدم باید سلطه یا اسارت گناه را هدف قرار می‌دهد. به همین دلیل، داوود گفت: «براستی که تقصیرکار زاده شده‌ام، و گناهکار، از زمانی که مادرم به من آباست شد!» (مزمور ۵۱: ۵). قبلاً به توضیحی که پولس در افسسیان ۲:۱-۳ درباره این اسارت داد، نگاهی انداختیم (ر.ک. به فصل ۱۱).

فرد زندانی که پنج سال حبس خود را گذرانده، پیامدهای کیفری‌اش تمام شده است. قانون شکسته شده دیگر ادعایی بر علیه او ندارد. در این مفهوم، او به رابطه خود با قانون و پیامدهای کیفری آن پایان داده است. او باید در آینده همچنان به قانون پایبند باشد، اما تا ابد به آن جرمی که به خاطرش به زندان رفته، رسیدگی شده است. به بیان پولس، او نسبت به شریعت و پیامدهای کیفری آن مرده است.

این قضیه در مورد ما چگونه کاربرد پیدا می‌کند؟ اجازه دهید مطلبی را از جان براون، شبان، الهی‌دان و نویسنده اسکاتلندی از قرن نوزدهم را که تفاسیر زیادی را به رشته تحریر درآورده، خلاصه کنم:

مرد گناه، موت است. تا زمان اجرای حکم، فرد زیر گناه است، گناه هم قدرت دارد او را محکوم سازد و هم قدرت دارد او را تباه سازد [یا بر او تسلط پیدا کند]؛ اما بگذار پیامدهای کیفری به‌طور کامل سپری شود. جریمه قانون کاملاً پرداخت شود و شخص به یکباره از قدرت محکوم‌کننده گناه و تأثیر یا سیطره تباه‌کننده، آزاد شود. بدین طریق، همه کسانی که در عیسی مسیح هستند، به فیض او عادل شمرده شده‌اند، نه در شخص خود، بلکه در شخص ضامن‌شان، بنابراین از سلطه گناه رهایی یافته‌اند؛ از قدرت محکوم‌کنندگی آن و از قدرت آن در سلطنت بر زندگی و دل‌ها.^۱

بار دیگر می‌گویم، اسارت ما در گناه نتیجه گناهی بود که به واسطه گناه آدم بر ما واقع گردید و به خاطر گناهان خودمان وضعیت بدتر گردید. از طریق اتحاد ما با مسیح در مرگش، تقصیرات ما هم به واسطه گناهان آدم و هم گناهان خودمان، برای همیشه از میان رفت. پس ما با مسیح نسبت به گناه مردیم و از سلطه گناه رهایی یافتیم. چه بگوییم نسبت به سیطره گناه مردیم یا از طریق مرگمان نسبت به گناهان از سلطه گناه رهایی یافتیم، نتیجه یکی است. گناه سبک زندگی غالب ما نیست و دیگر بر ما حاکم نمی‌باشد.

تقدیس قطعی

این رهایی یا مرگ نسبت به سیطره گناه، اغلب تقدیس قطعی خوانده می‌شود. شاید کم و بیش با کلمه تقدیس آشنایی داشته باشید که از نظر تاریخی شکل کوتاه شده رشد مسیحی می‌باشد؛ اما معنای اصلی آن «جدایی» است و ما با استفاده از کلمه تقدیس قطعی، از جدایی از گناه، به عنوان قدرت حاکم در زندگی ایماندار صحبت می‌کنیم. این اتفاق هم زمان با عادل‌شمردگی رخ می‌دهد. تغییری است که از طریق عمل مونرژستی روح القدس در ما رخ می‌دهد، هنگامی که روح القدس ما را از قلمروی تاریکی بیرون آورده و وارد پادشاهی مسیح می‌کند (ر.ک. کولسیان ۱:۱۳). به همین دلیل پولس می‌توانست خطاب به ایمانداران قرنتس به عنوان کسانی که تقدیس شده‌اند، بنویسد، هرچند هنوز در زندگی مسیحی خود بالغ نشده بودند (اول قرنتیان ۲:۱، ۳۰؛ ۱۱:۶). این جدایی قاطعانه از سیطره گناه که منحصرأ کار روح القدس است، در زندگی تمام کسانی که به مسیح به عنوان نجات‌دهنده توکل می‌کنند، اتفاق می‌افتد. بدون تقدیس قطعی، چیزی تحت عنوان عادل‌شمردگی نداریم.

خود را نسبت به گناه مرده انگارید

پس ما هم از گناه و هم حاکمیت آن در زندگی خود آزاد شده‌ایم. این اطلاعات چه کاربردی برای ما دارد؟ در کشمکشهایی که با برخی الگوهای ماندگار داریم، و اغلب تسلیم خواهش‌های گناه‌آلود خود می‌شویم، چگونه می‌تواند به کمک ما آید؟ این دستورات پولس در رومیان ۱۱:۶ است که می‌تواند به ما کمک کند «به همین‌سان، شما نیز خود را نسبت به گناه مرده انگارید، اما در مسیح عیسی نسبت به خدا، زنده.» (رومیان ۶: ۱۱)

مهم است که مقصود پولس را درک کنیم زیرا او به ما نمی‌گوید کاری انجام دهیم بلکه می‌گوید به چیزی ایمان بیاوریم. ما باید خود را نسبت به گناه مرده انگاریم یا به این موضوع باور داشته باشیم. در وهله نخست، نسبت به گناه مرده هستیم. خدا دیگر گناه را به پای ما نمی‌نویسد. دیگر به خاطر آن محکوم نیستیم (ر.ک. رومیان ۴: ۸؛ ۱: ۸).

این یک افسانه نیست. شما به راستی گناهکار هستید اما خدا دیگر شما را مقصر نمی‌داند زیرا مسیح تقصیرات گناه را به‌عنوان فدیة از روی دوش شما برداشته است. او محکومیت را گذرانده و جریمه را پرداخت کرده است. به بیان پولس، شما نسبت به گناه مرده‌اید.

می‌دانم وقتی در کمال درد و اندوه از گناه زندگی خود آگاه هستیم، برای ما دشوار است که خود را نسبت به گناه مرده انکاریم. به همین دلیل به وعده خدا بیش از پیش می‌چسبیم. درست همانگونه که برای ابراهیم غیرقابل باور بود که بتواند پسری داشته باشد، در حالی که نزدیک به صد سال داشت و رحم سارا هم بارور نبود، پس اغلب برای ما قابل باور نیست که نسبت به گناه مرده‌ایم، زیرا این امر در نظر ما بسیار زشت می‌نماید. اما درست همانگونه که ابراهیم در ایمان خود تضعیف نشد، بلکه به وعده خدا ایمان آورد، ما هم باید به آنچه خدا به ما می‌گوید ایمان داشته باشیم. برای کسانی که در مسیح عیسی هستند، هیچ محکومیتی نیست. ما نسبت به گناه مرده‌ایم.

ویلیام روماین (تولد: ۱۷۱۴) در کنار جورج وایتفیلد و برداران ولسی یکی از رهبران جنبش بیداری قرن هجدهم در انگلستان بود. او در اثر سنت خود تحت عنوان ایمان نوشت: «هیچ گناهی را نمی‌توان در دل یا زندگی مصلوب نمود، مگر آنکه ابتدا در وجدان مورد عفو قرار گیرد، زیرا پذیرفتن قوت عیسی به ایمان می‌طلبد و گناه تنها از طریق او می‌تواند مصلوب گردد. اگر تقصیرات با مرگ روبرو نشود، قدرت آن زیر سلطه نخواهد رفت.»^۲

منظور روماین این بود که اگر باور نداشته باشید که نسبت به گناه مرده هستید، نمی‌توانید به مسیح توکل کنید تا قدرت گناه را در زندگی‌تان در هم شکنند. پس اولین مکان برای رسیدگی به گناهان زندگی‌تان این است که از طریق اتحاد با مسیح در مرگش، خود را نسبت به گناه مرده انکارید. این حقیقتی است مهم که باید بر آن تعمق نموده و دعا کنید تا روح‌القدس شما را هم در دل و هم فکرتان، شما را به آن مجاب کند.

به گناه اجازه حکمرانی ندهید

ما نه تنها نسبت به گناه، بلکه قدرت سلطه‌گری آن در زندگی خود مرده‌ایم. در اینجا، گناه اصلی فعال تلقی می‌شود که می‌خواهد بر ما مسلط گردد. برای اینکه این مطلب را بهتر درک کنید، مقایسه‌ای انجام می‌دهم. اراده زندگی اصلی فعال در درون ماست. زمانی که با شرایط تهدیدکننده زندگی روبرو می‌شویم این اصل به جز چند استثناء، همیشه خود را به ما تحمیل می‌کند. ما بنا به گزینه می‌جنگیم تا زندگی خود را نجات دهیم.

هرچند گناه به‌عنوان اصلی فعال هنوز در ما ساکن است، اما نمی‌تواند در زندگی ما باقی بماند. ما با مسیح متحد شده‌ایم و روح‌القدس آمده تا در ما ساکن شود. ما از قدرت شیطان رهایی یافته و قلبی تازه دریافت نموده‌ایم (ر.ک. حزقیال ۳۶:۲۶؛ اعمال ۱۸:۲۶). اما

به‌عنوان ایمانداران باید تنشی را که پولس در غلاطیان ۱۷:۵ توصیف می‌کند، تجربه نماییم. «زیرا تمایلات نَفَس برخلاف روح است و تمایلات روح برخلاف نَفَس؛ و این دو بر ضد هم‌اند، به گونه‌ای که دیگر نمی‌توانید هرآنچه را که می‌خواهید، به جا آورید.» جورج اسمیتون این تنش را این‌گونه توصیف نمود:

بین نفس و روح (بین طبیعت کهنه و جدید) نبرد و کشمکش درونی برپاست؛ و مسأله عجیب اینجاست که در این کشمکش، قدرت و توانایی‌های مسیحی، یکبار توسط یکی و بار دیگر توسط دیگری اشغال می‌شوند. همان قوه ذهنی، اراده و احساسات تحت تأثیرات متفاوتی قرار می‌گیرد، مانند دو ارتشی که در نبرد هستند و زمین را اشغال کرده‌اند و در عوض از زمینی دیگر رانده می‌شوند.^۲

روح دیگر توصیف تنش بین طبیعت گناه‌آلود و روح به مسابقه طناب‌کشی تشبیه شده است. وقتی دو گروه رقیب طناب را می‌کشند و طناب عقب و جلو کشیده می‌شود تا جایی که یک گروه در نهایت پیروز می‌شود. این اتفاق برای ما هم می‌افتد تا در نهایت روح‌القدس غالب می‌شود.

اگر می‌خواهیم در زندگی مسیحی پیشرفت کنیم، باید این تنش را قبول داشته باشیم. گناه ساکن در انسان همچون بیماری است که نمی‌توان با آن مبارزه کرد تا وقتی که به حضور آن اعتراف کنیم. اما در مورد گناه، باید روی این واقعیت حساب کنیم که هرچند گناه هنوز در ما ساکن است، اما بر ما تسلط ندارد. همانگونه که پولس گفت: «زیرا گناه بر شما فرمان نخواهد راند، چون زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیضید.» (رومیان ۶: ۱۴).

بنابراین، چون اطمینان داریم که گناه، ارباب ما نخواهد بود، نباید اجازه دهیم گناه در بدن‌های فانی ما فرمان براند تا امیال آن را اطاعت کنیم (ر.ک. رومیان ۶: ۱۲). در عوض، باید با قدرت روح، اعمال گناه‌آلود بدن را بکشیم (رومیان ۸: ۱۳) و از امیال نفسانی که با روح ما در ستیزند دوری کنیم (اول پطرس ۲: ۱۱). در حقیقت، ما به نبردی فعال و پرقدرت به ضد اصل گناه که در ما ساکن است، فراخوانده شده‌ایم.

قدرت مسیح، نه قدرت ما

اما ما فراخوانده نشده‌ایم تا این نبرد را به قدرت اراده خود انجام دهیم. در عوض، درست همانگونه که برای پارسا بودن در برابر خود با ایمان به مسیح تکیه می‌کنیم، بایستی برای داشتن قدرت زندگی مسیح به او تکیه نماییم. این قدرت در نتیجه اتحاد زنده و حیاتی ما با او پدید می‌آید. عیسی در یوحنا ۱۵: ۱-۵ به همین اتحاد اشاره کرد، وقتی خود را تاک و ما

را شاخه‌های آن خطاب نمود. او از طریق این استعاره به ما این تعلیم را می‌داد: همانگونه که شاخه‌ها حیات و تغذیه خود را از تاک می‌گیرند، حیات روحان و قدرت ما نیز باید از او تأمین شود.

همه ایمانداران به لحاظ روحانی با مسیح متحد شده‌اند، به نحوی که حیات روحانی ما از او نشأت می‌گیرد. ما نباید در این رابطه کاملاً منفعل باشیم، بلکه باید با ایمان در او بمانیم؛ به عبارت دیگر، باید فعالانه به مسیح تکیه کنیم تا قدرت لازم برای جنگ با گناهی که در ما ساکن است را پیدا کرده و خصوصیات مثبت شخصیت مسیحی را به تن کنیم (که در غلاطیان ۲۲:۵-۲۳ ثمرات روح نامیده شده است) و مسیح را به شکلی مؤثر خدمت کنیم. پولس رسول اتحاد ما با مسیح و قدرتی که از او نشأت می‌گیرد در آیاتی مثل فیلیپیان ۱۳:۴ و کولسیان ۱:۲۹ مدنظر داشت: «قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد.» از این روست که من زحمت می‌کشم و با نیروی او که در من نیرومندانه عمل می‌کند، به مجاهده مشغولم. پولس جنگی به ضد گناه به پا داشت و سخت در خدمت خود تلاش نمود، اما این کار را هم با توکل بر مسیح و قدرتی که از طریق پیوندی زنده با او نشأت می‌گیرد، انجام داد.

تقدیس پیش‌رونده

نبردی که به ضد گناه وجود دارد در ما باقی می‌ماند و در بر کردن شخصیت مسیحی معمولاً تقدیس نامیده می‌شود؛ اما چون عبارت تقدیس قطعی برای توصیف رهایی قطعی از سلطه گناه به کار می‌رود، خوب است درباره رشد مسیحی به‌عنوان تقدیس پیش‌رونده صحبت کنیم. کلمه پیش‌رونده یعنی رشد یا تغییر مثبت. اگر به مثال مسابقه طناب‌کشی برگردیم، هرچند طناب جلو و عقب می‌رود، اما در طول زمان در مسیر درست حرکت کرده و در نهایت، در پایان عمرمان، این مسابقه را بر گناه می‌بریم.

جای شکی نیست که مسابقه طناب‌کشی باید به مسیر درست حرکت کند. نویسندگان عهدجدید رشد را مسلم می‌پندارند و دائماً ما را به سمت آن سوق می‌دهند. باید قدوسیت را «هر چه بیشتر» بطلبیم و یکدیگر را «هر چه بیشتر» محبت کنیم (اول تسالونیکیان ۱:۴، ۹-۱۰). باید خصوصیات شخصیتی مسیحی را به «فزونی» کسب کنیم (دوم پطرس ۱:۸) اما می‌توانیم همیشه انتظار مقاومت و فشار را داشته باشیم. باز هم با توجه به مثال طناب‌کشی، هرچند روحی که در ما ساکن است، قوی‌تر از طبیعت گناه‌آلود می‌باشد، اما این طبیعت در هر قدم از مسیر «پافشاری می‌کند.» و گاهی طناب را در مسیر مخالف می‌کشد.

پس چه چیزی ما را از روبروایی با این مبارزه و کشمکش درونی بازخواهد داشت؟ پاسخ این است: انجیل. اعتماد به انجیلی که می‌گوید ما نسبت به گناه مردیم؛ برای ما که در مسیح عیسی هستیم هیچ محکومیتی وجود ندارد؛ اینکه خداوند هرگز گناهانمان را به یاد

نمی‌آورد؛ و به‌راستی از قدرت گناه آزاد شدیم، این امر ما را ترغیب می‌کند تا ادامه دهیم، حتی در تنشی که بین روح و طبیعت گناه‌آلود وجود دارد. همیشه باید بر انجیل تمرکز کنیم. هوراتیوس بونار، شبان و نویسندهٔ اسکاتلندی قرن نوزدهم، چنین نوشت:

راز زندگی مقدس ایماندار عبارت است از بازگشت همیشگی به خون ضامن و مشارکت روزانهٔ او با خداوند مصلوب شده و قیام کرده. تمام زندگی الهی و ثمرات ارزشمند آن، بخشش، آرامش و قدوسیت از صلیب نشأت می‌گیرند. قدوسیت خیالی که منشاء آن خون مسیح نباشد، چیزی برتر از فریسی‌مآبی نیست. اگر می‌خواهیم مقدس باشیم، باید به پای صلیب برویم و آنجا زیست کنیم؛ در غیر این صورت، تمام تلاش‌ها، کوشش‌ها، روزه گرفتن‌ها، دعاها و اعمال نیک، از تقدیس واقعی تهی خواهند بود و نیازمند رفتاری فروتن، بخشنده است که از دیدگاهی واضح از صلیب پدید می‌آید. باورهای اشتباه دربارهٔ قدوسیت متداول هستند، نه فقط در میان کسانی که به مذاهب دروغین اعتراف می‌کنند، بلکه در میان کسانی که معتقد به راه درست هستند. محبت خدا نسبت به ما و محبت ما نسبت به او، با یکدیگر کار می‌کنند تا قدوسیت به بار آورند. اطاعت واقعی از روی ترس پدید نمی‌آید. تعلیق هیچ ثمری برای قدوسیت به بار نمی‌آورد. هیچ شک و ابهامی به لطف خداوند، شهوت را رام نمی‌کند یا مشکل ارادهٔ ما را حل نمی‌کند. اما بخشش رایگان صلیب گناه را ریشه کن کرده و تمام شاخه‌هایش را خشک می‌کند. تنها اطمینان محبت و محبت بخشنده می‌تواند این کار را بکند... پذیرش گرم و صمیمانهٔ خدا قویترین انگیزه در هدایت فرد برای شبیه‌تر شدن به خداوندی است که آزادانه تمام خطاهایش را می‌بخشد.^۶

پولس در این آیه به‌طور مختصر به همین مطلب اشاره کرد: «زیرا محبت مسیح بر ما حکم‌فرماست.» (دوم قرنتیان ۵: ۱۴). حکم‌فرما بودن یعنی انگیزه‌ای بسیار بالا داشتن؛ یعنی، ما از طریق محبت مسیح نسبت به ما، ترغیب شدیم. از کجا به محبت او پی می‌بریم؟ کجا جملهٔ «دوستت دارم» را از او می‌شنویم؟ در انجیل. انجیلی که به هنگام نجات در دل‌های خود پذیرفتیم، تقدیس قطعی را تضمین می‌کند. انجیلی که هر روز به آن باور داریم، تنها انگیزهٔ پایدار برای داشتن تقدیس پیش‌رونده است. به همین دلیل باید «هر روزه انجیل را برای خود موعظه کنیم.» در انجیل است که به غنای بی‌قیاس مسیح دست می‌یابیم و نه تنها عادل‌شمردگی بلکه تقدیس را نیز مهیا می‌کند.^۷

تا اقصی نقاط جهان



در سال ۱۷۸۴، گروهی از خادمین انگلستان درخواست دعایی فوری برای تمام کلیساهای خود فرستادند. درخواست دعای ایشان این بود که برای بیداری کلیساهای خود و سایر کلیساهای انگلستان و همچنین «گسترش انجیل به دورترین نقاط کره زمین» دعا کنند.^۱

برای ما که در قرن بیستم به سر می‌بریم، درخواست دعا برای بشارت جهانی غیرعادی به نظر نمی‌رسد. اما ما امتیازاتی داریم که آن مردان چیزی راجع به آن نمی‌دانستند. امروزه، می‌توانیم نتایج دویست سال فعالیت خدمتی را مشاهده کنیم که با سفر مخاطره‌آمیز ویلیام کری در سال ۱۷۹۳ به هند آغاز شد؛ اما در سال ۱۷۸۴، هیچ یک از این خادمین تا به حال با میسیونری ملاقات نکرده بودند.^۲

بنابراین، سؤالی که پیش می‌آید، این است: اگر این شبانان هرگز میسیونری را ملاقات نکرده بودند، هرگز در کنفرانس‌های مأموریتی شرکت نکرده بودند، هرگز نامه‌ای برای دعا در زمینه مأموریت نخوانده بودند، این احساس فوریت و ضرورت از کجا نشأت گرفت؟ پاسخ در کتاب مقدس یافت می‌شود، مخصوصاً در آن دسته از متون که درباره نقشه خدا برای گسترش انجیل به اقصی نقاط جهان به ما تعلیم می‌دهد.

در این کتاب، آنچه را پولس «عَنایِ بی‌قیاسِ مسیح» (افسیان ۳: ۸) نامید، یعنی انجیل را کشف نمودیم؛ نیاز خود را به انجیل، کار مسیح در رفع نیازهایمان و به کار بردن کار او در زندگی‌هایمان در عادل‌شمردگی، فرزندخواندگی، جلال و تقدیس بررسی کردیم. اگر در این مقطع توقف کرده بودیم، اینگونه به نظر می‌رسد که انجیل فقط نفع شخصی ما را ترویج می‌دهد: انجیل چه کاری برای من خواهد کرد؟ یا در نهایت، انجیل درباره خدا و من است. اما انجیل درباره خدا و من نیست. انجیل درباره خدا و دنیاست. درباره خدایی است که «در مسیح جهان را با خود آشتی می‌داد.» (دوم قرنتیان ۵: ۱۹).

ما نباید ایستگاه نهایی انجیل باشیم، بلکه مسیری باشیم برای پیشبرد آن به اقصی نقاط جهان. خدا می‌خواهد هر کسی که انجیل را پذیرفته، در انتشار آن سهمی داشته باشد. سهم

ما در این پروژه عظیم شاید از فردی به فرد دیگر تفاوت داشته باشد، اما همه با را باید در برگیرد. قصد من در این فصل این نیست که به کشف نقش شما بپردازم؛ بلکه می‌خواهم برخی از آیات کتاب مقدس را بررسی نمایم که احتمالاً آن دسته از خادمین قرن هجدهم را ترغیب نموده تا درخواست دعا برای بشارت جهانی کنند، زیرا همین آیات باید امروز ترغیب کننده ما باشد.

تمامی ملت‌ها برکت خواهند یافت

پیدایش ۳:۱۲ نقطه خوبی برای شروع است؛ در این آیه، خدا به ابراهیم وعده می‌دهد که «همه طوایف زمین به واسطه تو برکت خواهند یافت.» خدا این وعده را در پیدایش ۱۸:۲۲ تکرار می‌کند و به‌طور خاص می‌گوید: «و به واسطه نسل تو همه قوم‌های زمین برکت خواهند یافت.» پولس رسول در غلاطیان ۳:۱۶ این «نسل» را مسیح معرفی کرد. از این رو، وعده خدا با ابراهیم این است که همه ملت‌ها از طریق مسیح برکت خواهد یافت؛ یعنی از طریق کار کفاره‌ای او برای ما. برکت یافتن تمام ملت‌ها از طریق مسیح، در کل عهدقدیم ادامه پیدا می‌کند. اینجا فقط دو متن از کتاب مقدس است که بسیاری از موارد دیگر را نشان می‌دهد:

- «باشد که نام او جاودانه پاینده ماند، و آوازه‌اش، تا آفتاب برمی‌تابد. باشد که قوم‌ها جملگی در او برکت یابند، و آنان نیز او را مبارک خوانند.» (مزمور ۷۲: ۱۷)
- «آری، او چنین می‌فرماید: "سهل است که خادم من باشی، تا قبایل یعقوب را بر پا بداری، و اسرائیلیانی را که محفوظ داشته‌ام، بازآوری؛ بلکه تو را نوری برای ملت‌ها خواهم ساخت تا نجات مرا به کران‌های زمین برسانی."» (اشعیا ۴۹: ۶)

سلطنت مسیح

اما موضوعی مشابه پیرامون سلطنت جهانی مسیح در کل عهدقدیم جریان دارد. متن اصلی آن مزمور ۲۲:۲۷-۲۸ می‌باشد:

همه کران‌های زمین به یاد آورده،
نزد خداوند بازگشت خواهند کرد.
همه طوایف قوم‌ها در حضور او پرستش خواهند نمود.

زیرا که پادشاهی از آن خداوند است؛
اوست که بر قومها فرمان می‌راند.

رد پای مفهوم سلطنت جهانی مسیح در باقی بخش‌های عهدقدیم دیده می‌شود، اما به واضح‌ترین شکل در متی ۲۸:۱۸-۲۰ بیان شده است، در متنی که عموماً مأموریت بزرگ نامیده می‌شود:

آنگاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است. پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هرآنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم!»

عیسی مأموریت بزرگ خود را با این جمله شروع کرد که تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به او سپرده شده است. با توجه به این قضیه، به شاگردانش فرمان می‌دهد که بروند و امت‌ها را شاگرد سازند؛ بنابراین، در این متن خاص، حکم شاگردسازی به این معناست که مردم از تمامی ملت‌ها زیر سلطه و اقتدار مسیح قرار گیرند. هر مفهومی که از کلمه شاگرد برداشت می‌کنیم، باید قرار گرفتن زیر سلطنت و حاکمیت عیسی مسیح را برسانیم. پس دیدیم که دو هدف موازی وجود دارد: برکت مسیح به تمامی ملت‌ها و سلطنت مسیح در میان تمامی آن‌ها. اولین اهداف بر نیاز مردم متمرکز دارد. مردم باید نجات پیدا کنند. آن‌ها باید از غضب و خشم خدا که مطمئناً نازل خواهد شد، رهایی یابند. آن‌ها باید از زندگی پوچ، مخرب و توخالی خود نجات پیدا کنند. برکت گرفتن تمامی قومها مربوط می‌شود به نیاز آن‌ها برای شنیدن و پذیرفتن انجیل و اعتماد به عیسی مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده‌شان. دومین هدف بر سلطنت عیسی مسیح در قلب‌های این افراد متمرکز دارد. عیسی آمد تا ایشان را نجات دهد و بر زندگی‌شان سلطنت کند. او «خود را فدای ما ساخت تا از هر شرارت رهایی‌مان بخشد و قومی برای خود طاهر سازد که از آن خودش باشند و غیور برای کار نیکو.» (تیتوس ۲: ۱۴). این مطلب بیانگر حاکمیت و سلطنت مسیح در قلب تمام ایمانداران است.

حال، نکته مهم اینجاست: هر دوی این اهداف - برکت یافتن قومها و سلطنت عیسی مسیح از طریق اعلان موفقیت‌آمیز انجیل در بین همه قومها یا اقصی نقاط جهان صورت می‌گیرد. وقتی مردم به انجیل ایمان می‌آورند و نجات پیدا می‌کنند، در اصل، سلطنت مسیح در قلب‌هایشان برقرار می‌شود. آن‌ها از قلمروی تاریکی رهایی یافته و وارد قلمروی مسیح می‌شوند (ر.ک. کولسیان ۱: ۱۳)؛ و این اراده خداست که این پروسه از طریق تمامی قومها، حتی تا اقصی نقاط جهان انجام شود.

بنابراین، وظیفه ما این است: اعلان انجیل به تمامی قوم‌ها و ملت‌ها تا ایشان به مسیح توکل کرده و زندگی خود را تحت اقتدار او ببرند. ما نمی‌توانیم به لحاظ کمی بگوییم برکت یافتن یک قوم به چه معناست، یا یعنی چه که «همه اقوام عالم به سوی وی خواهند آمد و او را پرستش خواهند کرد.» اما قطعاً این عبارات بیانگر چیزی بیشتر از شماری از هر ملت می‌باشد. مطمئناً این آیات وعده می‌دهند که انجیل در بین هر قوم، ملت، طایفه و زبانی نفوذ خواهد کرد.

در حقیقت، مکاشفه ۹:۷ چنین نتیجه قابل ملاحظه‌ای را بیان می‌کند: «پس از آن نظر کردم و اینک جماعتی عظیم از هر ملت و طایفه و قوم و زبان پیش روی خود دیدم که هیچ‌کس آنان را نمی‌توانست شماره کند و همه پیش تخت و در پیشگاه بره ایستاده بودند. همگان ردای سفید بر تن داشتند و شاخه نخل به دست.»

وقتی امروز به شمار عظیم مردمانی که هنوز در تاریکی روحانی زندگی می‌کنند، فکر می‌کنیم؛ عمدتاً در کشورهای متعلق به پنجره ۴۰×۱۰ (آفریقای شمالی، خاورمیانه و آسیای جنوبی)، می‌بینیم که هنوز زمین‌های روحانی زیادی هست که باید آن را به تصرف درآورد. ما خود را در شرایطی مشابه اسرائیلی‌ها می‌بینیم، زمانی که کنعان را تصرف کردند. بلافاصله بعد از آنکه سی و یک پادشاه کنعانی شکست خوردند، خدا به یوشع گفت: «هنوز زمین بسیاری برای تصرف باقی مانده است» (یوشع ۲۴:۱۲ - ۱:۱۳). هرچند از پیشرفت انجیل در بسیاری بخش‌های دنیا شادمان هستیم، می‌پذیریم که قبل از اینکه بتوانیم بگوییم همه قوم‌ها برکت یافته‌اند کارهای بیشتری باید انجام دهیم.

وقتی عیسی ما را مأمور ساخت که تمام قوم‌ها را شاگرد سازیم، بدیهی است که منظور او این بود که به این هدف جامه عمل بپوشانیم. علاوه بر این، قدرت دارد که ما از انجام آن مطمئن سازد. او مثل یک مربی فوتبال بیچاره نیست که کنار زمین ایستاده و شاهد پیشروی تیم ضعیف‌تر است. با استفاده از این تشبیه، هرچند امتیاز نهایی را نمی‌بینیم، اما می‌دانیم که «گروه» عیسی در نهایت پیروز می‌شود. خدا مغلوب قدرت‌های تاریکی نخواهد شد.

پاسخ ما

اگر همه این مطالب صحت داشته باشد، اگر خدا وعده داده که همه قوم‌ها برکت خواهند یافت و اقصی نقاط زمین نام خداوند را به یاد آورده و به او برمی‌گردند، پس ما چگونه باید پاسخ دهیم؟ من می‌پذیرم که پاسخ ما باید با دعا آغاز شود. باید با شجاعت و پایداری، وعده‌های خدا را در دعا بطلبیم.

دانیال یکی از مردان بزرگ کتاب مقدس و الگوی ماست. او در طول اسارت یهودا به دست بابل زندگی می‌کرد. در پایان این دوره اسارت، با خواندن ارمیا ۱۰:۲۹ فهمید که این دوران هفتاد سال به طول می‌انجامد. پس به کلام خدا اعتماد کرد و دعا کرد که خدا به وعده

بازگرداندن یهودیان به سرزمین‌شان عمل کند (ر.ک. دانیال ۹:۱-۱۹). او برای وعده خدا استدعا نمود. ما هم در پاسخ به وعده‌های خدا در زمینه موفقیت انجیل باید همین کار را انجام دهیم. باید مشتاقانه از طریق آیاتی مثل پیدایش ۲۲:۱۸ و مزمور ۲۲:۲۷-۲۸ دعا کرده و از خدا بخواهیم که به وعده‌هایش عمل کند.

من از این بابت نگرانم که ما مسیحیان چقدر کم برای موفقیت انجیل در میان قوم‌ها و امت‌ها دعا می‌کنیم. اگر صادقانه دعا‌های خود را ارزیابی کنیم، می‌بینیم که بیشترین اولویت را به نیازهای زمینی خودمان می‌دهیم. درباره نیازهای سلامتی، مالی، آب و هوا و انواع و اقسام نیازهای این زندگی دعا می‌کنیم. شاید حتی درباره نیازهای روحانی خود و عزیزانمان هم دعا می‌کنیم؛ اما چند نفر از ما درباره گسترش انجیل به اقصی نقاط جهان دعا می‌کنیم؟ چند نفر از ما برای وعده‌های خدا خواهش و تمنا می‌کنیم؟

به‌عنوان کاربرد شخصی این چالش، نقشه‌ای کوچک از جهان را کنار منابع دعای صبحگاهی خود قرار می‌دهم. سعی می‌کنم در طول هفته، با استفاده از این نقشه برای «سراسر دنیا» دعا کنم. انگشت خود را روی کشورهای خاصی (به خصوص آن کشورهایی که در برابر مسیحیت جبهه می‌گیرند) قرار می‌دهم و از خدا می‌خواهم آن‌ها را با انتشار پیام انجیل برکت داده تا نامش در میان آن‌ها جلال یابد.

دعایی را که عیسی به ما تعلیم داد در نظر بگیرید (ر.ک. متی ۶:۹-۱۳). هرچند، فکر نمی‌کنم که مقصود او این باشد که همیشه از این کلمات استفاده کنیم اما مشخص است که الگویی به ما داد تا از آن پیروی کنیم؛ بنابراین، با توجه به این موضوع باید به ترتیب درخواست‌ها توجه کنیم. سه درخواست اول عبارت است از: نام او متبارک باد، پادشاهی او بیاید و اراده او انجام شود. در این سه درخواست یک سری نقاط مشترک وجود دارد. زمانی که پادشاهی خدا در دل‌های مردم برقرار شود، نام خدا متبارک خواهد شد. زمانی که مردم پادشاهی مسیح را در دل‌ها و جوامع خود می‌پذیرند، اراده خدا انجام خواهد شد. همه این درخواست‌ها از طریق گسترش انجیل در اقصی نقاط جهان، جواب خواهند گرفت.

هدف من از این حرف که به هدف بزرگ خدا برای همه قوم‌ها توجه کنیم این نیست که اهمیت بشارت و شاگردسازی در خانه را نادیده بگیرم. منظور من این است که افق روحانی خود را وسیع کنیم و مطابق با کلام، دل ما با دل خدا همسو شود. می‌خواهم بفهمیم که انجیل فقط درباره خدا و من یا حتی خدا و مردمی که بین آن‌ها زندگی و کار می‌کنم، نیست.

مخصوصاً اجرای مأموریت بزرگ چیزی بیش از دعا می‌طلبد. مردم باید به اقصی نقاط جهان بروند. فصل حاضر را در حالی می‌نویسم که پسر و عروس و نوه یک ساله من آماده می‌شوند تا به یکی از دشوارترین مناطق پنجره ۱۰×۴۰ بروند. آیا سخت است که ببینم آن‌ها نزد مردمی می‌روند که تا این حد نسبت به انجیل مقاومت نشان می‌دهند؟ یقیناً!

اما اگر برای انتشار انجیل در میان این افراد دعا می‌کنیم، باید آماده باشیم که خدا از ما یا عزیزانمان استفاده کند تا به مستجاب شدن این دعاها کمک کنیم.

نه تنها مردم باید عازم شوند، بلکه ما هم باید منابع مالی را برای کمک به ایشان مهیا کنیم یا از روش‌های مدرن ارتباطات مانند رادیو استفاده کنیم تا به مکان‌هایی که مردم نمی‌توانند بروند، پیام انجیل را برسانیم. برخی از ما به معنای واقعاً باید بروند و همه ما باید در کمک‌های مالی سهیم باشیم. اگر خدا پیش از ما نرود و چشمان کوران را باز نکند و آن‌ها را از تاریکی به نور و از قدرت شیطان به خدا هدایت نکند، رفتن ما بی‌تأثیر و کمک‌های مالی ما بیهوده خواهد بود. وقتی وعده‌های خدا را در دعا می‌طلبیم، او این کار را انجام می‌دهد.

در انتهای این کتاب، دعا می‌کنم که از غنای بی‌قیاس مسیح که از طریق اتحاد با او بهره‌مند می‌شوید، بیش از پیش آگاه شوید. دعا می‌کنم که به فراوانی میراث خود در مسیح آگاه شده و به «پنجاه سنت برای خرید یک کیسه آرد ذرت» قانع نشوید. با اشتیاق دعا می‌کنم که به چالش کشیده شده و در نقشه عظیم خدا با او همکار شوید تا مردم تمام نقاط جهان به خداوند ایمان بیاورند.

دایره مأموریت بزرگ وسیع است و موانع تحقق آن سخت و دشوار می‌باشند اما همچنان که دعا می‌کنیم، کلام پولس را به خاطر داشته باشیم: «جلال باد بر او که می‌تواند به وسیله آن نیرو که در ما فعال است، بی‌نهایت فزون‌تر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، عمل کند. بر او در کلیسا و در مسیح عیسی، در تمامی نسل‌ها، تا ابد جلال باد! آمین.» (افسیان ۳: ۲۰-۲۱). خدا فراتر از تواناست. مأموریت بزرگ تحقق پیدا خواهد کرد. آیا در آن سهمی ایفا خواهید کرد؟ آیا به دیگران کمک می‌کنید تا غنای بی‌قیاس مسیح را که اکنون از آن بهره‌مند هستید، کشف کنند؟

انجیل برای زندگی حقیقی
راهنمای مطالعه

به قلم کارن لی- تورپ



راهنمای مطالعه فردی یا گروهی



اگر مایلید چند هفته وقت سپری کنید تا مفاهیم این کتاب در فکر و دلتان نفوذ کند، راهنمای حاضر برای کمک به شما ارائه شده است. روش ایده‌آل برای استفاده از آن، این است که هر هفته دو فصل از آن را بخوانید و افکار خود را در مورد سؤالات در دفترچه یادداشتی بنویسید و بعد با چند نفر از دوستان خود جمع شوید تا درباره مهم‌ترین مطالب صحبت کنید. اما اگر زمانی برای یادداشت برداری در مورد سؤالات ندارید، می‌توانید با دوستانتان جمع شوید و درباره آن‌ها بحث کنید. و اگر نمی‌توانید با گروهی دیدار داشته باشید، روح‌القدس شما را یتیم رها نخواهد کرد. زمانی که آن‌ها را می‌خوانید و نظرات خود را می‌نویسید، با قدرت در کنار شما حضور خواهد داشت.

شما به یک کتاب مقدس جیبی نیاز دارید تا بتوانید متون کتاب مقدسی را پیدا کنید، هرچند اکثر متون در همین کتاب مورد بحث قرار گرفته‌اند. از این نظر، کتاب حاضر «مطالعه کتاب مقدسی» خوبی برای شما مهیا کرده است. بخش اعظم بحث شما حول محور دو سؤال خواهد بود: «آیا واقعاً این مطلب را درک می‌کنم؟ آیا به قدر کافی آن را می‌فهمم تا بتوانم به کسی (از جمله خودم) توضیح دهم؟» و «آیا واقعاً به آن باور دارم؟ نه فقط نظری، بلکه عمیقاً و در جایی که باورهایم احساسات و اعمال را تعیین می‌کنند؟» نرسید از اینکه از احساسات و اعمال‌تان به‌عنوان معیار سنجش باورهای قلبی‌تان، استفاده کنید. طبیعی است که در مسیر ایمان کامل به انجیل، ایمان‌تان هنوز کامل نباشد و احساسات و اعمال ما می‌توانند کمک کنند تا این خلاءها پر شوند.

مطالعه ۱

فصل‌های ۱ و ۲

۱. اگر همراه یک گروه مطالعه می‌کنید، به هر فرد یک دقیقه مهلت دهید تا توضیح دهد چگونه برای اولین بار با انجیل آشنا شده است. شما وقت کافی ندارید تا کل شهادت خود را تعریف کنید، اما توضیحی مختصر می‌تواند به شما کمک کند تا چیزهای زیادی دربارهٔ یکدیگر یاد بگیرید. (اگر دیدید که این کار مفید است، یک جلسه را فقط به بیان شهادت اختصاص دهید. یا در ابتدای هر جلسه به یک یا دو نفر وقت بدهید تا داستانی پنج دقیقه‌ای از ایمان آوردن‌شان بیان کنند).

۲. ریچارد لاولیس، مورخ کلیسا این‌طور می‌نویسد: «[بسیاری از مسیحیان] در عمق زندگی‌شان احساس عذاب وجدان و ناامنی می‌کنند... [و] اطمینان خود از مقبول واقع شدن نزد خدا را از صمیمیت، تجربهٔ توبه در گذشته، عملکرد مذهبی‌شان در حال حاضر یا گاه گاهی ناطاعتی‌های آگاهانه و عمدی دریافت می‌کنند.» آیا فکر می‌کنید این موضوع صحت دارد؟ اگر چنین است، فکر می‌کنید دلیلش چیست؟

۳. تا چه حد نسبت به این موضوع که خدا عاشق شماست یا دوستتان دارد، احساس ناامنی می‌کنید؟

۴. مشکل دیدگاه سودگرایانه در ارتباط با انجیل که بر راه حل مشکلات فردی، زندگی موفق‌تر و اطمینان رفتن به آسمان متمرکز دارد، چیست؟

۵. رومیان ۱:۱۸، ۳:۱۰-۱۲ و افسسیان ۲:۳ را بخوانید. چرا بریجس می‌گوید فکر کردن دربارهٔ خبرهای بد دربارهٔ خودمان مهم است: اینکه ما ذاتاً مورد خشم و غضب خدا هستیم؟

۶. متی ۲۱:۱۸-۳۵ را بخوانید. چقدر راحت می‌توانید خود را به جای این شخصیت تصور کنید: غلامی که به اندازهٔ دوپست هزار سال مزد خود را به اربابش بدهکار است؟ لطفاً توضیح دهید که چرا این احساس را دارید.

۷. بریجس می‌گوید مهم‌ترین نیازی که انجیل بدان توجه می‌کند نیاز ما به رهایی از جرمه و عادت به گناه کردن است. در طول یک روز، میزان این نیاز در مقایسه با سایر دغدغه‌ها چقدر بالا می‌رود؟ از ۰ (اصلاً برایم مهم نیست) تا ۱۰ (مهم‌ترین مسألهٔ ذهنی من است) نمره بدهید.

۸. رومیان ۵:۱۲-۱۴ را بخوانید. گناه آدم چگونه بر شما تاثیر گذاشت؟

۹. رومیان ۵: ۱۵-۱۹ را بخوانید. مرگ مسیح چگونه بهای گناه‌تان را پرداخت کرد؟
۱۰. «ریاست اتحاد» بسیاری از مسیحیان را سردرگم می‌کند. آیا از نظر شما منصفانه است که گناه آدم شما را آلوده کرده، پیش از آنکه فرصت انجام کار نیکو یا بد را داشته باشید؟ آیا منصفانه است که مرگ مسیح شما را از گناه پاک ساخته، پیش از آنکه کاری انجام داده باشید؟ لطفاً توضیح دهید.
۱۱. فرمان‌ها و تعاریف آن‌ها را در صفحات ۲۵ و ۲۷ بخوانید. اگر این همان معیاری است که خدا برای زندگی‌تان تعیین کرده تا چه میزان با آن معیار همخوانی دارید؟ ضعف‌های اصلی شما کجا هستند؟
۱۲. اشعیا ۶: ۱-۷ را بخوانید. وقتی قدوسیت خدا را تصور می‌کنید، آیا این امر باعث می‌شود که بخواهید از او فاصله بگیرید؟ یا باعث می‌شود بخواهید بدون ترس به او نزدیک شوید، زیرا مرگ عیسی روی صلیب شما را پاک ساخته است؟ لطفاً توضیح دهید.
۱۳. با توجه به آنچه در فصل‌های ۱ و ۲ مطالعه کردید، جمله «عیسی برای گناهان من جان داد» شخصاً چه مفهومی برایتان دارد؟

مطالعه ۲

فصل‌های ۳ و ۴

۱. وقتی به «اطاعت» فکر می‌کنید چه تصاویر یا احساساتی به ذهن‌تان خطور می‌کند؟
۲. عیسی می‌توانست بگوید: «آرزویم، ای خدایم، انجام اراده توست؛ شریعت تو در دل من است.» (مزمور ۴۰: ۸). چرا تا این حد مهم است که فقط نخواهیم اراده او را به‌جا آوریم، بلکه در آن شادی و وجد نماییم.
۳. به زبان خودتان توضیح دهید که «اطاعت فعالانه» عیسی به چه معناست؟ چه کاری برای شما کرد؟
۴. «اطاعت منفعلانه» عیسی چه بود؟ چه کاری برای شما کرد؟
۵. شخص با ایمان (توکل و سرسپردگی کامل) به مسیح و کار او، قانوناً با او متحد می‌گردد. اتحاد قانونی با مسیح چه تفاوتی در زندگی روزمره شما ایجاد می‌کند (برخلاف آنچه پس از مرگ برایتان رخ می‌دهد)؟
۶. وقتی خدا به شما نگاه می‌کند، می‌گوید: «این است پسر [یا دختر] محبوبم که از او خشنودم.» نه به این خاطر کاری که کرده‌اید، بلکه به خاطر کاری که مسیح انجام داد. این امر چه تفاوتی باید در زندگی روزمره شما ایجاد کند؟
۷. بریجز می‌گوید: «عدالت خدا باید محقق شود، در غیر این صورت حاکمیت اخلاقی او تضعیف می‌گردد» (صفحه ۴۳). چرا حاکمیت اخلاقی خدا تضعیف می‌شد، اگر ما را بخشیده بود، بدون اینکه اصرار ورزد که کسی جریمه ما را بپردازد؟
۸. چرا خدا گناهان شما را به اندازه گناهان یک قاتل و متجاوز جدی می‌گیرد؟ چرا فکر نمی‌کند که بیشتر از این افراد مستحق رحمت هستید؟
۹. تا چه میزان در این ترس زندگی می‌کنید که خدا شما را به خاطر گناهان‌تان تنبیه می‌کند یا خواهد کرد؟ چه چیزی باعث می‌شود از این امر بترسید یا نترسید؟
۱۰. چگونه دانستیم این امر که مسیح عدالت خدا را از جانب شما به‌جا آورده، بر نحوه برخورد شما با مسائل زیر تأثیر می‌گذارد؟
 - تجربه رنج و درد؟
 - برخورد با خودتان، وقتی گناه می‌کنید؟

انجیل برای زندگی حقیقی

- تجربه‌ی زمانی که شخص دیگری بر علیه شما گناه می‌کند؟

مطالعه ۳

فصل‌های ۵ و ۶

۱. وقتی به «غضب خدا» فکر می‌کنید، چه تصاویر یا احساساتی به ذهن شما خطور می‌کند؟
۲. متی ۲۲:۵؛ مرقس ۹:۴۷-۴۸؛ لوقا ۱۲:۴-۷ را بخوانید. چگونه به این صحبت که دربارهٔ جهنم و ترس خداست، پاسخ می‌دهید (و در عین حال، این جمله عیسی که شما برای خدا از گنجشک‌ها بارزش‌تر هستید)؟
۳. خشم خدا از خشمی که از انسان‌ها می‌بینیم، چه تفاوتی دارد؟
۴. در صفحات ۵۰-۵۱، بریجز توضیح می‌دهد که خدا نسبت به گناه خشمگین است، زیرا گناه عملی خیانت‌انگیز به ضد حاکم جهان و اقتدار اخلاقی اوست. چرا اشتباه است که این خدای غضبناک را دیکتاتوری خودپسند بدانیم؟
۵. عیسی خشم خدا را خالی کرد. جام غضب خالی است. این حقیقت چه مفاهیمی برای ما دارد؟
۶. وقتی به این فکر می‌کنید که «دلیل رنج غیرقابل تصور نجات‌دهندهٔ خود هستید» چرا که غضب خدا را بر خود گرفت، چه فکری از ذهن شما می‌گذرد؟
۷. چرا دانستن این موضوع که خدا دیگر از شما خشمگین نیست، برای زندگی روزانهٔ شما تا این اندازه مهم است؟
۸. لویان ۱۶:۲۰-۲۲ را بخوانید. کاری که بز به شکل نمادین در مراسم روز کفاره انجام می‌داد، عیسی در واقعیت چگونه انجام داد؟
۹. بریجز می‌گوید (صفحهٔ ۶۰)، «تا اندازه‌ای که باور داریم خدا گناهانمان را پشت‌سر گذاشته، انگیزه ترغیب شده و قادر خواهیم بود با گناهان زندگی روزانهٔ خود مقابله کنیم.» چرا این قضیه درست است؟
۱۰. کدامیک از تصاویر بخشش که در فصل ۴ مورد بحث قرار دادیم (اینکه خدا گناهان شما را پشت سر گذاشته و به خاطر نمی‌آورد، آن‌ها را به عمق دریا انداخته و غیره) عمیق‌تر با شما صحبت می‌کند؟
۱۱. چرا تصور می‌کنید برای بسیاری از ما دشوار است که احساس گناه خود را کنار گذاشته و باور داشته باشیم که خدا ما را بخشیده است؟

انجیل برای زندگی حقیقی

۱۲. بریجز به ما توصیه می‌کند که صادقانه و از روی فروتنی به گناهان روزانه خود اعتراف کنیم و هر روزه با شکرگزاری بخشش خدا را بپذیریم. شما در زندگی خود چگونه با گناه مقابله می‌کنید؟

مطالعه ۴

فصل‌های ۷ و ۸

۱. غلاطیان ۳:۱۰-۱۴ را بخوانید. چرا زیر لعنت بودیم و باید از آن آزاد می‌شدیم؟
۲. چرا خدا نمی‌تواند کمی ناطاعتی ما را تحمل کند، بدون اینکه ما را لعنت کند؟
۳. به کسی که می‌گوید «با تمام این صحبت‌ها دربارهٔ قوانین و اطاعت از شریعت خدا موافق نیستم. خدایی که به او ایمان دارم دنبال قوانینی مثل این نیست»، چه می‌گویید؟
۴. پولس در رومیان ۵:۱۰ می‌نویسد که خدا از گناه متنفر است و گناهکاران را دشمن خود می‌داند. چرا صرفاً این که می‌خواهید زندگی خودتان را داشته باشید، باعث می‌شود که دشمن خدا شوید؟ چرا نمی‌توانید نسبت به خدا خنثی باشید؟
۵. دنیا چگونه می‌شد اگر خدا از گناهان «بزرگی» مثل تجاوز به کودکان متنفر بود، اما از گناهانی «عادی» مثل اینکه بخواهید به روش خودتان زندگی کنید، تنفیری نداشت؟ زندگی شما از چه لحاظ تفاوت پیدا می‌کرد؟
۶. افسسیان ۲:۲-۳ را بخوانید. از چه نظر می‌توانید با زندگی سابقه‌ی که پولس در این آیات توصیف می‌کند، همذات‌پنداری کنید؟
۷. «شما گرچه او را ندیده‌اید، دوستش می‌دارید؛ و گرچه اکنون او را نمی‌بینید، به وی ایمان دارید و از شادمانی وصف‌ناپذیر و پر جلال آکنده‌اید» (اول پطرس ۱: ۱۸). از آن لحظه به بعد چگونه عوض شده‌اید؟
۸. وقتی هنوز با اینکه مسیحی هستیم، وجدان‌مان ما را به گناهانی که مرتکب می‌شویم، محکوم می‌کند، چه باید بکنیم؟ به صفحات ۷۹-۸۰ و اول یوحنا ۵:۱-۲:۲ رجوع کنید.
۹. با توجه به آنچه تا الان بحث کردیم، اینکه عیسی زندگی خود را به‌عنوان بهای رهایی شما داد، به چه معناست؟
۱۰. پولس در رومیان ۵:۶ می‌گوید که ما قدرتی نداشتیم که قلب خود را عوض کنیم تا مطیع و دوستدار خدا و قوانین او شویم. پس خدا تمام آنچه لازم بود انجام داد تا ما را با خود آشتی دهد، یعنی قلب ما را عوض کرد تا بتوانیم با ایمان و شکرگزاری پاسخ دهیم. شما چه پاسخی می‌دهید؟
۱۱. وقتی به تمام مطالبی که در این کتاب خواندید، فکر می‌کنید، چه تصویری از خدا در ذهن‌تان نقش می‌بندد؟ او چگونه است؟ چه چیزی برای او اهمیت دارد؟

۱۲. خدا پیام آشتی را به ما داده است. چه کسی به شما کمک کرده تا با خدا آشتی کنید؟
شما به چه کسی کمک کرده‌اید؟

مطالعه ۵

فصل‌های ۹ و ۱۰

۱. «پارسایی» چیست؟
۲. رومیان ۲۱:۳-۲۶ و دوم قرن‌تیاں ۲۱:۵ را بخوانید. خدا چگونه ما را پارسا می‌شمارد؟ سهم خدا از این واقعه چیست؟ سهم ما چیست؟
۳. ایمان به مسیح دربرگیرنده چیست؟ آیا فقط باور داشتن به یک سری اطلاعات در مورد خداست؟
۴. رومیان ۱۰:۱۳-۱۵ را بخوانید. چرا شنیدن و درک خبر خوش مسیح برای ایمان حقیقی لازم است؟
۵. در رومیان ۲:۵، پولس می‌نویسد: «ما توسط او، و از راه ایمان، به فیضی دسترسی یافته‌ایم که اکنون در آن استواریم...». برای شما استوار بودن در فیض در یک روز عادی دربرگیرنده چه چیزی است؟
۶. غلاطیان ۲:۲۰ را بخوانید. زندگی کردن در جسم‌تان با ایمان به پسر خدا، چگونه به نظر می‌رسد؟ این کار چگونه بر عملکرد جسمانی شما مثل صحبت کردن، گوش دادن، خوردن و سر کار رفتن تأثیر می‌گذارد؟
۷. زندگی با ایمان به پسر خدا چگونه واکنش شما به شکست در کار تأثیر می‌گذارد؟ مورد ارتباط سخت با کودک یا نوجوان چطور؟
۸. بریجز می‌نویسد: «هرگونه اعتماد به دستاوردهای مذهبی در زمینه نجات، نه تنها بی‌فایده، بلکه صراحتاً خطرناک است» (صفحه ۱۰۷). چرا این قضیه صحت دارد؟
۹. فیلیپیان ۳:۴-۶ را بخوانید. چه دستاوردهایی را باید به دریا می‌افکنید (یا اکنون باید این کار را بکنید)؟
۱۰. چرا بریجز فکر می‌کند که امروزه، اخلاقیات انسان بزرگ‌ترین مانع بر سر راه انجیل است، نه گناه قبیح (صفحه ۱۱۰)؟
۱۱. فیلیپیان ۳:۱۲-۱۴ را بخوانید. چرا پولس با اینکه پارسا شده و نجات یافته بود، اما همچنان مصر بود؟ چرا عقب نمی‌نشست و آرام نمی‌گرفت؟

۱۲. بریجز می‌گوید: «هر چقدر شخص بیشتر پارسایی خود را هیچ بشمارد و با ایمان به پارسایی مسیح بچسبد، بیشتر ترغیب خواهد شد تا برای مسیح زندگی و کار کند» (صفحه ۱۱۳). شما تا چه حد این را تجربه کرده‌اید؟ فکر می‌کنید چرا اینگونه است؟

مطالعه ۶

فصل‌های ۱۱ و ۱۲

۱. افسسیان ۱:۲-۳ را بخوانید. چرا نیاز داریم که خدا ایمان را به‌عنوان عطایی به ما ببخشد؟ چرا نمی‌توانیم تصمیم بگیریم که به انجیل ایمان داشته باشیم؟
۲. بی‌ایمانان نجیب پیرامون ما روش‌های «رئیس قدرت هوا» (افسسیان ۲:۲) یعنی شیطان را پیروی می‌کنند. پولس چگونه می‌تواند این حرف را بزند؟ از روی چه شواهدی؟
۳. آیا این بدین معناست که ما باید خودمان را بهتر از بی‌ایمانان بدانیم؟ لطفاً توضیح دهید.
۴. پولس در دوم قرنتیان ۴:۴ درباره کوری روحانی صحبت می‌کند. آیا کسی را می‌شناسید که به لحاظ روحانی کور است و نمی‌تواند نیاز خود به نجات‌دهنده را تشخیص دهد؟ اگر چنین است، این کوری روحانی چه تأثیری روی رفتار او دارد؟
- افکار و احساسات شما نسبت به این شخص چیست؟ بعلاوه، این کوری چگونه بر نحوه رفتار با آن شخص تأثیر می‌گذارد؟ چگونه برای این شخص دعا می‌کنید؟
۵. افسسیان ۲:۴-۵ را بخوانید. بنا به تجربه‌ای که داشته‌اید، زنده شدن به مفهوم روحانی چگونه است؟
۶. اول یوحنا ۲:۲۹؛ ۱:۳، ۹ را بخوانید. «مولود شدن از خدا» به چه معناست؟ مولود شدن از خدا چگونه بر افکار، احساسات و رفتار شما تأثیر می‌گذارد؟
۷. رومیان ۸:۱۵ و غلاتیان ۴:۴-۶ را بخوانید. فرزندخواندگی از سوی خدا چه اهمیتی دارد؟ چه تأثیری بر ما می‌گذارد؟
۸. تا چه حد از حقوق کامل فرزندخواندگی خود استفاده کرده‌اید؟ چگونه می‌توانید بیشتر از آن بهره بگیرید؟
۹. پنج خصوصیت خدای پدر را که بریجز در صفحه ۱۳۲ فهرست می‌کند، بخوانید. کدامیک از این‌ها را در خدا راحت‌تر دیده‌اید؟ باور کدامیک برای شما دشوار بوده؟ چرا چنین تصویری دارید؟
۱۰. آیات ذکر شده در فصل ۱۱ پر از مفاهیمی است در این خصوص که چگونه می‌توان برای بی‌ایمانان در زندگی‌مان دعا کرد. یک یا دو نفر را انتخاب کنید تا برایشان دعا کنید.

انجیل برای زندگی حقیقی

اگر با گروه ملاقات می‌کنید، نام ده نفر را بنویسید تا گروه بتواند برای آن‌ها دعا کند. با استفاده از افسسیان ۵-۱:۲ و تیتوس ۳:۳-۷ زمانی را صرف دعا برای تک‌تک این افراد کنید. همچنین، خدا را شکر کنید که این کارها را برای شما انجام داده است.

۱۱. در نهایت، اگر با گروهی ملاقات می‌کنید، برای اعضای که می‌خواهید خدا را پدر نیکوی خود بدانند، دعا کنید.

مطالعه ۷

فصل‌های ۱۳ و ۱۴

۱. فصل ۱۳ درباره اطمینان از نجات است. در گذشته یا اکنون تا چه حد در مورد نجات خود شک داشته‌اید؟ (اگر با گروهی ملاقات می‌کنید، لطفاً درک کنید که حتی اگر هرگز با شک دست و پنجه نرم نمی‌کردید، اما بسیاری از مردم با آن روبرو بودند و نباید آن را دست کم بگیریم.)

۲. اشعیا ۱:۵۵ و مکاشفه ۱۷:۲۲ را بخوانید (ر.ک. به صفحه ۱۳۷). تشنگی روحانی به چه معناست؟

آیا تشنگی روحانی داشته‌اید یا دارید؟ اگر پاسخ شما مثبت است، آن را تشریح کنید.

۳. چه جملات یا آیاتی در فصل ۱۳ شما را تشویق نموده تا از نجات‌تان مطمئن باشید؟

۴. آیا تاکنون شهادت روح‌القدس را در درونتان تجربه کرده‌اید که می‌گوید فرزند خدا هستی؟ اگر چنین است، تجربه خود را توضیح دهید.

۵. بریجز می‌گوید زندگی فرد نجات یافته «با اشتیاق قلبی و تلاش خالصانه برای اطاعت از خدا در تمامی فرمان‌هایش است» (صفحه ۱۴۲). اشتیاق شما به اینکه فردی شوید که هر روزه از فرمان‌های خدا اطاعت می‌کنید، چقدر است؟ اشتیاق شما (شدید یا ضعیف) چگونه بر نحوه رفتار در زندگی‌تان تأثیر می‌گذارد؟

۶. وقتی آگاهی از گناه‌مان باعث می‌شود به نجاتمان شک کنیم، چه کاری باید بکنیم؟

۷. فصل ۱۴ درباره شبیه عیسی بودن صحبت می‌کند. شبیه عیسی بودن به چه معناست؟

۸. دوم قرن‌تینان ۱۸:۳ پروسه‌ای (نه یک واقعه آنی) را توصیف می‌کند که در طول زمان بیشتر شبیه عیسی می‌شویم. سهم ما در این پروسه «نگریستن جلال خداوند در آینه» است. چگونه این کار را در عمل انجام می‌دهیم؟

۹. از فصل ۱۴ درباره آینده‌ای که پس از مرگ می‌توانید انتظارش را داشته باشید، چه چیزی یاد گرفتید؟ چه جنبه‌هایی از آن برای شما معنادارتر بود؟

۱۰. نظر‌تان در مورد رستاخیز یافتن با جسم چیست؟ آیا به نظر شما خوب است؟ غافلگیرکننده است؟ آیا درباره آیاتی که بدن‌های رستاخیز شده ما را توصیف می‌کنند، سؤالی دارید؟

۱۱. رستاخیز جسم ما در آینده چه مفاهیمی برای زندگی کنونی ما با بدن‌هایمان دارد؟

مطالعه ۸

فصل‌های ۱۵ و ۱۶

۱. مطابق با گفته بریجز، چرا نباید زندگی‌های دنیوی خود را آسوده بگذاریم و منتظر شویم پس از رستاخیز اتفاق‌های خوب برایمان رخ دهد؟
۲. بریجز می‌گوید اگر به انجیل باور داریم، باید مادامی که روی زمین هستیم، دو کار انجام دهیم. اولین کار این است که خود را نسبت به گناه مرده انگاریم. رومیان ۲:۶ را بخوانید. مرده انگاشتن خویشتن نسبت به گناه مستلزم چیست؟
۳. تقدیس را به زبان خود تعریف کنید.
۴. ویلیام روماین این‌طور نوشت: «هیچ گناهی را نمی‌توان در دل یا زندگی مصلوب نمود، مگر آنکه ابتدا در وجدان مورد عفو قرار گیرد، زیرا پذیرفتن قوت عیسی به ایمان می‌طلبد و گناه تنها از طریق او می‌تواند مصلوب گردد.» (ص. ۱۵۹). مفهوم آن چیست؟ از چه لحاظ به شما ارتباط پیدا می‌کند؟
۵. برای اینکه گناه به شکلی مؤثر از جسم ما دور بماند، باید آگاهی خود را از سه چیز بالا ببریم: گناهان خاص خودمان، بخشش خدا نسبت به این گناهان و اشتیاق روح که به ما قدرت می‌دهد نسبت به این گناهان هم‌بریم؛ اما در عمل، آیا نسبت به این امور آگاهی خود را بالا می‌بریم؟
۶. یوحنا ۱۵:۱-۵ را بخوانید. «ماندن» یا «ساکن شدن» در مسیح برای یک فرد عادی و در روزی عادی دربرگیرنده چیست؟
۷. آیا تقدیس تدریجی یا پیش‌رونده را تجربه کرده‌اید؟ اگر چنین است، لطفاً توضیح دهید در مورد شما چگونه عمل می‌کند؟
۸. هوراتیوس بونار می‌گوید: «اگر می‌خواهیم مقدس باشیم، باید به پای صلیب برویم و آنجا زیست کنیم» (ص. ۱۶۴). شخص چگونه در صلیب زیست می‌کند؟
۹. چگونه با این مفهوم که «محبت خدا نسبت به ما و محبت ما نسبت به او، با یکدیگر کار می‌کنند تا قدوسیت به بار آورند» (ص. ۱۶۴) پاسخ می‌دهید؟ آیا چیزی هست که تجربه کرده‌اید؟ چیزی که خوب به نظر می‌رسد، اما تجربه‌اش نکرده‌اید؟

انجیل برای زندگی حقیقی

۱۰. دومین نکته‌ای که بریجز می‌گوید باید در مورد وقت خود روی زمین انجام دهیم، این است که در گسترش انجیل به اقصی نقاط جهان همکاری کنیم. چرا می‌گویید که گسترش انجیل تا این اندازه مهم است؟

۱۱. از چه طریقی می‌توانیم در گسترش انجیل سهیم باشیم؟

۱۲. فکر می‌کنید چرا تعداد کمی از مسیحیان وقت خود را صرف دعا برای گسترش انجیل می‌کنند؟

۱۳. در انتهای این بخش، از طریق پیدایش ۱۸:۲۲ و مزمور ۲۲:۲۷-۲۸ دعا کنید.

یادداشت‌ها



فصل ۱

۱. ام. اسکات پک، ام. دی. راه نایموده (نیویورک: سایمن و شاستر، ۱۹۷۸)، ص ۱۵.
۲. ریچارد لاولیس، پویایی زندگی روحانی (داونرز گرو، III: اینتروارسیتی، ۱۹۷۹)، ص ۱۰۱.
۳. نقل قول از مارشا جی. ویتن، همه چیز بخشوده شده (پرینستون، نیوجرسی: انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۹۳)، ص ۴.
۴. جیمز بوچانان، آموزه عادل‌شمردگی (ادینبرو: بیرق ایمان راستین، نسخه پنجم ۱۸۶۷، چاپ مجدد در ماه می ۱۹۶۱)، ص ۲۳۶.

فصل ۲

۱. این جمله بر اساس اطاعتی است که از کتاب جرج اسمیتون در کتاب آموزه کفاره رسول (ادینبرو: بیرق ایمان راستین، چاپ ۱۹۹۱)، ص ۱۵.
۲. من مدیون شبان و نویسنده قرن نوزدهم، هنری ای. برادمن هستم به خاطر مفهوم اطاعت از دو فرمان بزرگ که به طور مفصل بیان نمودند. به نسخه او رجوع کنید: هنری ای. برادمن: «زندگی والاتر» آموزه تقدیس از آموزه شده توسط کلام خدا (هریسون‌برگ، Va: انتشارات اسپرینکل، ۱۸۹۷، چاپ مجدد ۱۹۹۶)، صفحات ۱۹۰-۱۹۱.

فصل ۳

۱. این جمله که عیسی آنچه را کاشته بود درو کرد، کاربرد این اصل را برای ما نفی نمی‌کند. بلکه، اساس و مبنای کاربرد آن را تغییر می‌دهد. عیسی پیامدهای کیفی ناطاعتی ما را درو کرد. ما پیامدهای تأدیبی آن را درو می‌کنیم.

فصل ۵

۱. لئون موریس، کفاره: معنا و اهمیت آن (داونرز گرو، Ill: اینتروارسیتی، ۱۹۸۳)، ص. ۱۵۳.
۲. شاید برخی بپرسند آیا این‌ها کلام عیسی است یا کلام یوحنا. در هر صورت، این کلام الهام روح‌القدس بود، پس می‌توانیم بگوییم که آن‌ها کلام خدا هستند.
۳. جورج اسمیتون، آموزه کفاره رسول (ادینبرو: بیرق ایمان راستین، چاپ ۱۹۹۱)، ص. ۳۱۱.
۴. ویلیام اس. پلامر، مزامیر (ادینبرو: بیرق ایمان راستین، چاپ ۱۹۷۵)، ص. ۵۵۷.
۵. رجوع کنید به رومیان ۳:۲۵؛ عبرانیان ۲:۱۷؛ اول یوحنا ۲:۲؛ اول یوحنا ۴:۱۰.
۶. موریس، ص. ۱۷۲.
۷. انجیل یوحنا نمی‌گوید عیسی فریاد برآورد اما مرقس می‌گوید: «پس عیسی به بانگ بلند فریادی برآورد و دم آخر برکشید» و یوحنا خاطر نشان می‌کند که «به انجام رسید.» اگر این دو روایت را کنار هم قرار دهیم، ما بنا بر این جمله «عیسی بانگ بلندی برآورد:» به انجام رسید» عادل شمرده شدیم.
۸. هرچند ایمانداران هرگز خشم خدا را تجربه نمی‌کنند، اما ما تجربه می‌کنیم گاهی بنا به موقعیت، تأدیب خدا را تجربه می‌کنیم؛ اما انگیزه این تأدیب خشم و غضب خدا نیست، بلکه محبت پدرانۀ اوست (ر.ک. عبرانیان ۱۲:۵-۶).

فصل ۷

۱. جورج اسمیتون، آموزه کفاره رسولان (ادینبرو: بیرق ایمان راستین، چاپ ۱۹۹۱)، ص ۲۴۸.
۲. اسمیتون، ص ۲۴۴.
۳. اسمیتون، صفحات ۲۴۶-۲۴۷.
۴. لئون موریس، موعظه رسالتی صلیب (گرنند ریپدز، میشیگان: اردمنز، ۱۹۶۵)، ص. ۵۹.

فصل ۹

۱. هرولد اس. کوشنر، وقتی اتفاقات بد برای مردم خوب می‌افتد (نیویورک: آوون بوکس)، ۲. ۶.

۲. رابرت اچ. بینتون، من اینجا می‌ایستم: زندگی مارتین لوتر (نشویل: ابینگدون، ۱۹۵۰)، ص. ۴۴.
۳. بینتون، ص. ۴۹.
۴. سومین خط بازبینی و اصلاح جمله اصلی موت (از منبع ناشناس) «جرات ندارم به شیرین‌ترین فرمول اعتماد کنم»، می‌باشد.
۵. کلم اکنون در ترجمه نسخه جدیدی بین‌المللی مفروض است اما به روشنی در متن یونانی و اکثر ترجمه‌های انگلیسی آمده است.
۶. جورج اسمیتون، آموزه کفاره رسولان (ادینبرو: بیرق ایمان راستین، چاپ ۱۹۹۱)، ص. ۲۳۹.
۷. بنجامین برکینریج وارفیلد، آثار بنجامین بی. وارفیلد، نسخه ششم (گرنند ریپدز، میشیگان: بیکر، ۱۹۳۱، چاپ مجدد در ۱۹۹۱)، ص ۱۱۳.

فصل ۱۱

۱. عبارت «حقیقت را به شما می‌گویم» در آیات ۳ و ۵ به صورت تحت‌اللفظی «آمین، آمین» آمده است. در بین یهودیان چنین رواج داشت که تکرار یک کلمه حاوی تأکید است.
۲. چارلز وسلی، «و امکان دارد که چیزی بدست آورم؟» پرستش و سرودنامه کلیسا (شیکاگو: انتشارات هوپ، ۱۹۵۷)، ص. ۲۵۹. این یک سرود کلاسیک و تاریخی است که در اکثر سرودنامه‌های معیار آمده است. متأسفانه، بسیاری این بند خاص را حذف کرده‌اند.

فصل ۱۴

۱. من برای دوم قرن‌تین ۱۸:۲ از ترجمه هزاره نو استفاده کردم، به خاطر کلمه نگرستن به جای منعکس کردن (مثل ترجمه مژده). اما هر دو به درستی از زبان یونانی به انگلیسی ترجمه شده‌اند و من باور دارم که این متن بیشتر کلمه نگرستن را تأیید می‌کند.

فصل ۱۵

۱. برای نقل قول اولیه، رجوع کنید به جان براون، تفسیر تحلیلی نامه پولس رسول به رومیان (گرنند ریپدز، میشیگان: بیکر، ۱۸۵۷، چاپ مجدد ۱۹۸۱)، ص. ۹۳.

۲. ویلیام روماین، زندگی، رفتار و ایمان پیروز (کمبریج، انگلستان: جیمز کلارک و شرکا، نسخه ۱۷۹۳، ۱۹۷۰)، صفحه ۲۸۰.
۳. جورج اسمیتون، آموزه روح القدس (ادینبرو: بیرق ایمان راستین، نسخه ۱۸۸۲، ۱۹۵۸)، ص. ۲۲۸.
۴. هوراتیوس بونار، راه قدوسیت از دیدگاه خدا، نقل شده در منتشرکننده فیض رایگان، شماره ۱۴۶، اکتبر ۱۹۹۳، کلیسای کتاب مقدسی کوه زیتون، پنساکولا، فلوریدا، ص. ۳۲.
۵. هدف این فصل این است که رابطه بین انجیل و تقدیس را نشان دهد. من به وظایف کاربردی تقدیس پیش‌رونده یا تدریجی در سه کتاب قبلی اشاره کرده بودم: در طلب قدوسیت (۱۹۷۸)، شیوهی دین‌داری (۱۹۸۳) و قواعد فیض (۱۹۹۴) که همگی از سوی انتشارات ناو پرس به چاپ رسیده‌اند.

فصل ۱۶

۱. نقل‌قول شده در مایکل ای. جی. هایکین، یک قلب و یک روح (دورهام، انگلستان: انتشارات اونجلیکال، ۱۹۹۴)، ص. ۱۶۴. من مدیون دکتر هایکین هستم، به خاطر اینکه متن کامل نامه خود را که حاوی این دعا بود برای من فرستاد.
۲. خیلی زود ویلیام کری به این گروه از خادمین پیوست و در تشکیل «انجمن میسیونری بپتیت» در ۱۷۹۲ نقشی کلیدی داشت؛ کری سال بعد از طرف این انجمن به هند فرستاده شد.

نویسنده



جری بریجز نویسنده و معلم کتاب مقدس است. کتاب معروف او در طلب قدوسیت، میلیون‌ها نسخه فروش رفته است. او نویسنده چندین کتاب دیگر از جمله قواعد فیض، شیوه‌ی دین‌داری و اعتماد به خدا (همگی از سوی انتشارات ناو پرس به چاپ رسیده‌اند) می‌باشد. جری در حال حاضر عضوی از گروه خدمت دانشگاهی Navigator می‌باشد که در توسعه کارکنان فعالیت نموده و منبعی برای خدمات دانشگاهی می‌باشد.